سپاس بیقیاس فتاح حقیقی مطالع مطلع صبح صادق رضیا مقطع گردانیده

که تصحیح و تنقیح منتخب زمن مولانا محمد شاه عزیز حسن صاحب لکهنوی حنفی مذهب مشرب قلندری سلمه الله العلی شگفته اعناق مجره مردمی

قصیده بُرده مع شرح

رضیه صادقیه تالیف شریف سراپا تصنیف فاضل عظیم الشان عالم اجل و کمال حاوی علوم نقلی و عقلی مولوی سید محمد صادق علی صاحب امروهوی

در مطبع فیض مجمع نامی منشی نولکشور واقع لکهنو حسب الحکم بصفا و صحت طبع آراسته گردید

حمد الباری ذی الانعام والکرم
ثم الصلوة علی خیر خلیقته احمد
سید الانبیاء و فخر انبیا
لولاه ما خلق الافلاک خالقها
لولاه ما خرج الانسان من عدم

بسم الله الرحمن الرحیم

سر سخن چه نویسم ورای نام خدا	مرا که رای سخن شد برای نام خدا
دهان اگرچه بشویم بعود و مشک و گلاب	هنوز نیست ز بام سرای نام خدا

حمدیکه نقاش صنع ربانی در بارگاه فیض و فضل سبحانی بر در و دیوار قصر وجود انسانی نقوش و معنی آن حمد کشیده باید و شکری که فراش لطف آلهی شموع جمیع نعم نامتناهی لشعاع سواطع آن سحرگاهی در مساکن بواطن طالبان آرنا الاشیاء کما هی هنوز حضور آن شکر برافروزد نثار جناب آن مالک الملک شاید و بسیار بسیار تحیات طائف لطائف ز بار تسلیمات بر روح پر فتوح سطر و عنبر فخر جمیع عالم جمیل الشیم شفیع الامم افضل المرسلین خاتم النبیین مخاطب طه و یسین اول گرد ابسین سلطان رسل که حق از و خورسند است + مانند ندارد بخدا سوگند است + بی سایه آفرید حق شکی نیست + تا خلق بدانند که بی مانند است و بر آل طاهرین و بر اصحاب طیبین او که هادیان دین و شوارع یقین اند سه بردم از ما صد درود و صد سلام + بر محمد آل و اصحابش تمام + بعد بسط البساط حمد خالق کائنات و نعت افضل الموجودات بر طبائع صافی صفات و والا شأن عالی درجات این بی بهره محض لایق نفرین گم کرده راه خرد و یقین ناچیز خفی و جلی سید محمد صادق علی رضوی لکهنوی می جاود دراز زبان خامشی هیچ گوئی اونچنین می تراود که کوکب مغنیه یعنی صادقیه شرح قصیده برده که جهد بلیغ ذره ذره از هر جا بهزار جستجو بیاورده و باین نام مرضیه مسمی کرده الحق قصیده ایست که مقابل علو فروغ

خورشید و شعری را برده و بضیای پر صفای او مهر و ماه را مخسوف کرده هر بیتش از اول تا آخر مقبول ترین مدایح سید البشر توان دانست و فی الحقیقت هر مصرعه اش مستجمع جمیع برکات خارج از حد حصر گفتن بامیت لاسلیما بوار اشعارش رونق بازار عقد پروین شکسته و جواهر زواهر الفاظ پر انوارش تخته بر دکان جوهریان بلاغت شعار بربسته مطلع اشعارش مطلع دا حقیقت و مقطع ابیاتش مسطع اسرار طریقت اکثری از عاملان آن بیمن مداومتش بدرجه ولایت رسیدند و بیشتری از سوطغان آن بفیض مداومتش سرخوش صهبای معرفت گردیدند و بدانکه این قصیده فریده از بحر بسیط است که هر مصرعه اش بوزن مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن میشود بالتزام خبن در رکن چهارم و وقوع اشباعات در حرف ردی سوای چند جا که اشباع نیست مانند ری و ظلمی و غیر ذلک و گذاشتن رکن سوم را سالم و آوردن رکنین اولین را بطور مختلف که چهار صورت دارد و هر دو مخبون باشند چنانچه در امن تذکر جیران بذی سلم و اول سالم و دوم مخبون چون ام هبت الریح من تلقاء کاظمة یا اول مخبون دوم سالم مثل و راودته الجبال الشم من ذهب یا بالعکس چون من نفسه فارها ایا تیمم و خبن عبارت است از اسقاط حرف ساکن از سبب خفیفه که در اول رکن باشد چنانچه فاعلن را اگر مخبون سازند فعلن می شود و چون در مستفعلن خبن راه یابد متفعلن می ماند و منقول بمفاعلن می گردد و اشباع کشش ضمه یا فتحه یا کسره است بر وجهی که واو یا الف یا یا ملفوظ گردد و آن تلفظ را در تقطیع اعتبار می نمایند چنانچه سلم و ظلم و غیرهما را بر وزن فعلن می گیرند و وقوع اشباع در وسط مصرعه ها چند جا است چون اشباع های منه در مصرعه ما بین منسجم منه و مضطرم +

اسناد قصیده برده

و در باب رسیدن این قصیده متبرکه بدرجه قبول از ناظم عارف شیخ فاضل کامل مرحوم بحر العلوم شرف الملة والدین محمد بن سعید بن حماد البوصیری رحمة الله علیه چنین منقول است که مدتی مدید مرا بیماری روی نمود چنانکه دران بیماری مرا افلاجی لاحق گشت و بعضی از اعضای من باطل گردانید و مرا از آن شکستگی و پریشانی حاصل آمد لب التجا بخدای تعالی

نمودم و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شفیع ساختم در واپسین ایام و از من این قصیده
را که در آن مدح کرده ام حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بساختم در حالتی که التماس کننده بودم از جاه
و رفعت از حضرت او صلی الله علیه وسلم و متوسل بودم بعنایت و رحمة الله تعالی بعد از آن که تمام
کرده بودم بخواندم آنرا در شب جمعه که منزل خالی بود و تضرع و زاری نمودم با الله تعالی عز و جل و
توجه و دعا را خالص گردانیدم پس خدای تعالی مرا عافیت بخشید و آن بیماری و فالج را از من
زائل گردانید ببرکت وجود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم پس ازین جهت عمر انشادبانی زیاده گشت
و بسبب حاجتی که مرا بود به بازار رفتم پس فقیری صالحی مرا بیافت و بر من سلام کرد و مرا تهنیت
بعافیت و صحت گفت و گفت ای بزرگ من میخواهم که این قصیده مبارک جدیده را بشنوم و
و اول قصیده را بخواند و حال آنکه هیچ کس این قصیده را از من نشنیده بود پس من ازین حکایت
عجب ماندم و گفتم ای برادر من تو این قصیده را از که شنیدی پس آن فقیر گفت دوش شنیدم
پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواندند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم می جنبیدند از غایت
ذوق همچنانکه درخت در زمانی که باد بر او می وزد می جنبد پس آن فقیر را بمنزل خود آوردم و او را مهمان
کردم و بعد از آن که قصیده را بر من بخواند از برای او نوشتم و خیر و برکت این قصیده در میان
مردم فاش گشت چنانچه وزیر ملک طاهر که او را بهاء الدین می گفتند و از اعیان مردم التزام نموده
بود که استماع این قصیده بزرگوار نماند الا در زمانیکه ایستاده باشد و سر برهنه و همچنین
سعد الدین فارقی که نائب بهاء الدین مذکور بود او را مرضی سخت بعینی مشرف بود بر کوری و روی
نموده مجموع طبیبان از مداوای آن عاجز آمدند پس در خواب دید که گوینده می گوید او را که برو بسوی
صاحب تو بهاء الدین و برده را بستان و بر هر دو چشم خویش بنه و ببرکت پیغمبر خدای صلی الله
علیه وسلم از خدای تعالی درخواست کن حضرت او جل جلاله ترا عافیت بخشد پس چون روز شد
سعد الدین پیش بهاء الدین آمد و قصه خواب با او باز گفت بعد از آن بهاء الدین او را گفت
که من نمیدانم که نزد من هیچ برده نیست غیر ازین قصیده پس سعد الدین آنرا از او بستید و بر چشم خود
آمد و آنرا بخواند و از خدای تعالی درخواست نمود و ببرکت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس خدای
تعالی تعجیل فرموده شفاء دادن او را و این قصیده مبارک ببرکت حضرت رسالت صلی الله علیه

وسلم برکات مشهور است و از برای دوا بیرون غم و اندوه آنرا بخوانند و دیگر آنکه دعا بعد از آن مستجاب
است انشاء الله تعالی و طریق خواندن این قصیده آنست که وقت شروع اول این دعا
بخواند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا
فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم بعده این ورد و سه مرتبه خوانده
قصیده شروع نماید الحمد لله رب العالمین الکل علی کل حال والصلوة والسلام الاتمان الاکملان
علی سیدنا و سایر النبیین و الآل و سائر الصالحین ما یبقی عن سالة السائلون رضوا من سائحین
عن سائر ائمة الدین و پس هر بیتی که دعا خوانده نیست بخواند و مطلب خود طلب نماید مستجاب
گردد بیت استغفر الله محل اجابت است بعده این دعا بخواند اللهم یا من اذا سئل اعطی و اذا دعی
اجاب اسالک باسمک العظیم الاعظم ان تقضی حاجتی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
و قنا عذاب النار بیت محمد سید الکونین سه مرتبه بخواند محل اجابت است بعده یازده مرتبه
این دعا بخواند اللهم ما کان لی خیر انی دینی و دنیای فافتح لی ابوابه و یسر علی اسبابه و ما کان
لی شرا فی دینی و دنیای فاغلق ابوابه و عسر علی اسبابه فانک تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب
برحمتک یا ارحم الراحمین بیت سهبا الامر محل اجابت است سه مرتبه بخواند و درود خمسه
بخواند نیست اللهم صل علی محمد بعدد من صلی علیه و صل علی محمد بعدد من لم یصل علیه و صل علی محمد کما تحب
و ترضی ان یصلی علیه و صل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه و صل علی محمد کما امرتنا الصلوة علیه و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و این بیت بخواند ۵ محمد عربی کآبروی هر دو سرا است * کسی که
خاک درش نیست خاک بر سر او * بیت هو الحبیب الذی محل اجابت است بعده این دعا
بخواند اللهم انی اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدین
و قهر الرجال اللهم اجعلنی محبوبا و انما فی قلوب المؤمنین و بلغنی و بشرنی فی عمری الی مائة و عشرین
سنة من غیر ضعف و علة و فقر و فاقة فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بیت لو ناسبت قدره
محل اجابت است سه مرتبه بخواند بعده درود خمسه و بیت فارسی مذکور بخواند بیت کانه و هو فرد
محل اجابت است بیت ما سامنی محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت تبارک الله محل
اجابت سه مرتبه بخواند المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بیت کم ابرأت محل اجابة است

سه مرتبه بخوانند بعده این دعا بخوانند اللهم انی اسالک رزقا واسعا طیبا مبارکا من غیر کد وعملا متقبولا من غیر رد واعوذ بک من فضیحة الفقر والدین اللهم انی اسالک باسمک العزیز المقدس المبارک المیمون ان تصلی علی محمد وعلی آل محمد وان تغفرلی ذنوبی کلها وتقضی حاجتی وتنصر علی اعدائی وتفتح لی ابواب خیرک من الرحمة والدولة والسعادة والسلامة والصحة والعزة والنعمة والفتوح والکسب والجنة وتصحبنی من کل هم وغم وحزن والم ومرض وخوف ووجع وامنع عنی کل حاسد وظالم ونمام وغماز وجبار وقهار وعائبة وآفة وحاجة وبلاء ووباء وعن جمیع محنة وعلة وشدة ظلمیة وصوریة ومعنویة سبوح یا قدوس یا رب الملائکة والروح برحمتک یا ارحم الراحمین بیت ما خیر من محل اجابت است سه مرتبه بخوانند بیت ومن هو الآیة وبیت سرت من حرم محل اجابت اند سه کان بار بخوانند بیت لکن برسول الله محل اجابت است بیت بخوانند بیت فان لی ذمة محل اجابت است بعد خواندن این بیت المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بخوانند بیت یا اکرام الخلق محل اجابت است بعده این دعا بخوانند اللهم احرسنا بعینک التی لا تنام واکنفنا برکنک الذی لا یرام اللهم احفظنا من بین ایدینا ومن خلفنا وعن ایماننا وعن شمائلنا ومن فوق رؤسنا ومن تحت اقدامنا احفظنا من کل المعاصی والآفات والبلیات ومن کل شر ذی شر برحمتک یا ارحم الراحمین بیت ولن یضیق رسول الله محل اجابت است بعده این دعا بخوانند اللهم انی اسالک الراحة عند الموت والعفو عند الحساب اللهم انی اعوذ بک من شر ما یلج فی الارض ویخرج منها وینزل من السماء ویعرج فیها وهو الرحیم الغفور اللهم اجعلنی فی عینی حقیرا وفی اعین الناس کبیرا کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا بیت مار حبت محل اجابت است بعده این دعا بخوانند اللهم انی اعوذ بک من زوال الدولة وتغیر النعمة وتحویل العاقبة وغلبة الشقاوة وبعد السعادة واسالک الامن والامان والایمان والعفو والمعافات فی الدنیا والآخرة برحمتک یا ارحم الراحمین بعد فراغ قراة قصیده این دعا بخوانند اللهم انی اتوسل بقراة هذه القصیدة المبارکة الیک ان یعطینی خیر الدارین برحمتک یا ارحم الراحمین واین آیه نیز یک مرتبه بخوانند اللهم ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین وان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک

لها وما یمسک فلا مرسل له من بعده وهو العزیز الحکیم فافتح بینی وبینهم فتحا ونجنی ومن معی من المؤمنین وفتحت السماء فکانت ابوابا وسیرت الجبال فکانت سرابا جنات عدن مفتحة لهم الابواب انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر واخری تحبونها نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین طریق دیگر چون قصیده برده شروع کنند اول این درود بخوانند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک وسلم بعدد کل معلوم لک وشش مرتبه استغفر الله استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واساله التوبة بعده سه مرتبه بیت فارسی مذکور بخوانند بعده آیه لقد جاءکم تا عظیم واللهم صل علی محمد فی الاولین والآخرین وفی الملاء الاعلی الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین بخوانند بعده درود خمسه مذکور بخوانند بعده بیت فارسی مذکور خوانده سه مرتبه درود مذکور بخوانند بعده قصیده شروع نماید بیت استغفر الله محل اجابت است این دعا مذکور بخوانند اللهم یا من اذا سئل اعطی تا آخر وآنچه در دل داشته باشد مستدعا نماید حق تعالی بکرم خود قبول کند ودست بر سینه نهد فرود آرد بر بدن تا آنجا که تواند رساند بیت ظلمت سنة محل اجابت است سر خاسته این بیت بخوانند وده بار بر رسول صلوة فرستد وسر بسجده نهد هر حاجتی که داشته باشد طلب نماید مستجاب شود بیت محمد سید الکونین محل اجابت است این بیت سه مرتبه بخوانند وبعده یازده مرتبه المستغاث یا رسول الله بخوانند واین دعا بخوانند اللهم یا کان لی خیرا تا آخر بیت نبینا الآمر الناهی محل اجابت است سه مرتبه بخوانند ودرود خمسه وبیت فارسی مذکور بخوانند بیت هو الحبیب الذی محل اجابت است بعد از خواندن این بیت این دعا مذکور بخوانند اللهم انی اعوذ بک من النفس الخبیثة والنکس تا آخر وهر دعای که داشته باشد مستدعا نماید بیت لو ناسبت قدره سه مرتبه این بیت بخوانند ودرود خمسه وبیت فارسی مذکور نیز بخوانند محل اجابت است بیت جملة العلم محل اجابت است سه مرتبه بخوانند بیت کانه وهو فرد محل اجابت است بعده این دعا بخوانند یا حافظ یا حافظ الذکر احفظنا بما حفظت به الذکر فانک قلت وقولک الحق انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون اللهم رب السموات ورب العرش العظیم کن لی حافظا من هذه السلطان واتباعه واعوانه عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک وآیة الکرسی تمام

بخواند بیت ما سامنی الدهر محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت ولا التمست محل اجابت است
سه مرتبه بخواند بعده بیت تبارک الله المستغاث رسول الله یازده مرتبه بخواند محل اجابت است
بیت کم ابرات محل اجابت است سه مرتبه بخواند بعده این دعا بخواند اللهم انی اسالک
رزقا واسعا طیبا مبارکا تا آخر بیت یا خیر من یمم محل اجابت است سه مرتبه بخواند بیت ومن
هو الآیة الکبری و بیت سریت من حرم و بیت و من یکن محل اجابت اند سه بار بخواند بیت
محمد و هو اوفی الخلق محل اجابت است بعده المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بخواند بیت یا
اکرم الرسل محل اجابت است بعده این دعا بخواند اللهم احرسنا بعینک التی لا تنام تا آخر بیت
ولن یضیق محل اجابت است بعده این دعا بخواند و مدعا طلب نماید اللهم انی اعوذ بک من
آخر بیت نار بحت عذاب البیان محل اجابت است بعده این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من
ذهاب لدولته الخ بعد فراغ اللهم انی اتوسل بخواند بعده این آیه بخواند ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق تا آخر
دیگر چون قصیده شروع کند اول درود مذکور بخواند و شش مرتبه استغفار مذکور بخواند سه مرتبه بیت فارسی مذکور
بخواند بعده آیه لقد جاءکم تا الی یوم الدین برحمتک یا ارحم الراحمین بعده درود خمسه مذکور بخواند بعده
بیت فارسی مذکور و سه مرتبه درود مذکور بخواند بعده قصیده شروع کند بیت محمد سید الکونین محل اجابت
است سه مرتبه بخواند المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بیت مبینا الامر محل اجابت است سه
مرتبه بخواند بعده درود خمسه و بیت فارسی مذکور بخواند بیت لو ناسبت محل اجابت است سه مرتبه
بخواند بعده درود خمسه و بیت مذکور بخواند بیت مبلغ العلم و بیت ما سامنی الدهر و بیت ولا التمس محل
اجابت است سه گان بار بخواند بیت تبارک الله محل اجابت است بعده المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه
بخواند بیت کم ابرات وصبا و بیت من هو الآیة و بیت ما جر من یمم و بیت سریت من حرم و بیت و من
یکن رسول الله محل اجابت است سه گان بار بخواند و بیت محمد و هو فی الخلق محل اجابت اند
بعده المستغاث یا رسول الله یازده مرتبه بخواند تا تمام قصیده دو بار بخواند در تمام روز و شب بیان
خاصیتهای قصیده برده که اکابران یافته اند و تجربه کرده اند شصت خاصیت است اول هر که برای
زیادتی عمر هزار بار بخواند عمر زیاده شود دوم برای دفع بلاها هفتاد و یک مرتبه بخواند سوم از برای
دفع قحط سالی صد نوبت بخواند چهارم از برای زیادتی دولت هفتصد و هفتاد و یکبار بخواند پنجم از برای

آسمانی چهل و یکبار بخواند ششم هر که هر روز یک نوبت بخواند یا دیگری بوی بدمد از جمیع
بلاها محفوظ باشد هفتم هر عورتی که عقیمه باشد صد و شانزده مرتبه بروی بخواند حق تعالی او را فرزند
دهد هشتم برای کودکی که این قصیده بسیار خواند کودک را عمر دراز گردد و از آفتها و بیماریها در حفظ و
امان باشد نهم جهت بخت دختران هفت شب جمعه هر شب هفده بار بخواند بخت او گشاده گردد
دهم خوانندگان این قصیده و فرماینده وی و نگاهدارنده وی و نویسنده او همیشه تندرست باشند یازدهم
در محل خواب بهر نیت که خواند آن نیت را در خواب بیند دوازدهم در موضع که این قصیده را
بسیار خواند البته نور محمدی ظاهر شود سیزدهم برای دفع دشمنان در گورستان کهنه چهل روز در
هر روز چهل و یکبار بخواند چهاردهم از برای حفظ بر گلاب بخواند بکودک دهد حفظ او زیاده شود پانزدهم
هر که را مهمی پیش آید سه روز روزه دارد هر روز بیست و یکبار بخواند مهم او روا گردد شانزدهم هر کس
که این قصیده را به مشک و زعفران بنویسد و غلط بنویسد طومار بر گل بکند همراه خود نگاهدارد و از
هفتاد بلا در امان باشد هفدهم هر کس که این قصیده را بخواند بسی مداومت نماید نور محمد صلعم ظاهر شود
هیجدهم در خانه که هر روز سه نوبت این قصیده را بخواند بسی بلاها از ان خانه دفع شود نوزدهم هر کس که
هر روز سه نوبت این قصیده را بر گلاب بخواند و بر جامه پاشد در چشم مردم و پادشاه و ارکان
دولت عزیز و مکرم باشد بیستم هر کس که در سفر هر روز یکبار بخواند از گزند و آفتهای سفر ایمن باشد بیست و یکم
هر کس را که مرادی و مقصودی باشد شب جمعه بیست و هفت بار بخواند و بیست و هفت چیزی صدقه
بدهد اگر چیزی نباشد بهر یکبار یک پاره نان صدقه دهد و اگر نان میسر نشود از یک خرما مراد او حاصل شود
بیست و دوم در خانه که این قصیده باشد دزد نیاید بیست و سوم هر کس که هفت هزار نوبت در عمر خود
بخواند یا فرماید که بخوانند از برای عمر وی از صد سالگی در رود و در سمرقند این خاصیت را آزموده
اند بیست و چهارم هر که این قصیده را بسیار خواند رسول علیه السلام را در خواب بیند و البته در قرار
بوزر در آید بیست و پنجم از برای دفع قرض هزار و یکبار بخواند البته از قرض خلاصی شود بیست و ششم
بجهت حاجت در شب جمعه چهل و یکبار بخواند و یا دیگری از برای او بخواند البته حاجت او روا گردد
بیست و هفتم چون مرده را در قبر دفن کنند و بادی در قبر نهند عذاب گور دفع شود بیست و هشتم در خانه
که پیوسته خواند هفت بلا را از ان خانه دفع شود اول دخل جن دوم طاعون سوم آبله

چهارم چشم زخم پنجم ششم درماندگی هفتم مرگ مفاجات نیست و نهم در خانه که مداومت باشد هفت
نعمت خدای تعالی عطا شود اول عمر دراز دوم فراخی نعمت سوم صحت و تندرستی چهارم دولت
پنجم نور محمد عم ششم بهیچ چیز محتاج نشود هفتم سیم شود سی ام هرکه این قصیده را بسیار خواند روح
حضرت رسول صلعم ممد و معاون وی باشد سی و یکم [۳۱] هر کس این قصیده را بسیار خواند و ترک نکند
هرکه اعدا به نجاند البته نقصان مال و نقصان فرزندان شود چنانچه نقل می کنند که در اصفهان هارون
ارقم درویشی بود آنحضرت عم را در خواب دید و با آنحضرت صلعم گفت که محتاج بخلق شده ام و عیال و
اطفال دارم معاش من به تنگی می گذرد حضرت عم فرمودند که حماد بوصیری نعت از برای من گفته ا
و آنرا قصیده برده گویند آنرا ورد خود ساز و ترک مکن هارون ارقم چون از خواب بیدار شد
این قصیده را بیاموخت و مشغول بخواندن این قصیده شد و هارون گوید که یک سال مداومت
نمودم و ترک نکردم هر حاجتی که داشتم و از غم بیرون آمدم برکت و جمعیت بسیار مرا حاصل شد
سی و دوم [۳۲] هرکه به دردی درمانده باشد چهل صباح این قصیده را هر روز یکبار بخواند از درد امین
باشد سی و سوم [۳۳] هر کس که غربت سفر کند که رفتن به بود یا نه شب جمعه هزار بار درود بروح حضرت
رسالت پناه صلعم فرستد و این قصیده سه نوبت بخواند پیغمبر عم را در خواب ببیند و ار بفرمایند سی و چهارم [۳۴]
برای دفع درد چشم یازده [۱۱] بار بخواند سی و پنجم [۳۵] در محل موضع حمل بر عورت حامله خواند سه نوبت به گلاب
خوانده بدمد و مقداری به پشت عورت بمالد در حال بار نهد سی و ششم [۳۶] از برای کودک که او را
جنبان زحمت دهند چهل روز هر روز هفت نوبت بخواند زحمت دفع شود سی و هشتم [۳۸] در خانه
که این قصیده را بخوانند جن و شیاطین در نیاید سی و نهم [۳۹] چون در کشتی در آیند و بخواندن این
قصیده مشغول شوند هر چند باد مخالف پیدا شود کشتی غرق نشود چهلم اگر کسی به زندان محبوس
سازند بجهت خلاصی بخواند خلاص شود چهل و یکم [۴۱] از برای قرض بسیار خواند ادا شود چهل و
دوم [۴۲] هرکه را مهمی پیش آید و درمانده شود سه شب جمعه نان و حلوا بروح مطهر رسول صلعم بدهد و در
خانه خلوت چهل و یک بار هر شب مداومت نماید اگر خودش نتواند دو کس بخوانند و آن
خواننده را راضی سازد که از برای وی بخواند از نو بار دفع شود چهل و سوم [۴۳] از برای تاریکی چشم
هفتاد نوبت بخواند چهل و چهارم [۴۴] اگر کسی بسفر رفته باشد خبر زندگی و مردگی معلوم نیست

شب چهارشنبه سه نوبت بخواند در خواب شود و احوال مسافر بروی کشف شود چهل و پنجم [۴۵] برای دفع دشمن قوی
سی و یک بار بخواند چهل و ششم [۴۶] زمینی که خشک شده باشد و گیاه نروید این قصیده بر آب بخواند و تخم
بپاشد تخم گیاه سبز شود چهل و هفتم [۴۷] هرکه را همسایه بد باشد روی بقبله کند و سیزده [۱۳] نوبت بخواند همسایه
نیست و نابود شود چهل و هشتم [۴۸] هرکه بدست کسی گرفتار باشد شصت [۶۱] و یک بار بجهت خلاصی بخواند
خلاص شود چهل و نهم [۴۹] هرکه صد بار بر روح رسول صلعم بخواند و حاجت خود از آن حضرت طلب کند
حق تعالی ببرکت روح مطهر مقصود او برآرد پنجاهم [۵۰] از برای بیماری بر آب بخواند و مریض را
بخوراند شفا شود پنجاه و یکم [۵۱] از برای دفع دشمنان صد و یکبار بخواند پنجاه و دوم [۵۲] برای دفع قولنج
و درد شکم بخواند و پیوسته بوی بمالد شفا یابد پنجاه و سوم [۵۳] برای جمیع دردها یکمرتبه خواننده باید صحت یابد
پنجاه و چهارم [۵۴] اگر کسی را گناه بسیار باشد شب جمعه تا روز بخواند پیغامبر شفیع آرد آمرزیده شود ببرکت روح پنجاه و پنجم [۵۵]
از برای طلب فراخی روزی قصیده سی نوبت بخواند روزی وی فراخ شود بحکم خدا تعالی پنجاه و ششم [۵۶] از برای
مهمات کلی که هیچ فوجه راست نیاید چهل روز بخواند بلید غذا و مست نماید و از حرام پرهیز کند مهمات او بر آورده گردد
عجائب و غرائب این قصیده بسیار است القصه این فقیر بملاحظه فضائل و برکات این قصیده
علیه که حدی و نهایتی ندارد از مدت مدید خیالی در سر داشت که شرحی فارسی کامل بتصحیح
مبانی و حائل توضیح و تنقیح معانی مشتمل بر قصص اخبار حسب اشعار آبدار بلا تعرض
از تحقیقات متعلقه علوم ادبیه بنگارد تا فارسی خوانان علی العموم از آن حظی وافر
و نفعی کامل بردارند و در تفهیم مطلبی از مطالب مندرجه وهم نمانند لکن تا این مدت
بسبب تشتت بال و اختلال حال از طول اتمام و اختلال اتفاق نیافتاد فی الحال که فی الجمله
فراغتی حاصل شد در عرضه چند ماه بپاس خاطر برخوردار عزیز از جان من محمد
عزیز حسن سلمه الله رب ذو المنن بطبع معهود در حیطه تحریر در آورده هرچند
که از جان مسیح مرفیه و تراکیب نحویه عنان شبدیز قلم را منصرف ساخته اما این
صرف تجوی است که اگر ماهری نظر غور و تامل در ترجمه ابیات بر گمارد از آن هم تعلیقه بود برد
و غرض از این تحریر حصول امید است نه اظهار هنر و مقصود نفع رسانی بخلق و حاجت روائی است
نه ادعای خوش بیانی و خودنمائی امید از جناب کبریا آن دارد که این قریه اطفال جهل هنیف

ظلمات نیست منتمر اثمار قبولیت بارگاه رسالت گرداند و این ناکام بعید المرام را بشارت باده و تب رساند والله قادر علی قبول وهو مقتدر الی وصول کل مامول والصلوة علی رسول المقبول و پوشیده نماند که این حقیر اجازت خواندن این قصیده متبرکه ورد و دعوة از رشته کملاء زمان و اجلهٔ اتقیا و سرآمد شایخین نامدار دریافته اولاً از جناب مولوی محمد حامد صاحب خلف اکبر مولوی محمد احمد صاحب ابن مولوی محمد انوار الحق صاحب مرحومین که فی الحقیقة چنان عالم کامل و شائخ مکمل درین دوار پایندار جلوهٔ ظهور نکرده و ضیاء کمالاتش همچو خورشید فی ارابعة النهار بر فلک شهرت تابان و ثانیاً از حضرت مولانا و مرشدنا و استادنا مولانا محمد شاه سلامت الله صاحب مغفور و ثالثاً از جامع علوم عقلی و نقلی ماهر ... از خفی و جلی حضرت مولانا مولوی محمد علی صاحب

لکهنوی ابن حافظ عبد العزیز صاحب مرحوم

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز قصیدهٔ برده

اَمِنْ تَذَکُّرِ جِیْرَانٍ بِذِیْ سَلَمٍ + مَزَجْتَ دَمْعًا جَرٰی مِنْ مُقْلَةٍ بِدَمٖ
اَمْ هَبَّتِ الرِّیْحُ مِنْ تِلْقَآءِ کَاظِمَةٍ + وَاَوْمَضَ الْبَرْقُ فِی الظَّلْمَآءِ مِنْ اِضَمٖ

ترجمه آیا بسبب یاد آوردن احباب که ساکنان ذی سلم اند آمیختی بخون اشکی را که روان شده از دو چشم تو یا وزید باد محبت از جانب کاظمه یا درخشیدن برق الفت در شب تاریک از جهت کوه اضم که ترا انگریه آورده مضطرب و بیقرار ساخت حاصل معنی آنکه بر سبیل تجرید بسوی نفس خود خطاب کرده استفسار می کند که ای عاشق زار و ای واله بیقرار سبب انقلاب حال و باعث حزن و ملال تو معلوم نمی شود آیا بسبب یاد آوردن یاران قدیم را که در مقام ذی سلم سکونت دارند اشک خون آمیز از چشم بختی یا گریستن تو از جهت وزیدن نسیمی است از جانب کاظمه که متاع تاب و توان ترا بباد فنا داده یا از باعث درخشیدن قیست در شب تاریک فراق از جانب اضم که خرمن صبر و قرار را سوخته است مبتلای غم و محنت اندوه فراق ای دل این ناله و افغان تو بی چیزی نیست + ده چه آورد صبا از سر کوی لیلی + ای گل این چاک

گریبان تو بی چیزی نیست + برقی از وادی ایمن بدرخشید مگر + طپش این دل نالان تو بی چیزی نیست + بعضی ازان گفت که مراد از جیران جیران قدسیه اند که قبل از پا نهادن در علائق بشریه و تجوف کدورات جسمانیه با آنها مصاحب بوده و مونست داشته و مراد از ذی سلم عالم قدس است سالم از آفات بعد و از ریح نفحهٔ از نفحات الٰهیه که بر قلوب اهل ریاضت احیانا نامی وزد و از ایماض برق تجلی اسمائی یا ذاتی اراده کرده که اهل ذکر را حسب المراتب در بعض احیان شاهد می گردد و از کاظمه عالم جمال و از اضم عالم جلال مراد است پس خطاب بسوی روح خود کرده می گوید که ای روح طالب فتوح بسبب یاد کردن ارواحیکه مشرف اند بدولت وصال و از مکاره فراق مامون بوده در مقعد صدق عالم قدس زیر سایهٔ عنایت عند ملیک مقتدر اقامت دارند اشک خون آمیز از دیده میریزی یا از باعث وزیدن باد مونست و رسیدن نفحهٔ آمیه بمشام تو از عالم جمال یا بجهت لمعان تجلی اسمائی یا صفاتی یا ذاتی ظلمت زدا بر قلب تو از عالم جلالی که آثار دوام و ثبات نیست خون حسرت می خوری و بر فقدان آن تحالت بی اختیار گریه می کنی **اللغات** التذکر یاد کردن و بیاد آوردن عام است از آنکه بدل بود یا بزبان یا بهردو و یاد کردن مسبوق بنسیان نیست و یاد آوردن مسبوق است بنسیان الجیران بکسر الجیم جمع جار بمعنی همسایه و امان داده شده و در استعمالات عرب جیران بمعنی احباب آمده ذی سلم موضعی است مابین مکه معظمه و مدینه منوره کما فی شرح المجلی و سلم بفتح اللام درختی است خاردار که از پوست آن چرم را دباغت می دهند یا نوعیست از نبات کما فی القاموس و محققین اطبا گفته اند که آن درخت کنار صحرائی است و حرف باء خطاب بسر الجیم بمعنی آمیختن الدمع اشک و تنوین برای تکثیر است و جری من الجریان بمعنی روان شدن المقلة بضم المیم و سکون القاف و فتح اللام مردمک چشم و دم خون ام برای تردید است اگر متصله بود و بمعنی بل اگر منقطعه است هبت بتاء التانیث من الهبوب وزیدن و ریح مفرد منکر دریا دیده استعمال می یابد و بصیغه جمع یا مفرد معرفه در یا دنیک مستعمل میشود کما فی الحدیث الشریف اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا و در و لا تسبوا الریح فانها من روح الله و بمعنی بوی ریح بمعنی بر گهنده شدن بوی خوش گرفته اند التلقاء بکسر التاء المثناة الفوقانیه بمعنی جهة و جانب کاظمه نام جای از اسمای مدینهٔ طیبه است کما فی شرح فخر الدین یا نام مقامیست در بنبوع یا دیه است

قریب ابصره بود وعطف ولفظ واومض برای تر دیده است مبنی او ودر بعضی شروح لفظ اومض است اومض لا یماض یعنی درخشیدن وحکما وبروزن صحرا تاریکی شب لاظلم بکسر الهمزه وفتح الضاد المعجمه نام کوهی است که اناان تامدینه معظمه یک سه مرحله است از جانب شام + فَمَا لِعَيْنَيْكَ اِنْ قُلْتَ اكْفُفَا هَمَتَا وَمَا لِقَلْبِكَ اِنْ قُلْتَ اسْتَفِقْ يَهِمِ ترجمه پس چیست هر دو چشم ترا که اگر گوئی باز ایستید اگر به سیلان کنند وزیاده تر گریند وچه شد دل ترا آنکه اگر گوئی بهوش باز آشفته بر وبیهوش تر گردد وتحیرش زیاده شود حاصل یعنی انیست که اگر سبب گریه یکی از این امور مذکوره است پس چه افتاد رسید چشمان ودل ترا که اصلا در اختیار تو نیستند وقبول نصیحت تو نمی کنند اگر هر دو چشم را از گریه باز داری زیاده تر می گریند وچون دل را از بیخودی ومدهوشی بافاقه می آری بیهوش تر می گردد وتحیر اضطراب زیاده می شود واین حالت از آثار عشق است چه اگر شورش عشق در سرت نبودی دیده تر خون است آب بریختی ودل تو از بهوش آمدن وازکمال مستی تحیر گشتی سه چیست چشمت که چون گوئی باایست + آنچه بود اول از آن افزون گریست چون بگوئی با دل ای دل هوش دار + برگشد از سینه او بی قرار + گر نه شور عشق شوخی در دل است وز چه روز این گونه کارت مشکل است **اللغات** العین چشم ولت تبا الخطاب من القول یعنی گفتن وبعضی شارحین در هر دو جا بتا متکلم خوانده اند کفتا بضم الفاء الاول تثنیه امر حاضر من الکفت یعنی باز ماندن وباز داشتن همتا تثنیه ماضی غائب من الهمی والهمیان ریختن آب از جای بلند و روان شدن اشک القلب بسکون اللام دل وآن اطلاق کرده می شود بر پاره گوشت صنوبری شکل که زیر پستان چپ است ودر جوف آن خون سیاه است محل روح واین قلب در بهایم ومیت نیز موجود است ونزد محققین جوهریست نورانی مجرد متوسط میان نفس وروح متعلق باین قلب جسمانی ولطیفه ایست ربانی وحقیقت انسانی که خطاب وعتاب ومعرفت وادراک بوی تعلق دارد وحکیم آنرا بنفس ناطقه تعبیر می کند سه آنکه در پهلوی چپ خوانی دلش + آن که دل باشد ولیکن منزلش + در میان نفس وجان شد مستقر + آن یکی چون مادر واین چون پدر + شرح تو اثبت ونفقات همچو خاک + این دو جوهر زاید آن فرزند پاک + سوی هر دو روز وشب گردان شود + نام قلب از بهای آن بود + چون بهر دو جانبش فرمان دهی + در وجودش منصب شاهنشهی است + استفق مرادف افق من الافاقه یعنی بهوش باز آمدن یهیم من الهیم والهیمان حیران وشیفته

شدن وبیخود گردیدن از شدت عشق کما فی الصحاح اَلْحُبُّ الصَّبَّ اَنَّ الْحُبَّ مِنْكُمْ + مَا بَيْنَ مُنْسَجِمٍ مِنْهُ وَ مُضْطَرِمِ ترجمه آیا می پنداری عاشق بدرستیکه عشق اخفا می پذیرد در چشم اشک ریز از محبت ودل شعله افروز از حرارت عشق **حاصل** یعنی آنکه چون سائل باوجود مبالغه در استکشاف حال از مسئول عنه جوابی نیافت ناچار از استفسار صرف عنان نموده نقل از خطاب نفیسه کرده می گوید چگونه می پندارد عاشق زار اسرار اسرار عشق ومحبت از چشم اغیار باوصف جریان اشک از چشمه چشم مدرار وزبانه زدن دل پرشرار بلکه این خیال سراسر محال است سه عشق خود را گر کنی پنهان ز کس + شاهد تو گریه زار تو بس + راز پنهان ترا در عشق یار + می کند این آتش دل آشکار + **اللغات** یحسب بفتح السین وردی بکسرها من الحسبان پنداشتن الصب بفتح الصاد وتشدید باء الموحدة عاشق اشکبار الحب بضم الحاء از خود رستن وبدیگری پیوستن ره خود محبت فارغ از ما ومن است + هر که او را دوست خود را دشمن است + چون محبت تیغ وحدت برکشد + سر نه بیند هر که اینجا سر کشد + الانکتام پوشیده شدن الانسجام ریخته شدن اشک وسیلان از چشمه الاضطرام افروخته شدن آتش وزبانه زدن لَوْلَا الْهَوٰى لَمْ تُرِقْ دَمْعًا عَلٰى طَلَلٍ + وَلَا اَرِقْتَ لِذِكْرِ الْبَانِ وَالْعَلَمِ ترجمه اگر گرفتار دام محبت نمی شدی هرگز نمی ریختی اشک بسیار بیاد آثار منازل محبوب وخواب تو بالکلیه زایل نشدی از ذکر بان وعلم **حاصل** آنکه سائل بعد ابطال گمان مخاطب بر سبیل استدلال از آثار بروی اثبات عشق کرده می گوید که اگر عشق محبوبی ترا مضطرب وبیقرار ساخته پس بیاد نشان های باقیماند خانه اش گریستن وبذکر بان وعلم مواضع سکونت او که از صحبت دیرین یاد میدهی بیخواب شدن وجهی ندارد پس باوجود ظهور علامات وآثار عشق سند حال اشاره اخفای آتش است در سینه منقوش وممکن است که از طلل مظاهر جمیله جمال مطلق ومجالی آن مراد باشد عشاق اهل تلوین که از هبوب نسیم جاذبه محبت در جنبش اند واز علم عاشقان ارباب تمکین اراده کرده شود پس می گوید که اگر سر رشته عشق محبوب حقیقی ترا از پا در آورده چرا بیاد مظاهر ومجالی آن که بمنزله آثار وعلامات واله اند بر وجود مطلق عنان اختیار از دست داده گریه می کنی وبذکر ممکنان واز اهل تلوین وتمکین خواب از چشمان تو رفته دل پذیرفته **اللغات** الهوی اینجا از هوا اے عشق و

و محبت مراد است بقرینهٔ ما سبق نه معنی متبادر آن که میل النفس بسوی خلاف مقتضای شرع است
لم ترق بکسر الأرق الاراقه ریختن و تنوین در لفظ دمعا برای تکثیر است مطلل آثار و علامات که از فاقه دیران
باقی ماند ارقت بکسر الراء المهمله من الارق بیخواب شدن بان درختیست از درختان بادیه که قامت معشوق
را بآن تشبیه میدهند و آنرا اهل هند بکاین میگویند و روغن حبوب آن جالی محلل و رام است کما فی المخزن
اللاو و از علم کوه العلم مراد است بقرینه لام عهد و شارح ازهری گفته که بان علم دو قریه اند در حجاز فکیف تنکر
حبًّا بعد ما شهدت * به علیک عدول الدمع والسقم * واثبت الوجد
خطّی عبرة وضنًی * مثل البهار علی خدیك والعنم ترجمه پس چگونه انکار کنی عشق را
بعد از انکه گواهی داده اند بآن بر تو گواهان عادل که اشک چشم و بیماری است و چسپان منکر شوی
از ان بعد آنکه نوشته کاتب اندوه عشق دو خط اشک و لاغری را ابرو و رخسار تو که مثالی شل بهار
است در زردی و ادل مشابه غنم است در سرخی و اینجا لف و نشر غیر مرتب است حاصل
معنی اینکه الحال بعد گذشتن گواهی گواهان مقبول الشهادة در دار الحکومت احتساب بر تو که جریان اشک
از چشم و حرقت قلت و نحافت جسم است و بعد تسجیل صکاک لیبب عشق دو صک اشک سرخ مثل
گلنار و لاغری بدن بلزوم صفرت مشابه گل بابونه زرد و بر دو رخسار تو مجال انکار و مفر از اقرار نمانده ربا
عاشق چو شدی دل انگار چرا است * چندین سخن از مساران بار چه راست * با این دو گواه عدل انکار چرا است * گر از خلق
پنهان کنی در دو خورا بجه در بان کنی چهرهٔ زرد خورا * اللغات العدول جمع عدل بمعنی مجتنب الکذب و
دیگر مناهی و اینجا اطلاق صیغه جمع یا باعتبار تعدد انواع دمع و سقم است یا بجهة اشعار است باینکه این
دو گواه ثابت العداله که بلسان حال ناطق اند و دران احتمال کذب و افترا منتفی است بمنزله گواهان بسیار اند
سقم بفتحتین و الکعبی بیماری است جمع سقم بضم السین و سکون القاف گفته اند و درین صورت در لفظ عدول اشکال
نیست الوجد اندوه و در اصطلاح صوفیه یعنی ... که بسبب ورود تجلی معی بر قلب عاشق او را از خود می رباید و حلو
لحال میسازد العبرة بفتح العین المهمله و سکون الباء الموحده اشک ریختن الضنی بفتح الضاد المعجمه و النون و بالالف
المقصوره لاغری که بسبب قلت خون رنگ بدن را زرد میسازد و اثر آن بر چهره زاید از سایر جسد عیان می
گردد البهار بفتح الباء الموحده ضنفی است از بابونه که آنرا عراره و گاو چشم میگویند گل ان زرد مدور است و اطراف آن
برگهای سفید ریزه و ثقیل الرایحه است باندک تلخی و آن مسخن است قوی محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق الجاری

بفتح الخاء المعجمه و الدال المهمله المشدده خیار العنم بفتح العین المهمله و النون درختیست که برگ آن سبز با طراوت گلش
سرخ خوش منظر که آنرا بفارسی گلنار می گویند خاصیت آن سپیدی مقوی معده و حابس اسهال و نزف الدم است
کما فی المخزن نعم سری طیف من اهوی فارقنی * والحب یعترض اللذات بالالم
ترجمه آری سیر کرد در شب خیال محبوب در متخیله من پس بیخواب ساخت مرا مآل آنکه محبت در میان نعمتها الم
الحاصل چونکه سائل را انکار را بر عاشق نماند و ساخت ناچار زبان با قرار گشاده می گوید آری خیال
کسی گوئی صورت مثالیه محبوب من بخیال در خیالم ساری گشت که گنجایش دیگری نماند پس بیخواب
ساخت خواب از چشم من و این خصیصهٔ عشق و محبت است که لذت را بمبدل برنج و محنت می سازد دره
چو خیال دوست آمد در خواب * بیدار شدم ز خواب با چشم پر آب * بودم همه شب نشسته با حال خراب
آن رحت و خوری بدین شد معذب * اللغات نعم کلمهٔ ایجاب مثل بلی سری من ... بر آمدن در حصه
من الشب سیر کردن الطیف صورت مثالیه که در قوه متخیله بخواب متمثل گردد ارق من التارق بیخواب ساختن
یعترض من العرض بفتح العین ... و در دن چیزی او حائل گشتن از چیزی یا من العرض بضم العین احاطه کردن باطراف و
جوانب چیزی کما فی شرح الجندی اللذات جمع لذة مرغوب الطبع الم رنج و جمعیت لذت و افراد الم اشارت باینکه
یک الم لذت کثیر را بر باد میدهد یا لائمی فی الهوی العذری معذرة * منی الیک ولو انصفت لم تلم
ترجمه ای ملامت کننده من در عشق مفرط که متعلق است بقبیلهٔ بنی عذره یا در عشقیکه معذرت پذیر باشد قبول کن
عذری که از من است بسوی تو و اگر ترا انصاف بودی هرگز مرا ملامت نکردی الحاصل ای ملامت کننده در
عشقیکه بران اسلوب اهل عقل و بی اختیار سازد سزاوار است که انصاف دهی و عذر قبول کنی و براه ملامت
از انکه عشق مفرط شناعت پذیر نیست سه گرش ببینی و دست از ترنج نشناسی * روا بود که ملامت کنی زلیخا را
اللغات اللائم من اللوم ملامت کردن العذری عشقیکه منسوب بسوی بنی عذره و آن قبیله ایست از یمن که ... ان
حسن خوبی و دلربائی مشهور عام اند یا عشقیکه معذرت پذیر باشد بسبب بی اختیار المعذرة بتثلثة الذال المعجمه عذر
خواستن سه عدتك حالی لا سری بمستتر * عن الوشاة ولا دائی بمنحسم
ترجمه رسید تو را حال من حالا راز من مخفی پذیر نیست از غماز ان عیب جویان و نه بیماری من امکان انقطاع دارد
الحاصل سبیل تحرز از فشای از سوی لائم خطاب کرده می گوید که ظاهر شد تر را و دیگر بر ظلم آزردن
و سرور و قبض و بسط رسیده و الحال ممکن نیست که راز من از عیب جویان و غمازان مخفی باشد و نه بیماری من

نزاهل شدنی است تا ازمن تو تنها پذیرد و بدگمان نشد و اگر بظاهر کنی مشاهده نمود آن حال از من
تکذیب تو کنند و قبول نمایند عذرته اذن عشق فرو رفته هر اوررگ و پی ما عشق می کو کنیم و جان می دهیم از لذت
وی + و شاید از دو شاه خشک خونین و لاغری و زردی شبره مراد باشد که حال باطن ا فاش میکنند چنانچه عارف
علیه الرحمة والغفران میفرماید ست احیا و مراآب دیده شد نمازی + وگرنه عاشق و معشوق رازدارانند + و معنی بیت چنین
بود که فاش شد بر تو حال من در حالیکه از من پوشیده نماند از جهت غمازی غمازان اشک و لاغری و زردی
رنگ چهره و بیماری عشق من و ال بدیهی است تا از غمازی باز نیاید و باز سنگ سلامت تو من بجز **اللغات**
عذرتک من العهد و رسید الی زجای بجای تنگ و حال در اصطلاح صوفیه واردی است که بر قلب عاشق بی قصد و اختیار
رسیده او را منقبض و منبسط می سازد و آن بر دو قسم است + کبر الضیا و الثانیة العوقانیة من لا استتار تو پوشیده شدن اشاره
السقم الوجع و آن غماز رقیب جو الدار بیماری المحتجب بفتح الحاء المهملة کسر الجیم از الاجسام منقطع و زایل شدن
محضتنی النصح لکن لست اسمعه ❊ ان المحب عن العذال فی صمم ❊
انی اتهمت نصیح الشیب فی عذلی ❊ والشیب ابعد فی نصح عن التهم ❊
ترجمه بظاهر خالص ست از شوائب اغراض نصیحتی که مرا کردی در ترک عشق لکن مرا از اسمع قبول نمی شنوم
بدرستیکه عاشق از سرزنش ملامت کنندگان در کری است که گوش شنوا ندارد و من آنچنان مردی بدگمانم
که بدگمانی کردم بر پیری که ناصح امین است در ملامت من حال آنکه پیری مبرا و دور است در نسبت دادن
بدگمانیها **الحاصل** ای لائم اگرچه نصیحت تو در ظاهر حال از شوائب اغراض مبری شده و طلب عوض ما کرده
خالص است لکن مرا سمع قبول نیست از آنکه عاشق از خود رفته در دو از طعن و تشنیع خلق نهفته از سرزنش ملامت
کنندگان گوش کر دارد بلکه از باد تند ملامت خلق آتش عشق او تیزتر می گردد چنانچه عارف جامی علیه الرحمة
میفرماید ست + غم عشق از ملامت تازه گردد + ازین غوغا بلند آوازه گردد + ملامت شحنه بازار عشق است
ملامت صیقل زنگار عشق است + ملامت های عشق از هر کرانه + بود کاهل تنان را تازیانه + چو باشد مرکب
رهوران غیره شود زان تازیانه سیر او تیز + و من چنانکه نصیحت پیری را که محض شهود عیانی عدار تهمت بریاست
وحد و میت خالیست نشنیدم و بروی گمان بد کردم پس نصیحت ترا که فقط زبانی است و احتمال این اسم در آن
هنوز باقی کی می شنوم سه آنکه نبیند نمی پذیرد دیگر است + گوش عاشق ز نصیحتها کر است + و سبب این ارتباط
سابقه باید که تحریر مطلب چنین کرده شود که ای لائم اگر چه منع تو از تعلق بعشق مظاهر جمال مطلق که خدا

و جمیت دری آسوی حقیقت دارد چنانچه گفته اند ست من نگر بحشم سر در صورت + زیرا که زمعنی است
اثر در صورت + این عالم صورتست و ما در صوریم + معنی نتوان دید مگر در صورت پس از آن که اعتبار کرد اسلام چه چه
حصول جوش تو خروش عشق انسان محبوب مرتبه اطلاقی واقع میشود اما وقفه در آن تعلق که از مظاهر بیان مرتبه
باز می دارد البته بد واقع بشود و بدین جهت ملامت تو محض خیر و صوابست لکن چه کنم که غلبه عشق مظاهر صوریه عاشق
از آن اصلاح نیذیر نیست آنچنان گوش هوش من کر ساخته که پند سفیدی مو و پیری از شنیدم در آنجا
بدگمانی کردم با وجودیکه این هر دو مخبرین صادق اند از قرب موت عسه موی سفید از اجل آورد پیام بر پشت
خم از مرگ رسانند سلام + و می ترسم که اگر از عشق مجازی فائز باطلاقی نشوم و همچنان در اسیر سلاسل تقیید تا
آخر حیات مانم بالخسران نفضی لان الخرت گرد در بیش بنده تا که احتمال شائبه اغراض در آن موجود است کی می شنوم
و این غلبه عشق مجازی که باعث عدم شنوائی موعظت شده محض از غوایت نفس و جهالت اوست چنانچه از بیت منبه ظاهر
اللغات المحض خالص کردن النصح بضم النون و سکون الصاد المهملة پند دادن و نیکخواهی نمودن السمع
من السمع شنیدن و قبول کردن العذال بضم العین المهملة و الذال المعجمة المشددة جمع عاذل ملامت کننده الصمم
کرانی گوش الاتهام بر کسی گمان بد بردن النصیح پند دهنده الشیب بفتح الشین المعجمة سفیدی موی از امام
الفتن یا مقبار اینست که او نیز مثل ناصحان از اقدام مقتضیات نفس مانع میشود العذل بفتح العین المهملة و
سکون الذال المعجمة ملامت کردن التهم بضم التاء المثناة الفوقانیة جمع تهمت ❊ فان امارتی بالسوء
ما اتعظت ❊ من جهلها بنذیر الشیب و الهرم ❊ **ترجمه** بدرستیکه نفس بد فرمای من پند
پذیر نشد از نادانی خود ترساننده که ظهور موی سفید و لحوق پیری بخت است **الحاصل** نفس بد کردار
من که از عواقب سوء جاهل است از سفیدی مو و پیری بخت که رسولان موت الله اصلا پند پذیر نشد
و تنگ نخست که از تعلق عشق مظاهر جمیله بمرتبه اطلاق حضور واقع شود **اللغات** اماره بفتح همزه و تشدید میم
نفس بد فرمایا و نفس حقیقة واحده است که باعتبار صفات مختلفه متعدد می نماید از آنکه چون نفس ناطقه مغلوب
صفات ذمیمه بود و در پی هوا و هوس رود آن را نفس اماره گویند و اگر از پرتو نور ایمان قباحت احوال خود
مشاهده کند و از افعال شنیعه خود را ملامت نماید موسوم بلوامه شود و چون از صفات مذمومه فی الجمله
تصفیه یابد و بنور اخلاق حسنه قرین گردد و مورد الهامات الهیه شود آن را ملهمه نامند و چون از جرایم طبیعت
و دواعی ظلمت تصفیه تام حاصل کند و بذکر حق جل مجده اطمینان دارا صحبت دم مطمئنه بروی راست آید

الاتعاظ پند پذیرفتن الجمیل بفتح الجیم نادانی الهندیر بالذال المعجمة بمعنی المهذر ترساننده الهرم بفتح الهاء والراء المهملة پیری سخت وَلَا اَعَدَّتْ مِنَ الْفِعْلِ الْجَمِیْلِ قِرىٰ ضَیْفٍ اَلَمَّ بِرَاْسِیْ غَیْرَ مُحْتَشِمِ ترجمه و مهیا نساخت نفس اماره من ادی انکار نیک سبای نیز بانی مهمانیکه فرود آمده بسر من بنگامیکه آن مهمان بزرگی داده نشد و شرم و هراس نداشته شد از وی الحاصل اگر نزد نفس بد کردار غیر رگی پیری تحقق بودی و دانستی که آن رسول قهرمان موت است البته قبل نزول وی جمله اسباب مهمانی و همه سامان ضیافت او را آماده نمودی تا بعد نزول و ملاقات بر وجه عظمت شرم و هیبت هست و بیدلکم چونکه آن بدخلق و اصلا بروی نزول آن مهمان مکرم نکرد و او را بچشم حقارت نگریست خوانی از فعال نیک پیش او نکشید و بر تقدیر تفسیر ازین بیت با قبل فعل جمیل عبارت است از اعراض جاسوی نقدکانی که بدون آن نجات از شر کشفی متصور نیست اللغات اعدت من الاعداد مهیا و آماده ساختن الفعل الجمیل کار نیک که عبارت است از عمل صالح و توبه از معاصی گذشته القری بکسر القاف و فتح الراء المهملة نیز بانی الضیف بفتح الضاد المعجمة مهمان الم من الالمام فرود آمدن المحتشم بفتح الشین المعجمة من الاحتشام بزرگ پنداشتن شرم و هراس داشتن از کسی کمافی الصحاح و فائده تقیید المام بلفظ راس اینست که اکثر ظهور شیب از جانب راس می شود یا آنکه سر از جمله اعضا است که بدان تمام بدن را تعبیر می کنند

لَوْكُنْتُ اَعْلَمُ اَنِّیْ مَا اُوَقِّرُهٗ ۞ كَتَمْتُ سِرًّا بَدَا لِیْ مِنْهُ بِالْكَتَمِ ترجمه اگرم معلوم بودی بدرستیکه من حرمت و عظمت پیری نگاه داشتن نخواهم تو نهفتی می پوشیدم سری را که ظاهر شد مرا از وی بخضاب تا ستنگ ملامت کسی بر من نرسیدی سه پیری از آنکه جستجو کردم او را جو لی جاسوسیش و مو کردم او را + رسوائی من بچشم خوبان نیکو است + تا زم بحیا که سرخ رو کردم او را + الحاصل اگر می دانستم که تعظیم و توقیر سری نخواهم پرداخت و بمقتضای آن کار نیک حسنات نخواهم شد سری را که از وی بر من ظاهر شده پیش از ظهور بر لائم بخضاب می پوشیدم و آن سر سفیدی موست تا او را دست آویز ملامت من نگردد لکن چه کنم که تعلق قلب بمظاهر صوریه که منسوب بهوای نفسانی است زنگی در خانمان فکر و تدبیر من انداخت و غلبه آن مرا با خفای آن نگذاشت حالا چه سود که تدبیر کار از دست رفت و بجز تعلق بدان رهبری از بلیه این تعلق نجات نیست چنانچه در بیت آینده بر سبیل استغاثت می فرماید اللغات کتمت بفتح التاء المثناة الفوقانیة الاولی وضم التاء الثانیة من الکتمان پنهان

داشتن الکتم بفتح الکاف والتاء المثناة الفوقانیة نباتیست غیر نیل که آنرا در وسمه مخلوط می سازند و برگ آن شبیه ببرگ آس است و شاخهای آن انبوه و ثمر آن سیاه بمقدار دانه فلفل می باشد و تحقیق انست که آن برگ نیل است و شاید که مراد مطلق خضاب بود از نیل باشد یا از حنا یا از غیر آن والله اعلم مَنْ لِیْ بِرَدِّ جِمَاحٍ مِنْ غَوَایَتِهَا ۞ كَمَا یُرَدُّ جِمَاحُ الْخَیْلِ بِاللُّجُمِ ترجمه کیست فریادرس و مددگار من در باز داشتن غلبه و سرکشی که از گمراهی نفس اماره است همچنانکه باز داشته می شود غلبه و سرکشی اسپان بلجامها الحاصل چونکه دفع شر نفس و شیطان بدون استغاثه بسوی رهنمائی و اعانه خواستن از وی و منع نفس از شهوت و الحاح زدن است و استغفار و طاقت قول نیل و ریاضت شاقه متصور نیست لهذا درین بیت ناظم استغاثه میکند و می گوید که کجاست رهنمائی که نفس گمراه را براه راست باز آرد و او را از سرکشی باز داشته رام و منقاد گرداند چنانچه اسپ سرکش را بلگام رام می کنند و براه راست می رانند از آنکه نفس اماره در غایت سرکشی است و مرا قوت و قدرت آن نیست که او را از گمراهی باز دارم و براه راست آرم رهنمائی می خواهم که مرا یاری دهد و او را از سرکشی باز دارد مگو کشد نفس بدام تغافلی مارا ابجز تو کدام کسی است یا علی مارا + درین سلاسل دنیای دون گرفتارم + مصطفے که ازین بند بگسلی مارا + و در ابیات آینده از تقیه تدابیر دفع اشعار سیفرماید اللغات الجماع بکسر الجیم و بحاء المهملة سر باز زدن از خیری کمافی التاج الغوایة بفتح الغین المعجمة گمراهی الخیل بفتح الخاء المعجمة جنس اسپان اللجم بضم اللام و الجیم جمع لجام بکسر اللام سوب لگام فَلَا تَرُمْ بِالْمَعَاصِیْ كَسْرَ شَهْوَتِهَا ۞ اِنَّ الطَّعَامَ یُقَوِّیْ شَهْوَةَ النَّهِمِ + ترجمه اگر نفس را نقیاد نفس مطلوب است پس طلب مکن نافرمانی های حق شکستن خواهش نفس را ابدر ستیکه نفس حریص معصیت است و طعام قوی می گرداند حرص مرد بسیار خوار را الحاصل چون از شر نفس سرکش استغاثه بسوی رهنمائی کرد ملهم غیب علاج دفع آن چنین القا فرمود که اگر می خواهی که نفس تو از سرکشی باز گردد و او را شکستگی و فروتنی حاصل شود پس بقصد شکستن خواهش و آرزوی او بکار تغذیه معاصی مکن از آنکه معصیت غذای مرغوب نفس است و از غذای مرغوب استعداد می پذیرد حرص مردیکه بسیار خوار است اگرچه شکم سیر باشد و تو خیال کرده که اگر نفس را بمرادات وی رسانم او سیر گشته خود بخود از معصیت باز ایستد این خیال تو سخت خام و تدبیر تو محض ناتمام است از آنکه طغیان و فجور نفس با ستیفای لذات قوت می گیرد و از دیاد می پذیرد و شکستگی شهوتش در باز داشتن او دست از هوا و هوس از رفتن

بمقتضای خواهش‌ها و دربساختن بادی **اللغات** لاترم بضم الراء المهملة من الروم بالفتح طلب کردن امعانی معصیته نافرمانی بالکسر بفتح الکاف وسکون السین المهملة شکستن الشهوة بفتح الشین المعجمة خواهش النهم بفتحتین الشره وکسر الهاء مرد بسیار خوار ∴ وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ اِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلٰى ∴ حُبِّ الرَّضَاعِ وَاِنْ تَفْطِمْهُ يَنْفَطِمِ ∴ **ترجمه** نفس مثل طفل شیرخوار است که اگر او را بحال او گذاری و از خوردن شیر باز نداری بجوانی رسد در حالیکه حریص است بر شیرخوارگی و اگر او را از آن باز داری باز ایستد **الحاصل** صلاح نفس ممکن نیست که آنرا در وادی مناهی سر داده شود که در چراگاه عصیان بچرد تا اینکه خود سیر گردیده باز گردد بلکه خاصیت طفل شیرخواره دارد تا که او را از شیرخوارگی باز نداری باز نماند و درین کلام اشارت است باینکه نفس چون طفل تربیت پذیر است و بموجب فطرت اصلی خود استعداد کسب سعادت اید یه دارد و صلاح حال او هر چند که بتقدیر قادر مختار است لکن کسب اندر طلبیت تمام است لهذا ابصر بسبکه مداوم بنوعی سعادت شود که باز داشتن ازان متعذر است **اللغات** تهمله من الاهمال چیزی را بحال خود گذاشتن شب بفتح الشین المعجمة وتشدید الباء الموحدة من الشباب جوان شدن الرضاع بکسر الراء المهملة وفتحها مکیدن کودک پستان را الفطام بکسر الفاء باز داشتن طفل از شیر والانفطام باز ماندن وی ازان فَاصْرِفْ هَوَاهَا وَحَاذِرْ اَنْ تُوَلِّيَهُ ∴ اِنَّ الْهَوٰى مَا تَوَلّٰى يُصْمِ اَوْ يَصِمِ ∴ **ترجمه** اگر صلاح نفس میخواهی پس بازگردان از وی هوا او را و بترس ازینکه حاکم سازی هوای آن را و بدرستیکه هوای نفس بر هر کسیکه حاکم شد می‌کشد او را یا عیب ناک میسازد و المحکوم سگ بود و مرید آه بازبودن آسمیر نفس مع خواه **الحاصل** تزکیه نفس بدون باز داشتن وی از مألوفات مستلذات و متصور نیست از آنکه مرغوبات نفسانی از جنس کبایر اند محکوم خودرا مبتلا بکفر می‌سازند و اگر از جمله صغایر و ترک ادب باشند در معصیت می‌اندازند بحجو علو اپرا از نهر مسلط نفس دارد و از عالم قدس سلطنت نفس گه لباس ستم پرستی در کشد گه بدعوی خدائی سر کشد گرمراد خود نیابد از درست هیچ بری گردد نفیس اندر ریت بنفس اگر دن نیز فارغ نشین سخن بیان کردم سلوک راه دین **اللغات** اصرف باز گردانیدن تحذر پرهیز کردن التولیة سلطه چیزی حاکم ساختن التولی حاکم شدن یصم بضم الیاء المثناة التحتانیة وسکون الصاد المهملة کشتن یصم ابرجاه جیم بفتح الیاء المثناة التحتانیة وکسر الصاد المهملة من الوصم عیب ناک کردن چیزی را وَرَاعِهَا وَهِيَ فِي الْاَعْمَالِ سَائِمَةٌ ∴ وَاِنْ هِيَ اسْتَحْلَتِ الْمَرْعٰى فَلَا تُسِمِ

ترجمه نگاه بانی کن نفس را در هنگامی که او در کارهای خیر چرنده است و اگر وی الذتی حاصل کند در چراگاه پس وی را از چریدن باز دار **الحاصل** چون در بیت سابق باز داشتن نفس از مناهی اعلام کرد درین بیت ارشاد می‌کند که اگر نفس را در اعمال خیر از جنس نوافل و اذکار عجب و ریائی پدید آید و هوای نفسانی وی آن را فضل کند پس وی را از آن طاعت باز داشته بطاعتیکه بروی شاق تر بود مشغول گردان تا عجب و ریا گرفتار نگردد و اعمال او ضایع نشود و تقیید نوافل و اذکار برای اشعار است باینکه فرایض و واجبات و سنن موکده را بسبب پدید آمدن عجب و ریا ترک نباید داد و بلکه جهد در قطع سبب باید نمود و نفس مومن مرکب جان تو دل است راه پی مرکب بر بدین مشکل است پاسبان مرکب خود باش و خیر تا نسواری بر نور بنخیز **اللغات** راعها امر از رعاة نگاه داشتن چه چیز مراد از اعمال اعمال خیر است و از جنس نوافل و اذکار سائمة بالسین المهملة من السوم چریدن و در جای سباح استحلت تا و التانیث من الاستحلاء شیرین پنداشتن المرعی بفتح المیم و العین المهملة چراگاه لاتسم بضم التاء المثناة الفوقانیة وکسر السین المهملة من الاسامة چرانیدن کَمْ حَسَّنَتْ لَذَّةً لِلْمَرْءِ قَاتِلَةً ∴ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ اَنَّ السُّمَّ فِي الدَّسَمِ ∴ **ترجمه** بسیار بار آراسته و مزین ساخت نفس لذتی را برای آدمی در مقامیکه حال آنکه آن لذت کشنده او بحیثیکه وی معلوم نکرد بدرستیکه این زهری است در روغن الطعام چرب **نتیجه** **الحاصل** چون نفس را باعمال غیر معتاد مشغول سازی آرایش و بر صدر نشست تا ترا فریب دهد و باطل او را لباس حق پوشانیده از آنکه بسیار چیزها بظاهر نیک می‌نمایند لکن در حقیقت مثل زهر قاتل اند مخلوط بطعام چرب لذیذ که تناول آن موجب هلاکت می‌شاند و دل مده با این چنین مکاره ورنه از مکرش نداری چاره خویشتن را چهره آرا کند بعد از آن دعوی اعضائی کند آورد نانی نمک در پیش تو نان دهد باشد نمک بر ریش تو از تدش با تو سرانی جز نیست نوش او هم گر جدا از نیش نیست **اللغات** کم خبریه بمعنی بسیار بار حسنت تاء التانیث من التحسین آراستن و نیک شمردن المرء بفتح المیم مرد الدرایه دانستن السم بضم السین المهملة وتشدید المیم زهر الدسم بفتح الدال والسین المهملتین چربی بکسر السین طعام چرب وَاخْشَ الدَّسَائِسَ مِنْ جُوعٍ وَمِنْ شِبَعٍ ∴ فَرُبَّ مَخْمَصَةٍ شَرٌّ مِنَ التُّخَمِ ∴ **ترجمه** و بترس از مکرهای پنهانی نفس که ناشی اند از گرسنگی و از سیری پس بسا گرسنگی سخت که بدتر است از تخمه سیری **الحاصل** در گرسنگی و سیری اعتدال ملحوظ باید داشت و افراط که از مکائد نفس شوم است مذموم

باید انگاشت و اگر چه از سیری غلبه شهوت و خواب غفلت و قساوت قلب و کسل در طاعت ناشی میشود
ولکن گرسنگی بدتر از آن است چه از آن قتل و غارت و ناسپاسی و اعتراض بر قضا و قدر و پژمردگی و خیالات
فاسده که مفضی بکفر و الحاد میشوند بظهور میرسد علاوه آن مفاسد گرسنگی متعدی بغیر اند بخلاف مفاسد سیری
متعدی بغیر نیستند و شکم سیر با خفای حال میکوشد تا او را عیب نکنند و حریص نگویند و گرسنه تعرض دوست
می دارد که خلق بر حال او اطلاع یابند و او را زاهد دانند و آن ریائیست منسوب بشرک خفی کما لا یخفی علی ذوی فطرة
سلیمة لکن این حکم در حق عوام مؤمنین است بخلاف خواص که نفس ایشان مهذب بتهذیبات شریعت و طریقت شده
و قوت روحی شان قائم مقام قوت گردیده گرسنگی را دوست میدارند و از سیری منع میفرمایند از آنکه مفاسد
گرسنگی که مذکور شد از ایشان مدفوع اند و مفاسد سیری را دفع کردن نمی توانند چنانچه بزرگی میفرماید
جوع طعام خویش کن تا بقبول حق رسی ؛ چون بقبول حق رسی بر همه خلق ناز کن ؛ و سیلان نیست که گرسنگی
روح و موجب تقویت است همچنانکه از سیری غیر مفرط تغذیه بدن میشود و قوتش می بخشد اللغات الخشیة
ترسیدن الدسائس بفتح الدال المهملة جمع دسیسه یعنی مکر و حیله پنهان الجوع بضم الجیم گرسنگی الشبع بکسر الشین المعجمة
و فتح الباء الموحدة سیر شدن رب اگر چه در اصل بمعنی تقلیل است لکن در استعمال شائع بمعنی تکثیر آمده المخمصة
بفتح المیمین و سکون الخاء المعجمة و فتح الصاد المهملة گرسنگی سخت التخم بضم التاء المثناة الفوقانیة و فتح الخاء
المعجمة جمع تخمه یعنی گرانی که بسبب فساد معده گردد وَاسْتَفْرِغِ الدَّمْعَ مِنْ عَيْنٍ قَدِ امْتَلَأَتْ :: مِنَ الْمَحَارِمِ
وَالْزَمْ حِمْيَةَ النَّدَمِ ترجمه و روان کن اشک را از چشمیکه بتحقیق پر شد از نظرهای حرام و لازم تر نگاه
داشتن پشیمانی را تا باز معاودت نکنی الحاصل آب چشم را که از نجاست نظرهای حرام ناپاک شده
بجهد تمام و کمال باید کشید و سر سنگ ندامت بران باید گماشت تا آینده از افتادن نجاست مانع
شود و فائده نسبت محارم بسوی چشم اینست که نظر از دواعی قویه ابتلای انسان است در معاصی و بستن
چشم از معصیتهای کثیره باز میدارد چنانچه حاکم از حذیفه رض روایت می کند که فرمود سرور عالم صلی الله
علیه و آله و سلم که النظر سهم من سهام ابلیس است کسیکه بخوف حق سبحانه باز داشت آنرا از محارم یافت حلاوت ایمان
اللغات الاستفراغ روان ساختن و ریختن چیزی از ظرفی بجهد تمام الامتلاء پر شدن المحارم جمع
محرم بمعنی حرام و ناشروع الحمیة بکسر الحاء المهملة نگاه داشتن و پرهیز کردن الندم بفتح النون و الدال المهملة
پشیمانی وَخَالِفِ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ وَاعْصِهِمَا :: وَإِنْ هُمَا مَحَّضَاكَ النُّصْحَ فَاتَّهِمِ

وَلَا تُطِعْ مِنْهُمَا خَصْمًا وَلَا حَكَمًا + فَأَنْتَ تَعْرِفُ كَيْدَ الْخَصْمِ وَالْحَكَمِ
ترجمه و مخالفت کن نفس و شیطان را و بفرمان ایشان مرو اگر آن هر دو نصیحت خالص کنند ترا دروغگو پندار
ایشان را و فرمان برداری مکن از این هر دو خصمی و حکمی را از آنکه تو می شناسی مکر و فریب این خصم و حکم را اعلم انکه
نفس و شیطان اگرچه بالاشتراک در اضلال انسان می کوشند و کار یکی بدون اعانت دیگری راست نمی آید
لکن نفس تحریک غالب است از آنکه شیطان آنچه می کند بواسطه ادمی کند کسیکه نفس وی مهذب بست
بتهذیبات شریعت و طریقت شیطان او را فریب دادن نمی تواند و اضلال این هر دو بر چند نوع است
اول چونکه شخصی قصد سلوک طریق می نماید برسم عداوت و دشمنی که جبلی ایشان است پیش می آیند
و او را از امتثال اوامر و نواهی الهی و کسب سعادات باز می دارند و نمی گذارند که این بیچاره را
بمنزل مقصود برد و این کار ایشان بر جاهل مبتدی است که او حوصله مقاومت و مخالفت ندارد دوم آنکه
خود را بطریق دوستی نمودار می کنند و عداوت بباطن میدارند و با موریکه بظاهر در غایت حسن و بباطن در نهایت
قبح باشند مامور می سازند و چونکه سالک بر خوبی ظاهر آن نظر نموده و از خبث باطن شان آگاه نگشته
بدان کار بند میشود آخر در دام بلا و ورطه هلاکت می افتد چنانچه اگر شخصی از اهل علم گوشه نشینی اختیار کند
و از صحبت اغنیا و اهل حکومت اجتناب ورزد نفس و شیطان بر وی حسد برده در دلش می اندازند که
در ستادن تو نزد اهل حکومت و دلالت تو بر خیر حاجت روائی عاجزی می شود درین اجر عظیم است پس
آن شخص در کار روائی خلائق بگفته فرستادن و نوشتن بسوی اهل حکومت مشغول میگردد چون مدتی
برین گذشت با زبوی القا می کنند که در حضور و غیبت فرق بسیار است سفارشش غائبانه چندان
فائده مترتب نیست اگر خود رفته بالمشافهه گفته شود اثر تمام خواهد بخشید و هر قدم که درین راه نهاده
خواهد شد اجر آن در دیوان عمل نوشته خواهد گردید پس آن شخص آمد و رفت بسوی اهل دول برای حاجت روائی خلق
شروع میکند و از صحبت ایشان که در حق سالک حکم زهر قاتل دارد میل و محبت دنیا در دلش پیدا میشود و باز در دلش می
اندازند که اگر مردی سفارش کسی نزد حکام بلا شرط اخذ مال کند و آنکس بعد انجاح مرام او در طریق هدیه
چیزی بدهد گرفتن آن جائز است پس آن مرد این مال را حلال پنداشته از خلق می گیرد و چون مدتی برین
گذشت و قساوت در دل او از مصاحبت اهل دول و جمع مال پیدا شد بحرام صریح دلالت می کنند پس مبتلا
بحرام خواری میشود و بسبب کثرت اشتغال دنیوی و هجوم خلائق و اکل مال حرام جمعیت عبادت

وحضور قلب که داشت بر باد میرود و در گرداب ضلالت می افتد سوم آنکه چون شخصی در عبادتی مشغول می شود
واز ان باز آمدن نمی تواند در خاطرش می اندازند که از بعد یا دت عبادتی دیگر در حق تو مفید تر است بان مشغول
باید شد و مقصود ایشان ازین آن است که او را از مرتبه که دارد از ان فرو تر گشته و از عبادت فاضله بازش
دارند چنانچه از قطب العالم شیخ نجم الدین کبری قدس سره منقول است که چون او بحکم شیخ خود در چله نشسته در
خاطرش رسید که تو مرد فاضل و محدث هستی در حق تو بهتر است که تعلیم مسائل دین کنی و تدریس حدیث کنی
که نفع متعدی بغیر بهتر است از نفع ذات خود شیخ ایشان ازین خطره آگاه گشته بدر حجره رسیده فرمود که ای
فرزند این خطره وهمانی نیست نفس و شیطان می خواهند که ترا از مرتبه عرفان باز دارند این خطره را از دل
بدر کن و بکار خود مشغول باش که بعد حصول آن ترویج دین بوجه احسن حاصل شود پس اضلال نفس
شیطان بدین طریق از سه حال خالی نیست که یا ایشان از راه خصومت ظاهره بالاتفاق انسان را
در کفر و معصیت می اندازند یا هر دو با اظهار دوستی و دلالت بامری می کنند که حاشش خیر و نیکی است یا بحیله
دلالت بامر قبیح می نمایند و عداوت خود را با اظهار می آرد و دیگری در پرده دوستی را خصومت می نمایند پس
حاصل بیتین این است که اگر این هر دو بطریق معهود خود که عداوت صریح است پیش آیند پس ایشان را خصم
گردان و اگر خود در این طریق دوستی و نصیحت ظاهر کنند و باین حیله ترا در دام ضلالت اندازند یا مرتبه که داری
از ان فرو تر گشتند نافرمانی آنها کن و ایشان را دروغ گو بیدار تا دین تو از دست برد این قاطعان طریق
سالم ماند و اگر یکی بطور خصم و دیگری بصورت حکم نمود ارشود و به اغوای تو کوشند اطاعت هیچ یکی از ایشان
مکن زیرا که ترا مکر و فریب این خصم و حکم بوجه احسن معلوم است و درین تحقیق تکرار در مضمون بیتین لازم نمی آید
و در صحت عطف تخلل نیست الفاظ فهم اللغات المخالفة یا مکید مگر خلاف کردن الشیطان بروزن فعلان است
اگر ماخوذ از شیط بمعنی هلاک یا شدن یا بروزن فیعال در صورتیکه مشتق از شطن بمعنی دور شدن بود الاول اعم
فرمانبرداری کردن الخصم بفتح الخاء المعجمة وسکون الصاد المهملة دشمن الحکم بفتح الحاء المهملة والکاف شخصی که نزاع
متخاصمین بحکم او مرتفع گردد الکید بفتح الکاف مکر ؕ استغفر الله من قول بلا عمل
لقد نسبت به نسلا لذی عقم ٭ ترجمه آمرزش از خدا می خواهم از گفتاریکه مقارن بکردار
نباشد بتحقیق آن گفتاری که کردار همچنان است که نسبت کرده باشم فرزند را بسوی زن نازاینده ؕ
الحاصل چونکه ناظم قدس سره لید استغاثه بالهام غیبی طریق دفع شر نفس و شیطان بیان فرموده ونمود

می کنم استغفر الله از کلام بی عمل — بچه منسوبم از ان زن که بود عاقر عقیم

این بیان را در خود مقرون بعمل نیافته لهذا باستغفار که از اعاظم طرق اصلاح حال سالک است می گراید
و می فرماید که ثمره موعظت افاده و تاثیر است در دل سامع و افاده و تاثیر نسبت سخن بمنزله فرزند است
بنسبت زن و حصول ثمره سخن بر تقدیری است که قائل بدان عامل باشد و در صورتیکه مقترن بعمل نبود نتیجه
تاثیر نمی بخشد همچنان که زن عقیمه را نصیبه از اولاد نیست سو خواهم آمرزش از حق در هر نفس ازین نصیحت
کان فقط قول است و بس و این بدان ماند که از عقل عقیم نسبت فرزند کردن بالتیم اللغات
الاستغفار طلب آمرزش کردن النسل بفتح النون وسکون السین المهملة فرزند کما فی الصحاح العقم بضم العین
المهملة وسکون القاف وضمها بمعنی نازاینده ان أمرتك الخير لكن ما ائتمرت به ٭ وما
استقمت فما قولي لك استقم ٭ ترجمه فرمودم ترا بکار نیک لیکن من فرمانبرداری نکردم بدان کار
و ثبات و رزیدم بر آن پس چه سود مند شود گفتار من ترا که استقامت حاصل کن الحاصل این نصیحت
من که اقتران بعمل ندارد قالی است بی حال و تدبیری است بی نیال ثمر ازین جهة که نصیحت ناصح غیر عامل مقت
و وبال است بحجة طبرانی و معجم صغیر از انس بن مالک روایت می کنند که گفت عرض کردم یا رسول الله صلعم
بالمعروف ونهی از منکر نکنم تا بدان عامل نشوم فرمود امر و نهی بکنید اگر چه بدان عامل نباشید بلکه از این
سبب که مصداق ابد و خشک اصلاح حال خود مقدم است بر اصلاح حال دیگری تا در وعید اتامرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم نه در آیم و نصیحت در دل دیگری تاثیر نام بخشد چنانچه بدلالت این حدیث بطریق تخصیص بعد تعمیم می گوید
اللغات الامر فرمودن الخیر نکوئی الایتمار فرمان بردن الاستقامة ثبات و رزیدن در کاری
ولا تزودت قبل الموت نافلة ٭ ولم اصل سوى فرض ولم اصم
ترجمه و نگرفتم توشه راه آخرت پیش از نزول موت از جنس عبادات زائده و نگذاردم هیچ نمازی
و نه داشتم هیچ روزه سوای فرض الحاصل ناظم رحمه بسبیل تحسر می گوید که ساده از نوافل که موجب تقرب
الهی و باعث ورود فیوض نامتناهی باشد پیش از حلول اجل موعود برای سفر آخرت مهیا نساختم و از خجالت
عقاب موت نترسیدم و اکتفا کردم بر نماز و روزه که واجب بود و چونکه سنن موکده مکملات فرائض و
جابر نقصان آن اند بشهادت احادیث صحیحه واقع شده اند و ادای آن تابع اداء نمازهای فریضه است لهذا
تخصیص ناظم قدس سره بلفظ فرض ترک آن لازم نمی آید بلکه متبادر از ذکر متبوع ایشان تابع و متبوع است
چنانچه از زاد الامیر متبادر همین است که با اتباع آمده باشد سو چونکه مدار سعی بر جهان خرم سفر و زاد که آنکه

ضیا ای سپهر + کوشش راه تو اندر قافله + صوم نفل ست ونماز نافله + جهد کن تا سوی وریت ونهد + منزل مادام اول خواهت وهند + گر کشد دراهل قرب جای تو + وای تو وای وای تو وای وای تو + **اللغات**
کنرود کوشش راه بر کوشش النافله سن النفل بسکون الفاء عبادت که بیانیان آن ثواب بهتر ترتب گردد واز ترک آن
مواخذ نشود ظَلَمْتُ سُنَّةَ مَنْ اَحْيَى الظَّلَامَ اِلٰى + اِنِ اشْتَكَتْ قَدَمَاهُ الضُّرَّ مِنْ وَرَمٍ
ترجمه بید ادکردم بر سنت سینه کسیکه زنده ساختی شب آنا کجا یکه مریض شد دو قدم مبارکش بجهت گزندی از ورم
الحاصل فوت کردم حقوق سنت وترک نمودم اقتدا بعبادت شخصی را که در بیداری شب قیام در نماز تهجد تا
غایتی می کردی که هر دو پای مبارکش از گزندی از ورم رسیده چنانچه در صحیحین مروی است از ام المؤمنین عائشه
صدیقه رض که گفت سرور عالم صلی الله علیه وسلم در نماز تهجد آن قدر قیام فرمودی که هر دو پای مبارکش متورم
شدند عرض کردم که یا رسول الله چرا این قدر نفس شریف خود جفای فرمائی حق سبحانه ترا از خلق برگزیده
ذنوب ما تقدم وما تاخر تو بخشیده در جواب گفت که ای بنت ابی بکر آیا ادای شکر این نعمت نکنم ومراد از ذنوب
ترک اولی است از آنکه وی صلی الله علیه وسلم معصوم است از عمد وسهو معصیت ومراد از شکایه عروض مرض است
کما یقال اشتکی فلان ای مرض نه آنست که این تورم بخاطر شریف گرانی آورد واز ان شکایت کرد
چنانچه بعض شارحین برین توهم بر ناظم رح اعتراض کرده اند **اللغات** ظلمت بتاء التکلم من الظلم
ستم کردن سنته بضم السین المهمله وتشدید النون عملی است که مواظبت فرموده باشد سرور عالم صلی الله علیه
آله وسلم بید ان عمل وترک آن نه ابدا از یک و دوبار نکرده باشد یا عملی که بدیگری فرموده یا خود کرده یا از دیگری
دیده سکوت ورزیده آلاحیا زنده کردن الظلام بفتح الظاء المعجمه تاریکی ومراد ازان ظلمت شب است اشتکت
بتاء التانیث من الشکایه گله کردن ونالیدن ودم بفس شدن الضر بضم الضاد المعجمه وتشدید الراء المهمله گزند الورم
بفتح الواو والراء المهمله اماس وَشَدَّ مِنْ سَغَبٍ اَحْشَاءَهُ وَطَوَى + تَحْتَ الْحِجَارَةِ
كَشْحًا مُتْرَفَ الْاَدَمِ **ترجمه** ونیز بید ادکردم بر طریقه آنکسیکه محکم بست از
گرسنگی اندرون شکم را ومی نوردید زیر سنگ تهیگاهی را که نیاز ونعمت پرورده شد پوست
آن **الحاصل** نگاه نداشتم طریق مجاهده سرور عالم صلی الله علیه وسلم را واقتدا نکردم تا بحدی
که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم نازک پرورده ناز ونعمت می بست تا گرسنگی مضرت نرساند
وازطاعت باز نماند چنانچه در صحیح بخاری از جابر رض مروی است که گفت روز حفر خندق

سنگی حایل آمد که بسبب ضعف بدن وشدت گرسنگی از شکستن آن عاجز شدیم انحضرت علیه الصلوة
والسلام بر جاست در حالیکه از غایت گرسنگی سنگی بر شکم بسته بود وبیک حمله از تیر ان سنگ حایل ا پاره پاره ساخت
وکرمانی شارح بخاری می گوید که حکمت ظاهره در بستن سنگ بر شکم آن بود که وقت قیام راست استادن ممکن گردد ودر ضعف
در عبادت داه نیابد وشکستگی نفس حاصل شود واین فقر وفاقه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیاری بود نه اضطراری و
غیبت بود نه بکسب بیت چنانچه در اینده بیت **اللغات** الحشا بفتح السین المهمله والعین المعجمه گرسنگی الاحشا جمع حشو بکسر الحاء المهمله
ووده شکم طوی من الطی نوردیدن الکشح بفتح الکاف وسکون الشین المعجمه از کمر تا استخوان پهلو المترف بضم المیم وسکون
التاء المثناة الفوقانیه وفتح الراء المهمله پرورده نعمت کما فی الصراح الادم بفتح الهمزة والدال المهمله پوست فَمَ ادَّ
الْجِبَالُ الشُّمُّ مِنْ ذَهَبٍ + عَنْ نَفْسِهِ فَاَرَاهَا اَيَّمَا شَمَمٍ **ترجمه** درخواست نمودند کوههای بلند در حالیکه
بودند از طلا از جهت نفس مبارک آن شخص پس وی نمودیان کوهها بلند همتی خود را که چه مقدار است بلندی آن
الحاصل گذاشتم طریقه آنکس را که کوههای بلند خود را بحکم قادر مختار در چشم وی بصورت طلا نمودار کردند تا منظور نظر
کیمیا اثر او شوند وبهر طوریکه خواهد بدان تصرف فرماید وی از کمال علو همتی که داشت آن را قبول نفرمود بلکه بچشم حقارت
نگریست سوی آنها که بلند همتی داشت + آن را پرکاه هم نه انگاشت چنانچه در جامع ترمذی از ابی امامه باهلی رض
مروی است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم عرض کرد برمن پروردگار من کوههای مکه را از طلا و
نقره گفتم خداوندا مرا حاجت آن نیست می خواهم که یکروز شکم سیر ویکروز گرسنه باشم روزیکه شکم سیر شوم ادای
شکر تو کنم ودر آن روز که گرسنه باشم تضرع نمایم بسوی تو وزیاده کنم عبادت را شاعری حدیثی دیگر را که در
شروح مذکور است نظم آورده بیت جبرئیل آمد کای فخر کرام + حق تعالی بر توی گوید سلام + بعد از ان
می گوید ای سلطان دین + ای وجودت رحمة للعالمین + گر تو خواهی از پی عیش وطرب + کوهها سازم برای تو
زر وانم ذهب + چون پیمبر واقف اسرار بود + سینه او مطلع انوار بود + گفت این دنیا نه مقدار نیست + مال
کی سزاوار نیست + در دنیا خانه بی خانمان + مال آن سرمایه بی مایه گان + چیز نبایش باخبر الدان آفرینش
گفت ای مقام ختم المرسلین + بر که شد در راه حق ثابت قدم + هست دنیا پیش چشمش کالعدم + **اللغات**
المسراوده درخواستن الشم بضم الشین المعجمه وتشدید المیم جمع اشم بلند الشمم بفتح الشین
المعجمه والمیم الاولی بلند همتی
وَاَكَّدَتْ زُهْدَهُ فِيْهَا ضَرُوْرَتُهُ + اِنَّ الضَّرُوْرَةَ لَا تَعْدُوْ عَلَى الْعِصَمِ

وَكَيْفَ تَدْعُوْا إِلَى الدُّنْيَا ضَرُورَةُ مَنْ :: لَوْلَاهُ لَمْ تُخْرَجِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَدَمِ

ترجمه استوار کرد شدت احتیاج آنکس ترک رغبت او را بسوی دنیا بدرستیکه شدت حاجت غالب نمی آید بر عصمتهای آلهی و چگونه داعی گردد بسوی دنیا شدت حاجت کسی اگر او نبودی نه برآمدی دنیا از کتم عدم بساحت وجود **الحاصل** هرچند که بمقتضای لوازم بشریت احتیاج بسوی دنیا داشت و او خود در ابتدا پیرایه آراسته بنظر مبارکش جلوه می داد تا او را فریفته کند لیکن چه ازو می که معصوم بعصمت آلهی بود حاجت بروی ظفر کرد نتوانست تا بسوی دنیا دون راغب شود بلکه هر قدر که حاجت زیادت پذیرفت بی رغبتی او بسوی دنیا زیاده ترگشت و چگونه حاجت و مضطر ساخته ملتجی دنیا سازد و از آنکه دنیا و ما فیها در ایجاد خود محتاج است بسوی وجود او پس احتیاج او بسوی امکانی ندارد چنانچه طبرانی در معجم کبیر بروایه سلمان فارسی منقل می کند که فرمود سرور عالم صلی الله علیه وسلم حق سبحانه می فرماید ای محمد اگر نبی نبودی تخلیق نمی کردم دنیا را و علامه سیوطی ره گفته از خصائص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که آدم و جمیع مخلوقات پیدا کرده شده اند برای او سه زهد او از خواهش شد هتوا + زانکه با او عصمت حق بود یار + آنکه دنیا را از و باشد ثبات + کی بود او را به دنیا التفات پس ملالی امر نمی کنم بنا فهم قدس کرده که و سلطان ولایات قدرت بر زرت نثار کرده اند چنانچه عبد الله بن مبارک می گفت که من زاهد نیستم زاهد عمر بن عبد العزیز است که دنیا بدو رجوع آورده و او آنرا قبول نکرد و چونکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم مالک مالی نشد و آنچه در دست داشت از جنس ودایع بود که بر اهل آن صرف می فرمود پس او را زاهد گفتن نمی سزد و او ردنیش و از آنکه مالکیت و قدرت از زین بیشتر ایبد تواند بود که حق جل مجده خزاین همه ارض بر وی عرضه داد و آن حضرت التفات نشود کلمه سیوطی ره در رساله خود او هاهای نبوی لفظ زاهد آورده

اللغات الکدت تیاء التانیث من التاکید استوار کردن آغریه بضم الثاء المعجمه او اقامه کردن از خطام دنیوی و نگه داشتن آن از بطمع و رغبت الضرورة بفتح الضاد المعجمة و ضم الراء المهملة شدت حاجت العصم بکسر العین و فتح الصاد المهملتین جمع عصمت نگاه داشتن از معصیت تدعو من الدعوة خواندن الدنیا بضم الدال المهملة من الدنو بمعنی نزدیکی از آنکه نسبت آخرت نزدیک است بسوی انسان الخروج بیرون آمدن +

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَالثَّقَلَيْنِ ÷ وَالْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَمِنْ عَجَمِ ::

ترجمه آنکس که صفت او چنین و چنان مذکور شد نام پاک او محمد است سردار دو جهان و سردار انس و جان و سر هر دو گروه انسان از عرب و عجم **الحاصل** در سبق ناظم علیه الرحمة بعض احوال سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم را

۵ چون او خود خواهد دنیا ضرورت بگیرد ... [illegible]

۵ ان عصمت آلهی ... [illegible]

بطریق ابهام بدون تصریح باسم شریف وی بیان فرموده تا سامع را شوقی و اضطرابی پیدا شود و طالب تصریح نام گردد اکحال می گوید که نام مبارک آن موصوف گرامی صفات و ممدوح جمله کائنات محمد است صلی الله علیه وسلم سردار دنیا و آخرت و سالار انس و جن و سرور هر دو فریق از عرب و عجم و این تخصیص بعد تعمیم است که فائده تو کید می دهد یا غرض از تخصیص اول رد قول قومی است که قائل تخصیص نبوت وی صلی الله علیه وسلم بانسان شده و از تخصیص ثانی رد یهود است کسی است که نبوتش را مخصوص بعرب می دانند سه ای شرف دوده آدم ز تو + روشنی دیده عالم ز تو + کیست درینجا که ز خیل تو نیست + کیست بگو که بطفیل تو نیست

فائده درینجا نون عین باعتبار تقطیع در مصرعه ثانی محسوب است محمد از اشهر اسماء خاتم النبیین است صلی الله علیه وآله وسلم ماخوذ از تحمید یعنی بسیار ستوده و آن که ابلغ است از حمد و در تولد مبارکش جد وی عبد المطلب موسوم بدین نام ساخت و چون یکی از قوم پرسید که این فرزند ارجمند را چرا اسمی باین اسم کردی که در پدران تو کسی این نام نداشت در جواب فرمود که نامیدمش بدین نام بامید آنکه ستوده شود در زبان کافه انام سه مقام تو محمود نامت محمد + بدینسان مقامی و نامی که دارد **الکونین** تثنیه کون سید بفتح السین المهملة و کسر الیاء المثناة التحتانیة المشدة سردار الکون بفتح الکاف بودن و مراد از کونین دنیا و آخرت است الثقلین بفتح الثاء المثلثة و القاف جن و انس الفریق گروه العرب بضم الاول و سکون الثانی و بفتحتین بیک معنی آمده و بفتحتین لفظ عجم نیز بهر دو اعراب ضبط کرده اند اما درینجا برای محافظت وزن لفظ عرب را بضم اول و سکون ثانی و لفظ عجم را بفتحتین باید خواند

نَبِيُّنَا الْآمِرُ النَّاهِي فَلَا أَحَدٌ ÷ أَبَرُّ فِي قَوْلِ لَا مِنْهُ وَلَا نَعَمِ ::

ترجمه نبی ما امر عبادات و حسنات و ناهی قبایح و سیئات است لیکن هیچکس نیست راست گوتر از وی در گفتار نفی و اثبات **الحاصل** پیغمبر رفیع القدر ما امر کنند است بطاعت آلهی باز دارنده ایشان است از قبایح و مناهی ما حکامیکه امکان نسخ شریعت دیگر ندارند بسبب اکمال دین و اتمام نعمت دین است هرچه آنکس کسی راست گوتر از وی در گفتار رد و قبول احکام نیست نه در زمان وی و نه بعد از وی بخلاف انبیاء سابقین که ایشان اگرچه در امر و نهی و قبول احکام راست گو بودند لکن چونکه شریعت ایشان نسخ پذیر است بعثت نبی دیگر بعد ایشان اسم تفضیل علی الاطلاق در حق شان مستقیم نیست و این تفضیل منحصر است در ذات شریف خاتم النبیین علیه و علیهم الصلوة والسلام سه در وصف تو زیاده بگویم ازین قدر + بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر + **اللغات**

۵ علامه ... [illegible]

نبی ماخوذ است از نبا بالمعنی الانبا خبر دادن یا از نبوة بمعنی علوی رتبت و در اصطلاح نبی انست که مبعوث کنند او را
حق سبحانه برای تبلیغ احکام بسوی خلق عام که تابع شریعت سابقه باشد یا شریعت جدید آرد و رسول نزد بعضی مرادف نبی است
و اکثری تجدید شریعت در ان اشتراط کرده اند و نبوت متضمن شرف ولایت است باعتبار تقرب بارگاه قادر مطلق و
تصرف در خلق بحق و تصرف ولایت . نبی افضل است از مرتبهٔ نبوت او نه آنکه مطلق ولایت است بر مرتبهٔ نبوت فضیلت دارد
و نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم باعتبار طرف ظاهر خود که تبلیغ احکام است بجمیع وجوه بروی ختم شده
امکان تجاوز بسوی دیگری ندارد و باعتبار طرف باطن خود که ولایت است اختتام پذیر نیست و متجاوز
است بسوی اولیا امت وی تا قیام قیامت و حاشا که کسی بدون متابعت او بسوی قرب آلهی
راه یابد سعدیا که بی متابعت سید رسل + هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت + از هیچ رو هیچ در
ره نشیند + آنرا که ز آستانهٔ او روی دل بتافت + الآمر فرماینده کارهای نیک الناهی باز دارنده
از افعال بد الابر بفتح الهمزة و الباء الموحده و تشدید الراء المهمله است گوتر هُوَ الْحَبِیْبُ الَّذِیْ تُرْجٰی
شَفَاعَتُهٗ + لِکُلِّ هَوْلٍ مِّنَ الْاَهْوَالِ مُقْتَحِمٖ ترجمه او آن محبوب خداست که امید
نجات بشفاعت او بود برای هر امر هولناک از هولهای روز قیامت که اندازنده است مردم را
در بلای شدید الحاصل ممدوح من آن محبوب بارگاه صمدی و مقبول درگاه سرمدی است که
نجات بخشد عصاة را از شداید عذاب آخرت بشفاعت خود سعدی غم نخورد آنکه شفیعش توئی + پایه ده
قدر فرش توئی + حاصلی آید ز طاعت مرا + هست امیدی بشفاعت مرا + و مقام محمود که
عبارت است از شفاعت کبری مخصوص باوست صلی الله علیه وسلم قرآن در حق صالح برای دخول او است
در بهشت بغیر حساب یا برای تخفیف حساب یا برای رفع درجات و در حق مومن عاصی برای نجات از دوزخ
و برای تقلیل مدت مکث وی در ان چنانچه در صحیحین از انس بن مالک رض مروی است که فرمود سرور عالم صلی الله
علیه وسلم چون در قیامت عصاة امم در شداید گرفتار شوند طلب شفاعت کنند از آدم عم و گویند که ترا حق جل مجده بید
قدرت آفریده و مسجود ملائکه ساخته برای ما در بارگاه ایزدی شفاعت کن تا از این محنت اندوه نجات یابیم آدم اعما
اندهه خطیه خود کرده معذرت پیش آمده اشاره بسوی نوح عم کند چون پیش وی حاضر شوند او گوید که من
این مرتبه ندارم و از سوال هیچ که در باب نجات پسر کردم و رنده است هم شما به ابراهیم عم روید که او خلیل
الرحمان است چون پیش وی آیند او نیز خطیه خود را یاد آورده عذر خواسته بسوی موسی عم و دلالت فرماید

او نیز خطیه قتل قبطی ظاهر کرده گوید که مرا این مرتبت نیست تمام بسوی عیسی عم رجوع آرید چون از وی درخواست
نمایند او گوید که امروز روز محمد است علیه الصلوة والسلام و او مغفور الذنوب است الیوم کسی سوای او یارای
شفاعت ندارد شما نزد او بروید پس نزد حضور من رسیده ملتجی شفاعت شوند من بعد سجود و حصول اذن عام برای همه
شفاعت کنم حق جل شانه در حق هر یکی از اهل عذاب شفاعت من قبول فرماید و همه را نجات دهد و هیچکس
سوای کفره مخلدین فی النار در دوزخ نماند سعدی در روز رستخیز که روز صعوبت است + هر کس زبان خویش بعصیان
در دهان کند + تازم بجرم ورقت سالار انبیا + کو خلق را بذیل شفاعت نهان کند + **اللغات**
الحبیب بمعنی محبوب و دوست و این لقب مخصوص آنحضرت شده و هر یکی از انبیا لقبی مخصوص است چنانچه آدم صفی الله و نوح نجی الله و ابراهیم
خلیل الله و نبی ما صلی الله علیه وسلم الحبیب الله اختصاص دارد و فرق در خلیل و حبیب اینست که خلیل هر چه کند
برای رضای حق می کند و حبیب آنکه حق سبحانه آن می کند که در آن رضای حبیب باشد چنانچه در حدیث قدسی
وارد است که ای محمد تمام خلق طالب رضای من اند و مطلوب من رضای تست قال الله تعالی ولسوف یعطیک ربک
فترضی سعدی است همه خوشنود تو ای جان همه + لیکن همه آن تو و ز آن همه + خوشنودی تو جست خدا ای که تو خوش
خوشنود نه مگر بغفران همه + ترجی بضم التاء المثناة الفوقانیه و سکون الراء المهمله و فتح الجیم من الرجاء امید
داشتن الشفاعة بفتح الشین المعجمه در خواستن عفو گناه کسی از غیری الهول بفتح الهاء ترس المقتحم بکسر الحاء
المهمله من الاقتحام در آمدن در چیزی بدرشتی و انداختن کسی را در بلا یکبارگی دَعَا اِلَی اللّٰهِ
فَالْمُسْتَمْسِکُوْنَ بِهٖ مُسْتَمْسِکُوْنَ بِحَبْلٍ غَیْرِ مُنْفَصِمٖ ترجمه خواند خلق را بسوی حق تعالی
پس چنگ زنندگان بوی چنگ زنندگانند بریسمانیکه صفت گسستگی ندارد الحاصل دعوت کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی عبادت حق سبحانه هر احدی را از جن و انس پس آنکه بقبول آن دعوت
گرویدند و متمسک شدند بشریعت حقه غیر منسوخه امان یافتند از عذاب الهی و در آمدند در حصن حصین مشیت
غیر متناهی آن و آنکه بقبول آن دعوت نگرویدند در مهاوی هلاکت افتادند و بهیچ وجه روی و راه
بسوی بارگاه ایزدی ندارند **اللغات** الاستمساک چنگ زدن و گرفتن چیزی را العقوت
تمام الحبل بفتح الحاء المهمله و سکون الموحده رسن و عهد و پیمان کما فی الصحاح و صاحب مجمع البحار آنرا عهد
بیان کرده المنفصم بکسر الصاد المهمله من الانفصام گسسته شدن فَاقَ النَّبِیِّیْنَ فِیْ خَلْقٍ وَّ فِیْ خُلُقٍ
وَلَمْ یُدَانُوْهُ فِیْ عِلْمٍ وَّلَا کَرَمٖ ترجمه فایق آمد بر همه انبیا در صورت و سیرت و

نرسیده هیچ یکی از انسانه در علم ونه در کرم الحاصل آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جمیع انبیای کرام درین
مقام که اکمل انبیا اوست و اشرف اند در حسن وجمال ظاهری و فضائل و کمالات باطنی فایق است و هیچ یکی از ایشان
در معرفت الهی وجود و کرم بکو نرسیده و تا بدیگر افراد انسانی چه رسد شیخ ابن حجر مکی رح در شرح شمائل میفرماید
که جمع نشده است در ظاهر صورت هیچ یکی از صباحت و ملاحت و لطافت آنچه که در آن حضرت جمع بوده
چنانچه جمع نشده در باطن سیرت هیچ احدی از کمالات پسندیده و خصائل حمیده آنچه جمع گردیده در باطن وی
صلی الله علیه وسلم و همچنانکه جمال پنهان آرای آنحضرت در اصل خلقت بوده تمام و کمال آن در عالم حسن ظهور
ننموده و گرنه دیده هیچکس طاقت مشاهده نداشتی و جلوهٔ آن روی زیبا هیچکس ندیدی و هیچ ناظری نگاه داشتی
و شمس ضحی آیتی ز فروغ روی تو + والیل آیتی است ز فرقان موی تو خطبی کنایهٔ ز قدر بهای تو بود +
عبارتست ز سیدان گوی تو + کوثر اشاره از لب لعل تو کرده اند + لا اقسم اشارتست ترجمهٔ گفتگوی تو
و عظم خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم را حدی و نهایتی نیست که همچنانکه ... کسی آید ... وی بخلق تجلی
اسماء و صفات الهی که غیر متناهی اند بوده بطور اتم اتمم واقع شده علی سبیل التمادی بر وجه کمال بدون
غالبیت بعضی اسماء و صفات مثلیت آن بخلاف دیگر انبیا علیهم السلام که ظهور آن در ایشان بر وجه غالبیت و مغلوبیت
کماهی شیخ ابن حجر ... ذکر کرده اند که یکی از صحابه از ام المؤمنین عائشه صدیقه رض سوال کرد که تعداد کن
برین فضائل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... در جواب فرمود که تو اگر تعداد
نعمتهای دنیا کنی من تعداد کمالات و اخلاق آنحضرت نمایم او گفت نعمتهای آن غیر متناهی اند من طاقت تعداد آن
ندارم پس صدیقه رض گفته که تو نعمتهای دنیا را با وجودیکه بحکم قل متاع الدنیا قلیل موصوف به قلت اند تعداد کردن
نمیتوانی من چه سان تعداد کنم کمالات و اخلاق آنحضرت را که حق سبحانه او را بخلق عظیم ستایش کرده و کرم و رحمت
از بسیار چه بایدی تو اند بود که چون در جنگ احد دندان مبارک شکست و سر شریف مجروح کردند از مشاهده آن
صحابه مضطر بشده عرض کردند که کاش برین کافران بددعای کردی تا سزای کردار خودی یافتند
فرمود فرستاده نشدم برای اینکه بددعا کنم بلکه فرستاده است حق سبحانه مرا تا گمشدگان بادیهٔ ضلالت را
براه هدایت رسانم و دست بدعا برداشته گفت خدایا هدایت کن قوم مرا که نادان اند و قطع و عذر خود ...
... هیچ مخلوق ... هیچکس بیار ساخته + ترا درین سخن انکار کار ما شد + ... نقش بیا مد ز کلک صنع ولی +
بدلپذیری نقش نگار ساخته + هزار نقد بیازار کائنات آرند + بکسی لیک صاحب عیار ما نشد +

(۱) ...

الملفات بتحقیق بفتح الخاء المعجمه و سکون اللام آخر شین که تخلق بهیات و صورت دارد و تخلق بضم الخاء
المعجمه و اللام سیرت که عبارت از خصائل و کمالات باطنی است و محقق دوانی رح در اخلاق جلالی میگوید
که خلق ملکه است که بسبب آن نفس انسان افعال بسهولت بلا تکلف صادر میشوند و حصول آن
... است شجاعت و عفت و حکمت و مجموع این ملکه است ... بضم الیاء المثناة التحتانیه و المنون
من المد اناه بجیری نزدیک شدن و نزدیک گردانیدن چیزی ... و مراد از
معرفت الهی است که علی الکمال مخصوص بذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دیگری را حصول نیست بسبب اینکه وی ...
اول مرتبه اطلاق است چنانچه گفته اند سه موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات + تو عین ذات
می نگری در تبسمی + الکریم جواد ... وکلهم من رسول الله ملتمس : غرفا من البحر
او رشفا من الدیم : ترجمه و هر کدام از انبیای کرام از جناب رسول اکرم علیه و علیهم
الصلوة والسلام طلب کننده است گرفتن کفی آبی از دریای علم وی یا مکیدنی را از باران های
فضل او الحاصل چونکه در بیت سابق فضیلت وی صلی الله علیه وسلم بر همه انبیا علیهم السلام بیان ...
الا استفاده ایشان از ذات شریف آنحضرت و ... بیان می فرماید و می گوید که استفادهٔ انبیا از ان
بحر معرفت مثل گرفتن قطرهٔ آبی است از بحر ... است انبیا را از ان بحر ... این قطره نسبت ان
بحر بیکران است والا فی نفسه بیش از دریای هفتگانه است و تا قبل ظهور آنحضرت ... تا فی العدم
کسب انبیا از آن جناب نیست چه اول کائنات نور پاک اوست و در عالم ارواح ... اصدق
گشت انبیا و آدم بین الماء و الطین ... باانبیا و بوده و در ... معراج اسرار و معارف
با انبیا تعلیم فرموده اند و از هر چه پرسیدند جوابات شافی داده ... است و درین نگاه گشت
انبیا بود آن شاه گواه + بود ز ... خورشید + آب ندیده گل آدم هنوز + ... افلاک را
رونق از خطبهٔ لولاک ... آن شاه رسالت مآب + چرخ زده خیمه ز زرین طناب + چونی آن شاه
هدایت پناه + ماه شده چتر این بارگاه + خنده و جان جهان ... منصب اینکه ... رسید ...
وی انداد ... موسی ... نور آمد ... طلعت طوبی ... سایه است ...
... سایه است + ... جام کرم ... سلسبیل ... جبریل : الملفات الالتماس حسن
و طلب کردن چیزی را ... بفتح العین المعجمه و سکون الراء المهمله ... بفتح الراء المهمله

[illegible]

و سکون الشین المعجمه بکسیدن الدیم بکسر الدال المهمله و فتح الیاء المثناة التحتانیه جمع دمیه باراقی که
بدون برق و باد ییابی بار دو تنوین در عرفا و شفا برای تقلیل است وَوَاقِفُونَ لَدَيْهِ عِنْدَ
حَدِّهِمْ مِنْ نُقْطَةِ الْعِلْمِ أَوْ مِنْ شَكْلَةِ الْحِكَمِ ❊ ترجمه همه انبیاء ایستاده اند بحضور کی
صلی الله علیه وسلم در مقام ایستادن خود ها در حالتیکه اخذ علم می نمایند از مرکز دائره نبوت و معرفت
یا از مبین معانی کلمات الهیه که ذات آنسرور است الحاصل هریکی از انبیاء در موقف خود که از ان
تجاوز کردن نمی توانند ایستاده از ذات فائض البرکات وی صلی الله علیه وسلم که مرکز دائره نبوت و
معرفت و مبین کلمات الهیه و حقایق اشیاء است استفاده علوم می نمایند چنانکه متعلمان با ادب در حلقه
مجالس معلم ذی شوکت قیام نموده کسب معارف می کنند و وجه تعبیر ذات آنسرور علیه الصلوة والسلام بمرکز
علم و اعراب کلمات اینست که چنانکه مرکز دائره مرجع جمیع خطوط خارجه از محیط و اعراب مصحح تلفظ و مبین
کلمات است همچنان ذات وی صلی الله علیه وسلم مرجع همه انبیاء در اخذ علوم و مبین کلمات الهیه و حقایق
اشیاء واقع شده و بر تقدیر تفسیر ثانی لفظ شکله معنی اینست که ایستاده اند انبیاء بحضور وی در مقام خود
بجهت استفاده از مرکز علم یا از زیبایش حکمتها و تفسیر اول که این لفظ موافق آن تحریر طلب کرده بسبب
کمال مناسبت در نقطه و اعراب احسن می نماید الملغات الوقوف ایستادن الحد باز داشتن
و موقفیکه از ان تجاوز کردن نتوانند و غایة و نهایة هر شئ و مراد از نقطه مرکز دائره است الشکلة بفتح الشین
المعجمه و سکون الکاف اعرابیکه بان کلمات را مقید می سازند و در روی بضم الشین المعجمه بمعنی غنیدگی چشم
مائل بسرخی باشد و آن موجب زیبایش چشم است و مجازاً از ان مطلق زیبایش مراد است الحکم بکسر الحاء
المهمله و فتح الکاف جمع حکمة دانستن حقیقة هر چیز و علم شریعت و نبوة و قرآن و دیگر کتب سماوی کما فی
القاموس فَهُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَصُورَتُهُ ❊ ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا بَارِئُ النَّسَمِ
ترجمه پس آنسرور صلی الله علیه وسلم کسی است که بمرتبه کمال رسید باطن و ظاهر او پس برگزید او را
خالق ارواح بمحبوبیت و رسالت الحاصل چونکه صورت و سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانواع
حسن و جمال و اقسام فضل و کمال و افاضه انوار حکم و معارف آراسته و پیراسته گردید حق جل مجده
او را بمرتبه محبوبیت که اعلی ترین مراتب عبودیت است مشرف گردانید و برای تبلیغ احکام بسوی
کافه انام برگزید ❊ چون حسن و جمال بی نهایت داری ❊ هم جود و کرم بحد غایت داری ❊ خند

تر اسلم و هم جهان ❊ محبوب تو ای که هر دو آیت داری ❊ الملغات مراد از معنی و صورت باطن و ظاهر او تمام
و نبوت یا قلم و عمل یا معامله با حق و با خلق یا ملایقت شهرت است الاصطفاء برگزیدن البارئ آفریدگار النسم بفتح
النون والسین المهمله جمع نسمه بمعنی روح و جان مُنَزَّهٌ عَنْ شَرِيكٍ فِي مَحَاسِنِهِ ❊ فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ
فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمِ ❊ ترجمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پاک گردانیده شده از انباز در خوبیهای ذاتی و
صفاتی خود پس حقیقت حسن که در وی ثابت است منقسم نیافته در میان او و دیگران الحاصل حقیقت خوبیهای ظاهر
و باطنی تمام و کمال بوی ثابت است و در ان شریکی و انبازی ندارد و آنچه که بدیگران رسیده ظلی است از
ظلال آفتاب وجود او و قطره ایست از دریای کرم وجود او چنانچه قسطلانی در مواهب لدنیه از جابر روایت می کند که گفت
عرض کردم بجناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم که خبر ده مرا از اول اشیای مخلوقه فرمود حق جل مجده قبل از جمیع اشیاء نور نبی
ترا مخلوق کرده پس آن نور منشعب گردید و پیدا شده از وی لوح و قلم و عرش و کرسی و ملک و ملکوت و عالم و آدم و در لفظ جوهر
ایمائیست لطیف بسوی آنکه حقیقت حسن بی عدم انقسام آن بسوی جزئیات مثل جوهر فرد اهل کلام است که منقسم نمی شود اجزاء
اے ای صورت تو آمده سر وجود ❊ در دست نمی رسد به تو از نوا شهود ❊ مجموعه هر در کونی کس چو تو نیست ❊ در مملکت صورت
موجود ❊ و ترکیب تمام علیه شریعت و رین مقام مناسب نماید تا زبان خوانندگان را لذتی حاصل آید و گوش شنوندگان را
فرحتی افزاید و وقت قرائت این قصیده علیه تصور آن ذوقی و شوقی بخشد سه جانا نام لبم از ذکر تو خاموش مباد ❊ یاد تو ز
خاطر فراموش مباد ❊ هر چار شمائلت حدیثی گذرد ❊ ذرات وجود من بجز گوش مباد ❊ ارباب حدیث اهل سیر چنین
بیان نموده اند که همه اعضای مبارکش به حد اعتدال بود و قد همایونش میانه بود نه کوتاه و نه دراز و تن مبارکش نه
فربه و نه بسیار لاغر و گوشت بدن مجتمع بود و سست و با هر بلند قدی که رفتی یا نشستی از وی بقدر ارتفاع بلندتر نمود و
سر مبارک بزرگ بود اما نه بسیار و موی دیگوش سیاه لکن خم و پیچ در ان بسیار نبود مثل موی حبشیان و نه بسیار نرم
و فرو هشته بود بلکه میان این دو صفت بود و گاهی نصف گوش و گاهی تا نرمه گوش و گاهی بسر دوش رسیده و جبین
منور کشاده و فراخ بود و ابروان باریک و دراز کشیده بمچو کمان بوده و باهم پیوسته نبوده و میان دو ابرو رگی
بود که وقت غضب ظاهر شدی و چشمان مبارک فراخ و کشاده بود و سیاهی آن بسیار سیاه و سفیدی آن بغایت سفید و
میان آن رگهای سرخ می نمود و مژگان شریف دراز و بینی و رخساره زیبا و هموار و بینی مبارک اندکی بلند و در و
بود و دهن کشاده بغایت ملیح و دندان گوهر فشان سفید و براق و تیز و باریک و میان دندانها کشاده و وقت
تکلم گویا نوری از ان بر می آمد و روی مبارک گرد چون ماه چهارده هم می درخشید و رنگ روی مبارک سفید بود و

و سمت گندم گون بلکه اندکی سرخی آمیز بود و هر رنگ بدن سفید و نورانی و ریش شریف انبوه و بیرون از یک مشت
نبود و در موهای مابین چشم و گوش چند موی سفید ظاهر شده و مجموع آن به هفده رسیده و ریشش قریب بیست رسیده و گردن
مبارک بلند و در نهایت صفا بود و میان دو شانه از یکدیگر دور بود و همچنین سینه و شکم و سینه با هم یکسان و هم
میان دو شانه مهر نبوت مانند بیضه کبوتر روشن و تابان و از سینه تا ناف خطی باریک از مو کشیده بلکه
شکم و سینه بی مو و بازو و دوش موی دار و سرهای استخوان اعضا بزرگ و ستبر و دست دراز و کف دست کشاده
و نرم تر از حریر و ساق و پا اندکی باریک و انگشتان دست و پا درشت و دراز و پاشنه کم گوشت و کف
پا پر گوشت و نه پا بر داشته از زمین و پشت پا هموار و نرم و حاصل آنکه همه اعضای شریف و پیکر لطیف
در نهایت خوبی و زیبائی و اعتدال بود و آنسرور صلی الله علیه وسلم در حسن و جمال بی شریک و بی همتا است سه هر چه اینجا
جمال است رخ خوب ترا همه بروجه کمال است کما لا یخفی * **الملتقات** التنزیه پاک گردانیدن الحاسن
جمع حسن فلا قیاس بجنبه با غیر حقیقت ما ثبت **دع ما ادعته النصارى في**
نبيهم ؛ واحكم بما شئت مدحا فيه واحتكم ترجمه بگذار چیزی که دعوی کردند ترسایان در شان
نبی خود و نسبت کن هر وصفی را که خواهی از قسم مدح در شان وی صلی الله علیه وسلم و اختیار کن درین باب از
عقل و شرع **الحاصل** چونکه ناظم مدح بعد از آنحضرت شروع کرده و اصطلاح جمیع انبیا را بپارگاه عالی جاه وی
باثبات رسانید بخوف آنکه مبادا ابلهی توهم مرتبه الوهیت و لوازم آن که وجوب ذاتی و غنای ذاتی است
در حق آنجناب کند خطاب بسوی مخاطب غیر معین کرده می گوید که درین مدح شریف باو فراط نباید رفت و مرتبه
الوهیت و خصایص آن که مخصوص بحضرت الخلاق اند در حق آنسرور باثبات نباید رسانید همچنانکه نصاری بکمال
غلو در شان عیسی توهم کرده او را ابن الله گفته در ورطه هلاکت افتاده اند و سوای آن هر نعتی و وصفی که لایق
شان آن عالی جناب باشد و عقل سلیم و شرع قویم آنرا پسندد او را باید ستود تا بحسن قبول معمور گردد
شود و مقبول گردد و در تمهید از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت که فرمود سرور عالم صلی الله علیه وسلم مبالغه در مدح من نکنید
همچنانکه نصاری در حق عیسی کردند و بگوئید که محمد بنده خدا و فرستاده اوست **الملتقات** الودع امر من
الودع گذاشتن چیزی را الادعاء دعوی کردن النصاری جمع نصرانی بحذف یا النسبة والنصران قریه ایست از شام
که ترسایان است عیسی و همه ایشان منسوب اند الحکم القیاع النسبة و نزاع الاحتکام کسی را بخود حاکم ساختن و حکم
حکم کردن **وانسب الى ذاته ما شئت من شرف ؛ وانسب الى قدره ما شئت من عظم**

فان فضل رسول الله ليس له ؛ حد فيعرب عنه ناطق بفم ؛
ترجمه نسبت کن بسوی ذات آنحضرت هر چه خواهی از شرف و بزرگی و نسبت کن بقدر وی هر قدر که توانی
از عظمت پس بدرستیکه فضل و کمال رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیست آنرا حدی و نهایتی تا اظهار کنند
آنرا گوینده بزبان **الحاصل** در مدح و ثنای آن عالی قدر هر قدر که کسی مبالغه کند و تمامی مدایح دنیا
در حق آنجناب باثبات رساند فی الحقیقه مبالغه نیست بلکه هنوز تمیزی از گلستان فضل و کمال وی نگفته و گلی از
گلستان حسن و جمال او نچیده از آنکه نهایت نامتناهی ابیان را که بمدح و ثنای ذاتیکه مظهر جمیع اسمای
صفات الهیه غیر متناهیه واقع گردیده بیدا نبرد و در حیطه تحریر و تقریر بیارد و از عهده ثنا بر آید کسی اگر
بیدا نبرد و مرتبه از سر زبان کند **الملتقات** الحلاق ذات بر حقیقت و هویه مخصوصه است الشرف بفتح
الشین المعجمه والراء المهمله علوی رتبت القدر بفتح القاف وسکون الدال المهمله اندازه و مرتبت العظم بکسر العین
المهمله وفتح الظاء المعجمه بزرگی و مراد از شرف ذات فوقی است که بخلقت انسر و بخلق حاز بود و از عظم قدر او معانی
که بخلق عظیم وی صلی الله علیه وسلم متعلق اند و شرف ذات وی باعتبار نسب ظاهر است چنانچه سیوطی در
رسائل خود بطرق متعدده باثبات رسانیده که وی علیه الصلوة والسلام از اصلاب طاهره و ارحام طیبه متولد
شده و در آبای شریف از آدم تا عبد الله کافری نیست و آذر پدر ابراهیم نبود عم وی بود و حق سبحانه موافق محاوره
عرب عم را در کلام مجید به اب تعبیر کرده و نام پدرش تارخ است چنانچه صاحب تفسیر المنقول فی اسلام
ابا و الرسول این مقدمه را بتفصیل تمام بیان کرده و شواهد و مقدمات گذرانیده و دفع توهمات و شبهات
بوجه حسن نموده و مدعای شرف و عظم را باثبات رسانیده و بیان حسن و جمال بقدری از عظم قدر آن سید البشر از روی فضل و کمال
در شرح ابیات سابقه سمت گذشته و استیفای آن از طاقت بشری خارج است و بحر حق ثنا بشناسد کسی نتواند و جهد
نشناخت کسی قدر تو را الحکه و کسی قدر اسما بجو تو نشناخته موجب اعتراف بعجز کار اکرون الناطق گوینده *
لو ناسبت قدره آياته عظما ؛ احيى اسمه حين يدعى دارس الرمم ترجمه اگر
مناسبت تام داشتی قدر و منزلت آنسرور را اسماء شریف وی از روی بزرگی زنده ساختی اسم مبارک او
هرگاه خوانده شدی بر استخوانهای پوسیده شده **الحاصل** علوی قدر و بلندی رتبت آنسرور بدین مرتبه
است که باسمی از اسمای شریف وی از ان تاثیر تام واقع گردد و هم مناسبت کامله باهمی باید که مناسب اگر
اسمای شریف آنحضرت را با ذات فائض البرکات وی صلی الله علیه وسلم مناسبت و مطابقت تام

بود یعنی خواندن اسمی از اسمای همایون استخوانهای پوسیده احیای آن شدی چنانکه از ذات آنحضرت احیای
طعام بالیه شده در سر بوقوع می آید چنانکه بیهقی در دلائل النبوة می آرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم مردی را دعوت اسلام کرد او گفت که ایمان نمی آرم تا دختر مرا زنده نکنی آنحضرت قبر او را
رسیده او را ندا کرد او گفت لبیک یا رسول الله آنحضرت فرمود دوست داری که بسوی دنیا رجوع نمائی او
در جواب عرض کرد که دستم خدای خود را شایسته یافتم پروردگار خود را رحیم تر از مادر و پدر و دیدم آخرت بهتر از
دنیا پس رجعت نکنم بسوی آن و طبرانی بروایت عائشه صدیقه رض نقل می کند که آنسرور علیه الصلوة والسلام در حجة الوداع
همچون بر قبر آمنه مادر خود آمده او را احیا کرد تا بیقین ایمان کرد و ابونعیم در حلیه روایت کرده که جابر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را با اصحاب بخانه خود آورده بزغاله ذبح کرده پخته در حضور گذرانید آنسرور از صحابه فرمود که بخورید
و استخوان آن را مشکنید پس بعد خوردن استخوانهای آن را جمع کرده بحضور نهاده کلمه بر زبان راندند آن بزغاله برخاست و شتابید
این قصیده علیه لفظ آیات به معجزات تفسیر کرده تحریر مضمون این بیت چنین کرده اند که اگر معجزات آن سرور
کائنات مطابق علوی مرتبت و رفعت منزلت وی بودی هر آینه از جمله معجزات این معجزه هم بودی که هرگاه اسم
مبارکش بر استخوانهای پوسیده خواندی آن استخوانها کسوت وجود پوشیدی و بحلیه حیات آراسته شدی
لکن چونکه آن معجزات در عظمت همتای قدر او نبودند لهذا حکیم علی الاطلاق این را از جمله معجزات نگردانیده معجزه
قرآنی از آن مستثنی است و مخفی نیست که آنچه این مسیح بامداد و روح ناظم عارف علیه الرحمه بدان نمند شده
وآن آیات اسماء شریف گرفته بابیت سابق کمال مناسبت دارد و قرآن بآن شده ما بین اللزوم است و آیات
را به معجزات تفسیر کردن و معجزه قرآنی را مستثنی نمودن خالی از تکلف نیست [illegible] عقل سلیم آنرا اصلا
وجه نمی پسندد و اول آنکه بر تقدیر مناسبت معجزات با قدر و مرتبت آنسرور وجه لزوم احیای اسم مبارک عظام
رمیم با آن معلوم نمی شود دوم آنکه غرض ناظم ره ازین بیت و از بیت سابق اظهار عجز مادحست در استیفاء مدح
آنحضرت و بیان شمائلش و هیچ اسمی از اسمای شریف دلالت تام بر مدلول عالی قدر ندارد و هر اسمی که آنسرور را
یاد کنی قدر و مرتبت او افزون زیاده است چه اگر اسما را دلالت کامله بر مسمی بودی و حکیم مشیت با سمی پیدا
کردندی چنانکه از اسمی معجزه احیا بوقوع پیوست از خواندن آن اسم نیز تا قیام قیامت آن معجزه
واقع شدی کما لا یخفی علی المستمع الماهر بالیب الکلام **اللمعات** مناسبت من المناسبة بمعنی مطابقت و
مشابهت آیاتش جمع آیه نشان و علامت و مراد ازان بقرینه لفظ اسمه اسماء شریف آنسرور اند که دلالت

ذات دارند و علامات [illegible] بکسر الراء المهملة وفتح المیم
[illegible] شدید المیم استخوان پوسیده لم یمتحنا بما تعیی العقول به :: حرصا علینا
فلم نرتب ولم نهم :: **ترجمه** بیازمود آنسرور صلی الله علیه وسلم ما همه را بچیزی که
عاجز شوند عقلهای ما از ادراک آن از جهت رغبت وی بر صلاح حال ما پس در شک نیفتادیم و در حکمی از احکام
و سرگردان نشدیم در سلوک طریق **الحاصل** چونکه ناظم ره در ابیات سابقه علوی مرتبت و رفعت منزلت آنحضرت بیان
فرمود توهم آن پیش شد که تکلیفات شریعت غرای او نظر بعلوی قدر و عظمت شان هم با شکال بسیار شده باشند و شاید
اوامر و نواهی او در غایه صعوبت بود لهذا درین بیت رفع آن افاده می کند که با وجود آن همه عظمت و رفعت ما را تکلیفات
شاقه که بر امم سابقه بود تکلیف نساخت و با حکامی که عقول ما از فهم معانی آن قاصر شوند و از عهده آن بیرون
آمدن نتوانیم امتحان ما نفرمود از جهت کمال حرمت و غایه حرص و رغبت که بصلاح حال و مآل ما داشت پس در
شک نیفتادیم در مسئله از مسائل دین تا با دلیل آن جستجو از پی نفوس خود با ستوه جوئیم و غلط کنیم از بیت
و هم چنانکه یهود در اوامر و نواهی حیه و تاویلات و توجیهات فاسده خود در غلط آلهی گرفتار کردند و سرگردان
شدیم در حکمی از احکام بسبب صعوبت امتثال آن چنانچه در حدیث معراج از انس بن مالک رض مروی است که اولا امت
با دای نماز پنجاه وقت مامور شد بعده بالتجای مکرر موسی و هم از آنجناب درخواستهای آنحضرت تخفیف از
حق جل مجده نوبت از پنجاه بپنج رسید که ثواب آن همان پنجاه است و همچنین در دیگر احکام با وجود کمال تخفیف و
تسهیل ثواب آن از عبادات شاقه امم سابقه بیفزید و گردید **اللمعات** الامتحان آزمودن تعیی من الاعیاء عاجز
العقول جمع عقل که ادراک حسن و قبح اشیاء و کمال و نقصان آن بوی متعلق است الحرص آرزومند شدن ترتب
بضم التاء المثناة الفوقانیه من الارتیاب در شک افتادن نهم بفتح النون کسر الهاء من الهیم متحیر و سرگردان شدن
یا من الوهم در غلط افتادن :: أَعْيَى الوَرَى فَهْمُ مَعْنَاهُ فَلَيْسَ يُرَى :: لِلْقُرْبِ وَالْبُعْدِ فِيهِ غَيْرُ
مُنْفَحِمِ :: كَالشَّمْسِ تَظْهَرُ لِلْعَيْنَيْنِ مِنْ بُعُدٍ :: صَغِيرَةً وَتُكِلُّ الطَّرْفَ مِنْ أَمَمِ
ترجمه عاجز و درمانده ساخت خلق را ادراک کمال باطن آنحضرت پس دیده نمی شود از نزدیک و دور غیر از خلق
عاجز شونده است در دریافت آن آنسرور صلی الله علیه وسلم مثل آفتاب است که ظاهر می شود دو چشم را از
دور خورد و چیزی و می سازد چشم را از نزدیک [illegible] بدایع قدر بلند تو [illegible] عقل [illegible] فهم [illegible]
الحاصل از دریافت کنه حقیقت آن ذات فائض البرکات و ادراک مراتب فضائل و کمالات وی [illegible]

اہل قرب کہ شرف صحبت دریافتہ اند و از اہل بعد کہ از سعادت صحبت محروم ماندہ عاجز و درماندہ اند و ہمچنین اکابر
ان نسبت کہ فکر خود را بجای رسانند و شناسند مثل آفتاب است کہ اگر از دور بینند خورد می نماید و حقیقت حالش نگاہ
منکشف نمی شود و اگر از نزدیک معاینہ کنند انجلای آن چشم را خیرہ می سازد و تاب دیدن نیست ہمچنان معنی
نورانی آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ متجلی تجلیات روحانی است در بادی الرای بمقتضای تمام انا بشر مثلکم ممکن الادراک
می نماید لیکن چون کسی بدیدہ عقل و چشم بصیرت قصد معاینہ کند از طاقت اطاق بیرون می شود و قدرت دیدن نخود نمی یابد
و بکمال عجز و حیرت بی اختیار بزبان می آرد سہ نظم خواہم کہ سوی یار نظر سیر + زنہیم بر تو نجابات نیست توجہ
دگری + تو یا بجلا ادراک کنہ حقیقت محمدیہ مقدور کسی نیست ملک ایا سی د کہ بدان سوری خواہ جن و بشر
حیوہ منیش کہ تا بان طرف نگاہی کنند اما تو چہکہ مناسب حقیقت فہند یا اولیا و مقربین امکان دارد چنانچہ عارف
ربانی مبین الفصاحة ہمدانی رحمہ می گوید کہ در حق صورت بینان ظاہر جویان سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم این خطاب
آمدہ وتریہم ینظرون الیک وہم لا یبصرون و ایشان از صورت بشری نمودند مانند الا الاشباہ از ان ایشان می
اما اہل معنی آنحضرت را بحکم قد جاءکم من اللہ نور حقیقت دیدند اما ہنوز بکنہ آن حقیقت نرسیدند بلکہ باعتبارات
وتجلیات کہ در مرتبہ قرب منزلہ حقیقت است در یافتند سہ ہر نظری کہ ہست لشانی است جلوہ گر + این شان
دیگر است ندانم کہ چیستی + در کائنات نور وجود لطیف تو + یا اینکہ اظہر است ندانم کہ چیستی + از ریو تو تعینی اول
کہ ذات نعت + عالم منور است ندانم کہ چیستی + ادراک ذات پاک تو ای سرور رسل + از فہم برتر است ندانم
کہ چیستی + **اللغات** آلا عیا بالمد عاجز کردن آنوری الحلق لمتعب مکر الحاء المہملة سلا انقطاع ماندہ شدن بحل بفتح التاء المثناة
الفوقانیة کسر الکاف مکول کند و بخیر سہر آن طرف بفتح الہاء اکوان المہملتین الاسم بفتح الہمزہ قد الیم نزدیک و مقابل بعد
کما فی الصحاح + وَکَیْفَ یُدْرِکُ فِی الدُّنْیَا حَقِیقَتَهُ :: قَوْمٌ نِیَامٌ تَسَلَّوْا عَنْهُ بِالْحُلُمِ ::
فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِیهِ اَنَّهُ بَشَرٌ :: وَاَنَّهُ خَیْرُ خَلْقِ اللّٰهِ کُلِّهِمِ ::
ترجمہ چگونہ در یابند در دنیا حقیقت کمال ذاتی و صفاتی آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم را گروہی است خواب
کہ قناعت کردہ اند از وی بانچہ مردم بخواب بینند پس نہایت دریافت شان ہمین اعتقاد اجمالی است در حق
آنحضرت کہ بتحقیق و صورت انسان عظیم الشان بہترین جمیع مخلوقات خالق منان است سہ نظر کجا بیند
بقدر دانش خود ہر کسی کند ادراک + **الحاصل** دریافت کنہ جمال ذات و ادراک فضائل و کمالات آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم در دنیا محال است خاصہ
کہ با وصف مریکانی و مصاحبت جسمانی بسبب کمال محجوبیت و فنا شی شعور و تلاشی ذرہات وجود در شہود جمال آن آفتاب ذرہ

النور حالت استغراق بخشائیفو بپیدا کردہ مثل کسیکہ در عالم رویا بیکری بجلوہ خیال در کسوت مثال ہمیشہ بر
مشاہدہ تجلیات مثالی قناعت کردہ اند و تاب طاقت ادراک بوجہ کمال کہ از ان حقیقت حال منکشف گردد
ندارند و سہ اشتار احوال آنست و ای بیگانہ + نقل است کہ شخصی آنجناب صلعم را بخواب دیدہ بحضور عبید اللہ
بن عباس شخص چیزی از شمائل مبارک بیان نمود او فرمود کہ ما در حالت بیداری زیادہ از ین ندیدہ ایم چہ کسی طاقت
تعمق نظر در آنجمال آن نیر عالم فیض و کمال نبودہ کہ شرحی از ین زیادہ کند و اکثر شارحین از قوم عوام الناس
بعضی منافقین ارادہ کردہ اند و این لطفی ندارد و با بیت سابق کہ مشعر عجز ادراک خاص و عام است مربوط نمی شود
فائدہ تصفیہ بدنیا اینکہ چون درین دار آخرت از علائق جسمانی و عوائق ہیولانی ظلمانی فی الجملہ تجردی حاصل شود و
جسد و تصفیہ حکم روح پیدا کنند لیکن ہر کسی را حسب مرتبہ خود جمال با کمال آنسرور مرئی گردد پس نہایت رسائی فہم
و ادراک مردم از اہل قرب و بعید ہمین است کہ آن ذات کریم آیات انسان عظیم الشان است و بہتر و مہتر سائر کائنات
است روایت کردہ اند کہ چون ناظم عارف مصرع اول بیت ثانی نظم آوردہ در مضمون مصرع ثانی تا دیری متوقف
بود ناگاہ از ہاتفی شنید وانہ خیر خلق اللہ کلہم + ای بہترین خلق آفرینش + وی مایہ جان آفرینش + چون
قامت تو نخاست ہرگز + سر دری بجہان آفرینش + **اللغات** لا ادراک دریافتن القوم گروہی از
مردان و اطلاق آن بر زنان بتبع الاتبع کما فی الصحاح نیام بکسر النون جمع نائم بمعنی خوابیدہ تسلوا بفتح التاء
المثناة الفوقانیة و سین المہملة و اللام المشددة من التسلی راحت یافتن از رنج کما فی التاج و قناعت کردن بر چیزی
کما فی شرح الازہری الحلم بضم الحاء المہملة و سکون اللام آنچہ در خواب دیدہ شود و اینجا بضم لام مروی است آنکہ ہر اسم
ثلاثی کہ فا کلمہ اش مضموم بود در عین کلمہ آن متحرک و ساکن ہر دو جائز است چون عنق و عسر کما نقل عن عیسی بن عمرو النحوی
المبلغ غایت و نہایت ہر شی و تنوین بشر برای تفخیم است چہ اگر مرا آنکہ بود افادہ معنی مخصوصہ از ان انسان کامل
ارادہ کردہ کہ مظہر اتم جمیع اسماء و صفات الہیہ و تعینی اول مرتبہ اطلاق جامع گردیدہ و این مخصوص است در ذات شریف
صلی اللہ علیہ وسلم و کسی بمرتبہ انسانیت کاملہ نرسیدہ تا خود را اندر برزخ محمدی فنا کنند و در خیار لفظ بشر تعارضت با آنکہ
اعتقاد بشریت آن سرور شرط ایمان است چہ اگر کسی اقرار بعثت و رسالت مخلوقی شدہ دارد اما گوید کہ ندانم او از جنس بشر است
یا ملک یا جن کافر گردد کما فی المواہب اللدنیہ وغیرہا وَکُلُّ آیٍ اَتَی الرُّسُلُ الْکِرَامُ بِہَا :: فَاِنَّمَا اتَّصَلَتْ
مِنْ نُورِہِ بِہِمِ :: فَاِنَّہُ شَمْسُ فَضْلٍ ہُمْ کَوَاکِبُہَا :: یُظْہِرْنَ اَنْوَارَہَا لِلنَّاسِ فِی الظُّلَمِ
حَتّٰی اِذَا طَلَعَتْ فِی الْکَوْنِ عَمَّ ہُدَاہَا الْعَالَمِینَ وَاَحْیَتْ سَائِرَ الْاُمَمِ

ترجمه وجمیع معجزاتیکه آوردند انبیای کرام از پیش رسیده اند آنهمه معجزات آنها اگر از نوری صلی الله علیه وسلم
است انکه او آفتاب فضل و کمال ست و انبیا اقمار آن آفتاب اند در حالیکه ظاهر میکنند انوار گشته خود را برای
مردم در تاریکیها تا غایتی که چون طالع شد آن آفتاب روی دنیا در گرفت نور هدایت او تمام عالم را و زنده ساخت
فائده گویند که بیت اخیر الحاقیه است لهذا اکثر شارحین عربی و فارسی شرح این بیت ننوشته اند و الحاقیت این
ظاهر است که در فصاحت و تناسب الفاظ و بدیگر ابیات این قصیده علیه نمیرسد از آنکه در طلوع آفتاب اظهار انجم چندان
مناسبت نیست چنانچه شیخ محمود بن محمد حنفی رح در شرح خود گفته که لفظ خبت با لخاء المعجمه والباء الموحده من الخبات
بمعنی پوشیدن بجای خبت که در بعضی نسخ نظر آمده اینست مناسب نیست زیرا که از امم اقمار نیست اراده باید کرد تا
عیب عدم تناسب رفع شود و این بیچ میگوید که این اراده خلاف مراد است اگر بجای امم لفظ انجم بضم الهمزه
و فتح الجیم جمع نجم بمعنی ستاره گویند کمال مناسبت لفظی و معنوی پیدا میکرد و نکرار قافیه هم لازم نمی آید یا امم را
مجاز اینجا پیدا ساختن بود از آنکه چون نشانه نبوت و پیدا کرد نشانه حیات است تا در طلوع آفتاب که عبارت از
ظهور رسالت و پیدا کردن خوب شب فی الجمله مناسبت روی دهد و بهر تقدیر معنی چنین است که آن کوکب نبوت
انوار هدایت خود را بمردم آشکار اکردند تا وقتیکه چون آن آفتاب سپهر رسالت طالع شد نور هدایت او علی العموم
بعالمیان رسید و پوشیده انوار همه کوکب نبوت را و پیدا ساخت همه گروه را که در شب ضلالت بخواب بودند
بدانکه چون حق جل مجده خواست که آفتاب جمال باکمال خود را بر ذرات کائنات جلوه گر ساند آن مظهر اتم
مظاهر وجود و مفتاح خزاین جود را که حقیقة محمدیه و تعین اول و نور کامل و عقل کل و بر تخ ابراز عبارت از آن
است تجلیات ذات نسبت نور مطلق خود گردانید تا اگر آن حقیقة ظاهر نشدی نور آفتاب وجود بهیچ عینی از اعیان
نتافتی و ذره از ذرات کائنات بهره از نور وجود نیافتی سه پرتو نور وجود تو جهان مستغرق نور تو چه پیدا و نهان
هیچ جا نیست که فرغ تو نیست پیچ نوری آسمانی نیست پس لولاک لما خلقت الافلاک اینجاست که ناظم عارف رح در اینجا تقدم نور محمدی و استفاده
انبیاء سابقین از آن نور در عالم ارواح و افاضه آن بمردم تا ظهور آن نور در عالم اجساد و اضمحلال انوار شرایع شان
بعد ظهور نور خاتم تشبیه بلیغ بیان میفرماید **حاصل** معنی آنکه چنانکه پیش غیبوبت آفتاب ماهتاب استفاده نور از وی
کرده شب ظلمانی را بکم و بیش منور میکند و رفع ظلمت شب می نماید و بعد طلوع آفتاب نور آن مضمحل می پذیرد
و خود سر در عدم کتم میکشد همچنان انبیای کرام قبل ظهور آن آفتاب رسالت از افق عیان کسب انوار معجزات از وی
نموده بلوامع هدایت ظلمت شب دیجور کفر و ضلالت از ازاله قلوب بعض طوائف ناس مینمودند و بعد طلوع

آن نیر اعظم از افق سعادت که تا قیام قیامت در عروج است و رسیدن شعشعه آن بسلامتی قلوب جمیع طوائف انام
از خاص و عام انوار آن اقمار هدایت که عبارت از شرایع و ادیان ایشان است محو و مستلاشی شد در ساحت جائیکه سلطان انجم
نزد فروغ نمانند عام ۱ + **اللغات** الآئی جمع آیت بمعنی علامت که اینجا از ان معجزات اراده کرده اند رسل بضم الراء وسکون
المهملتین جمع رسول بسکون السین تخفیفا برای استقامت وزن جمع رسول مرادف نبی بقرینه مقام تا فائده عموم و بعد الکرام
بکسر الکاف جمع کریم الکواکب جمع کوکب بمعنی ستاره کاز ان اقمار اراده نموده که نور شان مستفاد است از آفتاب بخلاف
دیگر ستارها کما فی کتب الهیئة و جمع باعتبار تعدد انبیاء است که هر یکی حکم قمر دارد و در غیبة نور از ان مهر سپهر رسالت
یظهرن سی للاظهار آشکار کردن الانوار جمع نور الظلم بضم الظاء المعجمه و فتح اللام در و بضمهما جمع ظلمه تاریکی و مراد
نور هدایت و از ظلمت ضلالت و لفظ ناس ای اشعار است بانکه بعثت دیگر انبیاء ما سوای انسان نبوده و این از
خصائص نبی ما است صلی الله علیه وسلم که بر کافه جن و انس مبعوث است بالاتفاق و بر ملائکه بقول راجح کما نقل
عن السبکی بلکه حیوانات و نباتات و جمادات نیز اقرار رسالت آنحضرت کرده اند الطلوع بر آمدن آفتاب از افق الکون
هستی ضد فساد از ان مراد دنیا است حیث بتاویل هنیت سلطان حیاه زنده کردن الامم بضم الهمزه و فتح المیم جمع امت بمعنی
گروه **اکرم بخلق نبی زانه خلق * بالحسن مشتمل بالبشر متسم ترجمه**
چه خوش و زیباست صورت پیغمبر عظیم الشان در حالیکه آراسته است از خلق عظیم پسندیده است از سر تا پا در جامه
خوبی و نکونی موصوف است بکشادگی پیشانی و تازه رونی **الحاصل** ناظم عارف رح بسبیل تعجب و تحیر کاورا
بملاحظه کمال عظمت ممدوح دست داده می گوید که چه قدر زیباست پیکر خوش منظر پیغمبر جلیل القدر که حسن و جمال
ظاهرش با کمال باطن زیب و زینت بخشیده و از سر تا قدم در ردای حسن و خوبی و لباس تجلیات محبوبی خود را
پیچیده و بتازه روئی موصوف و بیکوئی خلائق مشغوف است و با وجود جاه و جلال فراوان با شاه و گدا حال
یکسان دارد و شمه از وسعت اخلاق آن برگزیده انفس و آفاق اینست که پیوندی کرد با کسیکه می برید از وی و عطا
بخشید باکسیکه ساخت محروم کند و گذشت و در از خطای خود و عفو میفرمود از آنکه بروی ظلم نموده و در حدیث
صحیح است که فرموده و مقبول بعثت من ایمان شده که مکارم اخلاق انبیای سابقین را که صفوت آدم و فهم ادریس
و شکر نوح و جود هود و عبادت صالح و خلت خلیل و زهد یوسف و عزم موسی و صبر ایوب و دل داود
و تمکن سلیمان و امر بالمعروف یحیی و زهد عیسی است بحد کمال رسانم سه خوی خوش و لب لعل و رخ زیبا داری حسن یوسف
دم عیسی ید بیضا داری * پشیوه و شکل و شمائل و حرکات و سکنات * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری * و حاکم

و طبرانی روایت کرده اند که زید بن سعید یهودی گفته که مرا جمیع محامد پیغمبر آخر الزمان که در کتب پیشین دیده بودم
در ان حضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد مگر غلبهٔ حلم او بر غضب و نرمی بمقابلهٔ درشت گوئی معلوم نبود در پی امتحان
شدم ناگاه آنحضرت از من چند من خرما بقرض گرفته و مدتی با ایشان معین ساخت من پیش از انقضای میعاد تقاضای
سخت کردم و زشت گوئی و درشت گوئی آغاز کرده دامن مبارکش گرفته کشیدم و گفتم که برخیز و قرض من ادا کن
من ترا نمی گذارم تا از غیر شهر دمانی که مجمع بود در خشم بروی غلبه کند و حرف سخت بر زبان آرد پس برخاست و اصلا
عذر عدم انقضای وعده نکرد و توجهی بمن بر ابرو نینداخت عمر فاروق در خشم آمده شمشیر بر من کشید و گفت ای دشمن
خدا از این یهودی گستاخ با نبی آئی همین بیعت ترا ای کشتم آنحضرت تبسم فرموده از عمر گفت که مرا از تو این توقع نبود که با
کسی این ایلیف وعده از نصیحت می کردی عمر نادم شده شمشیر از دست انداخته گفت که یا رسول الله صلعم اگر بیت اگر
فرمائی قرض وا دا نمائیم فرمود خوب است بست صاع دیگر از طرف من بوی بهی بمجرد استماع این کلام مشرف بایمان
شدم و عفو قصور خواستم و دوستی تندی است که آنحضرت هیچ خادم را باد از سخت خبر نفرمود و برای انتقام
خود بکسی اذیت رسانید و نیز در صحاح است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی در مجلس بحضور یاران پای مبارک دراز
نفرموده و اگر کسی برای ملاقات می آمد تا وقتیکه او نشستی مانده هرگز بر نمی خاست و هر دو زانوی آنحضرت در
نشستن مقدم بر زانوی کسی نمی شد و هر که از یاران یا رسول الله گفته ندا کردی در جواب بجز لبیک نمی گفت
و در تاریخ طبری از محمد بن جریر طبری مذکور است که روزی در عالم مسافرت از یاران فرمود که یک گوسفند را ذبح کرده کباب سازید
برخاستند و خدمتی بر خود معین ساختند تا زود تیار شود آنحضرت برخاسته از صحرا هیزم جمع کرده به پیش نهاد و آورد
یاران عرض کردند که چرا بنفس نفیس خود این محنت کشیدی ما برای درون آن مستعد بودیم اگر معلوم بودی
که برای این کار میروی ترا نمی گذاشتیم فرمود که حق سبحانه از بنده خود مکروه می دارد که در یاران خود ممتاز شده
بنشیند و با تنهائی تنها شریک نشود و در صحیح بخاری مذکور است که کنیزکی از کنیزان مدینه دامن آنحضرت گرفته بر جا که
خواست می برد هرگز بازمانی نفرمود و نیز در ان عهد زنی بود که در عقل او اختلالی پیدا شده بود و در خیالات
فاسده بهم میرسید و از ... پیش مردم حیای کرد یا رسی پیش آنجناب صلی الله علیه وسلم می آمد و با وی
تنهائی نشست و آنچه و او ابیات می گفت و هرگاه کسی از دور پدید امی شد متوهم شده می گفت که از اینجا
برخیز و جای دیگر نشین آنحضرت همه تکلیفات بر خود گوارا می کرد و هرگز تنگ دل نمی شد و انس بن مالک
که خادم آنحضرت بود گفته که من ده سال آنحضرت را خدمت کردم هیچگاه نفرمود که چرا این کار نکردی و چرا این کار کردی

وی فرمود که گرانترین چیزها روز قیامت در ترازوی اعمال دوستان خلق نیک خواهد بود و جمیع اهل سیر اتفاق دارند
بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با منافقین حسن سلوکی می فرمود که هرگز مقدور کسی نیست که با دشمنان خود آن
سلوک کند تا آنکه حق سبحانه با وجودیکه ارحم الراحمین است او را بر خشونت تاکید فرمود چنانچه می گوید یا ایها النبی
جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم **اللمعات** اکرم صیغهٔ تعجب است بمعنی ما اکرمه و تعجب تحیر است که عارض شود نفس
را وقت ادراک امری که سبب آن معلوم نبود الخلق بالفتح آفرینش خ آن من الزینة آراستن الخلق بالضم ملکات فاضله
حمیده نفسانیه و روحانیه و تنوین در نبی و خلق برای تعظیم است الاشتمال پیچیدن چیزی او بر چیزی البشر بکسر الباء الموحده
و سکون الشین المعجمة تازه روئی المتسم بکسر السین المهمله من الوسمة نشان کردن و موصوف شدن بچیزی کما فی شرح
اللاهوری **کالزهر فی ترف والبدر فی شرف والبحر فی کرم والدهر فی همم**
ترجمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم همچو شکوفه است در تازگی و طراوت و چون ماه دو هفته است در رفعت و اجلال و
مانند دریاست در جود و عطا و مثل زمانست در علوی همت ها و فراخی حوصله **الحاصل** چنانکه شکوفه در تر و تازگی
و لطافت و ماه تمام در رفعت و وضاحت و منتهای کمالیست و دریا در نفع عام و زمانه در علو همتی و فراخ حوصلگی
ضرب المثل همه خواص و عوام است همچنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم موصوف باین اوصاف بود چنانچه انس بن
مالک رضی روایت می کند که نیافتم هیچ ابریشمی و حریری نرم و نازکتر از بدن مبارک وی صلی الله علیه وسلم و نه سوال کرد
شخصی از وی چیزی را مگر آنکه او عطا کرد و بوئی تر آورد تشبیه اول متعلق به ... آخر من ناظر بخلق عظیم است
اند و این تشبیهات بسبب تعارف عام برای توضیح بعضی اوصاف در نظر عوام اند همچنانکه حق جل مجده نور خود را بمشکات
فیها مصباح تشبیه داده و فضیلت مشبه به از مشبه از ضروریات تشبیه نیست و الا چه نسبت روشنی قندیل را با نور
رب جلیل و اوصاف آن فخر اقوام را با این اشیا ادنیه فانیه سه که دام پیرهن تا زود خت شاهد گل که در هوای
رخش همچو غنچه چاک نشد چه ظاهر است که آنحضرت در حسن جمال و فخر کون مکان نور حدقه چشم وجود و شکوفه حدیقه عالم
شهود و بدر تمام سماء حسن و جمال برای رفع ظلمت جهل و ضلال معروف از نجومست و اشراق محفوظ از خسوف و انمحاق
و دریای ناپیدا کنار مملو از درر معارف و اسرار است که هر یکی از انبیا و اولیای کبار رشحهٔ از آن استمداد دل و همه را او نیز
و تمام آن همت عالی هم صلی الله علیه وسلم برای آن مصروف بوده که در دنیا آنچه در استعداد او هر ممکن از مراتب و حسنات
ممکن و هرچه در عالم امکان از حسن و خوبی محجوب و پنهان است از آستانهٔ ظهور رسانده و در آخرت همچنان گرد عصیان را بآب
شفاعت شاداب کند کسی ایمان در شرح: اللهم اجعلنا من محبیه و ارزقنا محبته و شفاعته **اللمعات** الزهر بفتح الزاء المعجمة وسکون

الهماء شگوفه التربت بفتح التاء والمثناة الفوقانیه وسکون الراء المهملة وقری مجهاتانگی وطراوت السید بفتح الباء

الموحده ماه تمام آشرف بفتحتین فرت وبزرگی الکرم جود وعطا الدهر زمان آلهم بکسر الهاء وفتح المیم جمع همت

واراده ودست حوصله ونسبت بمت ببوی دهر بحسب عرف عام است که رسانیدن هر ناقصی را بکمال وحصول مرام

وامال بوی منسوب می سازند وی گویند که دهر فلان را فروخته وفلان را کامل ومکمل ساخته والله اعلم ؛

كَاَنَّهُ وَهُوَ فَرْدٌ فِيْ جَلَالَتِهٖ ؛ فِيْ عَسْكَرٍ حِيْنَ تَلْقَاهُ وَفِيْ حَشَمٍ

ترجمه گویا که آنسرور صلی الله علیه وسلم در حالیکه تنها است در لباس عظمت ومهابت خود آنچنان می نماید

هنگامیکه بینی او را که در لشکر عظیم ودر حشم وخدم بسیار است الحاصل ناظم عارف بحسن خلق ونرم خوئی

آنحضرت را تقدیر بیان نموده که از ان توهم عدم مهابت ناشی شده ولهذا برای دفع آن توهم می فرماید که آن سرور

با وجود کمال حسن خلق مهابت وجلالت خداداد آنچنان داشت که هرگاه او را در حالت تنهائی و یدی دانستی

که بادشاهی عظیم القدر در میان لشکر بسیار وحشم وخدم بی شمار است و عظمت ومهابت او بیشتر عارض حشم و

خدم نبود بهچنان که دیگر سلاطین وملوک را می باشد سپاه لشکری دریک سیاه وکشوری دریک جن چنانچه انس

بن مالک روایت می کند که روزی مردی بحضور آنسرور صلی الله علیه وسلم آمد بمجرد معاینه رعشه در تمام بدنش افتاد آن

حضرت فرمود که مترس من بادشاه نیستم پسر زنی ام از قریش که گوشت خشک بر آفتاب بریان کرده می خورد و زیر مکن

که معنی این بیت چنین گویند که آنسرور صلی الله علیه وسلم در ثبات قدم ووفور شجاعت ودلاوری در حالت

تفرد آنچنان شجاعت شتابنده مردی بود که در قلب لشکر ومیان حشم وخدم خود ثبات قدم در زدوردا دمردی ومردانگی

و هرچنانچه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و دیگر شجعان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می فرمایند که چون فوج اعدا بر ما حمله

می کرد وحال از سختی کارزار تنگ می شد ما پناه بآن سرور می گرفتیم و در همه معارک آنحضرت پیش قدم ببوی اعدا

سید بود بلکه آن تا شجاع ترین مردم آن کس بود که خود را در جنگاه تا آن سرور رسانید ومروی است در صحاح که روزی

آن سید الاجمعین در مقامی تنها بخواب بود که کافری شمشیر برهنه در دست گرفته آمده ندا کرد که ای محمد الحال ترا از دست

من که رهاند آنسرور صلی الله علیه وسلم فرمود الله بمجرد استماع این کلمه رعشه بر تمام اندامش مستولی شد و بی اختیار

شمشیر از دستش بزمین افتاد آنحضرت شمشیر برداشته فرمود که حالا چه می گوئی وی عرض کرد که من از تو امید

دارم آنجناب تقصیرش معاف داد اللغات الفرد یگانه الجلالة مهابت وبزرگی در بعض نسخ بجای فی جلالته من

فی جلالته فی عسکر بفتح العین وسکون السین المهملتین لشکر آنچی دیدن کمانی اتباع الحشم بفتح الحاء المهملة والشین المعجمه

چون جمال پاک او در مهیبی افزود ... شد نیز ... در حشم ؛

... الشعراء ... شده ...

خدمتگاران وچاکران كَاَنَّمَا اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُوْنُ فِيْ صَدَفٍ ؛ مِنْ مَعْدِنَيْ مَنْطِقٍ مِنْهُ وَمُبْتَسَمِ

ترجمه مشابه است جنس مروارید مستور در صدف در بریق ولمعان بجواهر یکی یک کان از زبان آن سرور

صلی الله علیه وسلم وکان دیگر دو لب مبارک اوست الحاصل مروارید نو غیر مثقوب که هنوز از صدف

بر آمده دستمال نشده اند مشابهت دارند بجواهر کلام هدایت نظام که از زبان فصاحت بیان آن سرور می بر آیند

و تشبیه اند بدندان شریف وی که از دو لب مبارکش ساطع ولامع اند واین تشبیه از ابلغ تشبیهات است

که ناظم سخ مروارید در رونق وبها مشابهت بکلام ودندان مبارک آن سید الانام باد فی مناسبت داد و کلا چه

نسبت ذره با آفتاب است چنانچه مروی است از ابی هریره رضی که چون آن سرور تبسم می فرمود روشنی می گردید در و دیوار

از نوریکه خارج می شد از دندان شریف او وفصاحت لسان آنجناب زیاده بر آنست که در حیطه تحریر گنجد یا تقریری

آن را بمیزان بیان سنجد چنانچه گفته اند که نیافرید حق سبحانه هیچ احدی را فصیح تر و شیرین زبان تر از آنحضرت

نقل است که روزی عمر رض عرض کرد که یا رسول الله بیرون نامدی از ما و نه تعلیم گرفتی از کسی از ایشان فصاحت کلام که جای عرب

از ایشان مثل آن معترف بعجز وقصور اند از کجا داری فرمود که لغت اسمعیل ع محو ومتلاشی شده بود پس تعلیم فرمود

حق جل مجده مرا آن لغت وفاد بنی من با حسن وجه کرد ونیز گفته اند که تکلم میکرد آنسرور صلی الله علیه وسلم بکلام

مبین مفصل در خطب ومواعظ که هر حرفش بگوش سامعین دور ونزدیک میرسید و گوش جهان گاه خدا خواست

ورج گهر شد ز سخن رانیت ؛ شمع ونور تو رسد جمع را بشتی وروی منود شمع را ؛ تیغ و زبان که فصاحت

تراست ؛ صید عجم کن که ملاحت تراست ؛ اللغات اللؤلؤ جنس مروارید المکنون مستور الکمن

پنهان شدن المعدن بکسر الدال المهملة کان جواهر نفیسه کمانی القاموس و بمعنی موضع اقامت نیز آمده یقال

عدنت البلد ای اقمت بها کمانی شرح الازهری المنطق بکسر الطاء المهملة محل گویائی که زبان است المبتسم بفتح السین المهملة

محل تبسم که لب ودندان است لَا طِيْبَ يَعْدِلُ تُرْبًا ضَمَّ اَعْظُمَهُ ؛ طُوْبٰى لِمُنْتَشِقٍ مِنْهُ وَمُلْتَثِمِ

ترجمه نیست هیچ بوی خوش که برابری کند بآن خاک پاک که فراهم آورده است جسد مبارک آنسرور صلی الله

علیه وسلم را خوشی وخوبی کسی راکه بوینده است آن خاک اطهر را و بوسه دهنده است بر آن الحاصل خاکی

که شرف ملابست از جسد شریف وجسم لطیف آن سید البشر در عالم برزخ یافته آنچنان با بوی خوش است که

هیچ طیبی از طیب های دنیا وآخرت بآن نمی رسد زهی خوش نصیبی شخصی که آن را بوید وسر نیاز بر آن

خاک پاک ساید علامه بدر الدین زرکشی در شرح این بیت گفته که خاک تربت مبارک آنسرور صلی الله علیه وسلم افضل از انواع

... در ... از ... ابو هریره ... چون ... از ... بوده ... ؛

طیب است باعتبار حقیقت حسی ولازم نیست که قوت شامهٔ هر احدی آنرا ادراک نماید تا انکه ادراک آن مشروط
است بوجود شرایط وارتفاع موانع وآن بجز اولیا دیگری را میسر نیست وعدم ادراک عوام که جاغ شان از بوی
حب دنیا پر است دلالت بر عدم وجود طیب نمی کند آیا نمی بینی که مزکوم را بوی مشک بدماغ نمیرسد وجود
بوی آن بحال خود قائم است موضع مرقد اقدس سایر اجزای زمین حتی الکعبه باجماع علمای دین فضیلت دارد ودر
احادیث صحیحه از طرق متعدده آمده که خلقت هر متنفسی از ترابی است که دروی مدفون گردد پس خلق نفس زکیهٔ آن
سید الکائنات علیه وآله افضل التحیة والصلوات از تراب مدینهٔ طیبه است وبالجمله بعد استثنای موضع قبر شریف اختلاف است
در تفضیل که بر مدینه مذهب اکثر صحابه وتابعین رضی الله عنهم تفضیل مدینهٔ منوره است بر مکهٔ معظمه بعد استثنای خانهٔ کعبه ای حسید
مدینه چشم تو چو جان ؛ دین تو گرفته قاف تا قاف جهان ؛ و در لفظ مدینه بعکس از اعجازت مرشق شد وگرفته
ودرین بیت اشاره است بترغیب زیارت مرقد مقدس آنسرور صلی الله علیه وسلم وآن باجماع علمای دین فقلا
معلا از افضل سنن واوکد مستحبات است وبعضی از علمای مالکیه بوجوب آن رفته اند وشیخ دهلوی رح در جذب
القلوب دوازده حدیث صحاح وحسن در باب شرعیت زیارت نقل کرده که هر یکی از آن دلالت دارد بر وجوب شفاعت
آنسرور صلی الله علیه وسلم در حق زایر ولبودن وی روز قیامت در سایهٔ حمایت وی صلی الله علیه وسلم وخیر قبول
حج موقوف است بر حصول زیارت ووعید شدید است در حق کسیکه بعد حج برای زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نرود وابن عساکر روایة ابی الدرداء رض می آرد که بعد وفات آن سرور سید الانام بلال رض از کمال حزن وملال
اقامت شام اختیار کرده شبی آنسرور صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که میفرمایند ای بلال رض این چه جفاست که برای زیارت ما
نمی آئی او همان ساعت از آنجا روانه شده بمدینهٔ طیبه رسیده مشرف زیارت مرقد مبارک حاصل کرد وبسیار
گریسته روی نیاز بخاک مالید ودر مصباح الظلام بروایة امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقول است که بعد دفن
آنجناب بسه روز یک اعرابی آمده خود را بر قبر مبارک انداخت وخاک پاک آنرا بر سر ریخت گفت که یا رسول الله
آنچه از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم واز جمله آنچه بر تو فرود آمده این آیه است وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ
جَاۤءُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا ؛ ومن خود بسیار ظلم کرده ام
ونزد تو آمدم که برای من استغفار کنی از مرقد شریف آواز آمد فغفر لک الله وآورده اند که مروان ابن حکم
مردی را از صحابه دید که روی خود را بر قبر مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم نهاده است او گردن آنمرد گرفته گفت
که میدانی آنچه فعل است آنمرد گفت من روی خود بر سنگ ننهاده ام اینجا بت مصطفی است صلی الله علیه وسلم و

وشنیده ام از آنحضرت که فرمود که بگریید بر دین وقتیکه نوبت حکومت بنا اهل رسد وتحقیق اینست که مس قبر
وتقبیل آن مکروه است باید که بکمال ادب وخضوع وخشوع دور ایستاده صلوة وسلام فرستد چنانچه امام ابو حنیفه
بروایة ابن عمر رض در مسند خود نقل میکند که از جانب قبله آمده پشت بقبله کرده بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته لکن حین وقوف موضع نیست تطویل دعا وکثرت تضرع والتجا بلعت سکون ووقار وشوق ومحبت
وادب وانکسار کراهتی ندارد اللغات الطیب بکسر الطاء المهملة وسکون الباء المثناة التحتانیة بوی خوش تعدل
بکسر الدال المهملة من العدل برابری کردن چیزی بچیزی الترب بضم التاء المثناة الفوقانیة وسکون الراء المهملة خاک بضم فاسم آن در
جیزد الاعظم بضم الظاء المعجمة جمع عظم بمعنی استخوان ومراد از آن جسد مبارک اوست صلی الله علیه وسلم مجاز از قبیل
اطلاق کل باسم جزو آنرا آنکه جسد انبیاء محفوظ است از تغیر در قبر چنانچه ابو علی بروایت ثقات از انس بن مالک رض
نقل میکند که انبیا احیا اند در قبور وخاک را بران اجساد پاک دست تصرف دراز نیست ودر سنن بیهقی وارد است
که فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم درود بسیار فرستید بر من که آنرا بمن خواهند رسانید صحابه رض عرض کردند که یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم چگونه معروض گردد وبعد از مردن تو بحالتیکه جسد تو در قبر پوسیده گردد فرمود حق سبحانه حرام گردانید بر زمین
اجساد انبیاء را پوسیده سازد وعلامه سبکی در شفاء الاسقام میفرماید که موت آنحضرت مستمر نیست حقتعالی او را
بعد طریان آفت موت واجرای سنت امانت احیا فرموده وجسد انبیا در قبر پوسیده نگردد وحضرت شیخ خضر گفته
که مالیکه از آن سرور مانده همه بر ملک او باقی است چنانچه در حالت بوده وانتقال نمیکند بورثه چنانکه دیگر اموات را
می باشد واین از خصائص اوست صلی الله علیه وسلم طوبی بضم التاء المهملة خوشی بخیل المنتشق بکسر الشین المعجمة من
الاستشاق شمیدن الملتثم بکسر الثاء المثلثة من الالتثام بوسه دادن او رض عنه ؛ اَبَانَ مَوْلِدُهٗ عَنْ طِيْبِ عُنْصُرِهٖ
يَا طِيْبَ مُبْتَدَءٍ مِّنْهُ وَّمُخْتَتَمِ ؛ ترجمه آشکارا کرد زمان ولادت آنسرور صلی الله علیه وسلم
امور عجیبه را بسبب لطافت وطهارت اصل وی ای خوشا زمان بدایت او که وقت ولادت است وخوشا زمان
نهایت او که وقت رحلت است الحاصل زمان ولادت باسعادت آن سید الانام علیه وعلی آله افضل الصلوة
والسلام که بروایتی روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وقت طلوع آفتاب بعد چهل روز از واقعهٔ فیل وبعد هبوط
آدم از جنت بچهار هزار وچهار صد وشصت وسه سال است آشکارا کرد اشیای عجیبه وامور غریبه را بسبب
طهارت اصل منیف ولطافت ذات شریف او که اصلاب طاهره وارحام طیبه بعالم شهادت جلوه ظهور فرموده ای زمان
قدوم آنسرور صلی الله علیه وسلم بدار دنیا تا زمان رحلت او وآخرت خوشی وخرمی باد ترا که تو ای افضل الهی

جمیع ازمنه که حق جل مجده در سورة العصر قسم بوجود تو خورده و در کنار تو هیچ مولودیکه مفخر عالم را دم است
سپرده ۵ از فروغ تست روشن دین و دنیا هر دو جاه برتو باد از خدا صلوات یا بدر الدجی * مادر گیتی نزاده جز تو
فرزند دگر * دیدهٔ عالم ندیده همچو تو حسن اللقاء * کی ملک کردی به پیش آدم خاکی سجود * نور تو در وی نبودی
گر نبودی ای هدای پی نبردی هیچکس تا منزل حق الیقین * گر نبودی ذات پاکت اندرین ره مقتدا * از بهار
لطف تو سرسبز باغ کائنات * وز نسیم فیض تو شاداب تر روض الصفا * در شفا بروایة ابن عباس رض آمده
که نور آنسرور صلی الله علیه وسلم قبل از خلقت آدم ع تا دو هزار سال به تسبیح مشغول بود و ملائکه به تسبیح وی تسبیح
میکردند پس وقتیکه حق سبحانه آدم را مخلوق فرمود انداخت آن نور را در صلب وی و منتقل شد از ان در اصلاب طاهره
و ارحام طیبه تا اینکه پیدا شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ابوین خود و روایت است از آمنه مادر شریف که وقت تولد
مبارک آنسرور صلی الله علیه وسلم نوری پدید آمد که از زمین تا آسمان منور گردید و نظر انداختم از ان قصور شام
و بوی خوش ظاهر شد که مشام عالم معطر گردید و ندا کرد شخصی از زاویهٔ خانه که ای آمنه ظاهر مکن این مولود را
تا سه روز که مشغول است بسلام ملائکه و در من اثری از ولادت که زنان را می باشد یافته نشد و میگویند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مختون و ناف بریده و مقدس از آلایش بشریه متولد شد و انس رض بن مالک میفرماید که
نشمیدم هیچ بوی خوش از بوی بدن مبارک وی صلی الله علیه وسلم و از جابر بن سمره رض مروی است که روزی
آنسرور صلی الله علیه وسلم دست بر رخسار من فرود آورد پس یافتم بوی که در دکان هیچ عطار نباشد و هر
کسیکه دستش بدست آنحضرت صلعم حین مصافحه میرسید میباقیت در دست خود خوشبوی که تمام روز با وجود شست و شوی
نمیرفت و چون بر سر طفلی دست می نهاد آن طفل از ان بوی خوش در جماعت اطفال شناخته میشد و آنسرور
صلی الله علیه وسلم در هر راهی که میگذشت از ان راه بوی خوش تا چهل روز می شمیدند و مادر انس رض گفته
که روزی آنحضرت صلعم در خانه ام بخواب بوده چون بدن مبارک از شدت گرما عرق آلود شد آن عرق را در
شیشه جمع کردم آنسرور صلی الله علیه وسلم بیدار شده از من پرسید که این را چکنی عرض کردم که یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قطره ازان در خوشبو آمیخته استعمال میکنیم و بنو عروسان میدهیم و این اطیب طیبهاست
طیب دنیا بآن نمیرسد و بر جامهٔ آنحضرت مگس نمی نشست و اگر بر چارپای سوار میشد تا مدت
سواری بول و براز نمیکرد و هیچکس اثر فضلهٔ آنسرور صلی الله علیه وسلم را بر روی زمین ندید زمین میشگافت و آنرا
فرو میبرد و ازان مکان بوی مشک آمد و علماء بطهارت بول و خون آنحضرت صلی الله علیه وسلم استدلال

کرده اند بانکه مالک بن سنان روز احد خون جراحت دهن مبارک و عبد الله بن زبیر رض خون حجامت
و ام ایمن بول آنسرور صلی الله علیه وسلم نوشیدند و از آنجناب نهی بآنها لاحق نشد و در روایة است
از ام سلمه رض که بعد وفات آنحضرت صلعم دست خود بر جسد مبارک نهادم آنچنان بوی خوش در دست من
ساری شد که تا مدتی نرفت و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میفرماید که بعد وفات آنسرور صلی الله
علیه وسلم را غسل دادم پس نیافتم چیزی را به بدن شریف که حاجت شست و شو دارد و فایح شد
ازان بوی خوش که گاهی نشمیده بودم لَيْلَةَ تَفَرَّسَ فِيهِ الفُرْسُ اَنَّهُمْ + قَدْ
اُنْذِرُوا بِحُلُولِ البُؤْسِ وَالنِّقَمِ + ترجمه زمان ولادت آنسرور زمانی هست که بفراست دریافتند
در ان زمان مجوس ملک فارس بتحقیق ایشان ترسانیده شدند بپدید آمدن زمان سختی و عقوبت بر ایشان
الحاصل مجوس بمعاینهٔ حوادث متوالیه که بیان بعضی ازان می آید و مشاهدهٔ تغییر اوضاع فلکی
و اخبار کاهنان و منجمان معلوم کردند که این زمان زمان ولادت سروری است که دولت ایشان را
بر هم زند و دین باطل آنها را محو و نابود سازد پس ترسیدند از نزول عقوبات هایله و مصائب ناهیه بر ایشان
اللغات التفرس دریافتن چیزی را بعلامات و آثار الفرس بضم الفاء و سکون الراء
المهمله مجوس ملک فارس الانذار ترسانیدن الحلول فرود آمدن و رسیدن زمان موعود البؤس
بضم الباء الموحده و سکون الواو سختی النقم بکسر النون و فتحها و فتح القاف جمع نقمت بمعنی عقوبت

وَبَاتَ اِيْوَانُ كِسْرٰى وَهُوَ مُنْصَدِعٌ :: كَشَمْلِ اَصْحَابِ كِسْرٰى غَيْرَ مُلْتَئِمِ
وَالنَّارُ خَامِدَةُ الاَنْفَاسِ مِنْ اَسَفٍ :: عَلَيْهِ وَالنَّهْرُ سَاهِي العَيْنِ مِنْ سَدَمِ
وَسَاءَ سَاوَةَ اَنْ غَاضَتْ بُحَيْرَتُهَا :: وَرُدَّ وَارِدُهَا بِالغَيْظِ حِيْنَ ظَمِيَ * * *

ترجمه دگر دید در آن زمان سعادت نشان کوشک نوشیروان متفرق الاجزاء در حالتیکه
شکننده است مثل تفرق جماعت لشکریان یزدجرد که گاهی فراهم شونده نیست و آتش عبادت
مجوس فرو میرنده است زبانهای آن از شدت اندوهی که بر بطلان دین مجوسیت داشت
و جوی کسری غافل شونده است چشم او از نگاهداشت عمارت از غایت تحیر و اندوه و یا ساکن
شونده است چشمهٔ آن از جریان در موضع خود بسبب پشیمانی که بر نفع بخشیدن اهل ضلالت دارد

وغمگین گرداهل ساوه را فرو رفتن آب دریاچهٔ آن بزمین و باز گردانیده شدن آینده آن بطلب
آب بخشم و اندوه از بی آبی هنگامیکه تشنه شد **الحاصل** در زمان ولادت آن سید البشر
که آوان لمعان انوار هدایت و بطلان اطوار ضلالت است دار الاماره شاه مجوس متزلزل
شده شق گردید و چهارده کنگره ازان بزمین رسید و خشتهای آن از هم جدا شده همچنانکه لشکر
یزدجرد که آخر ملوک مجوسیان بود رو بتفرق نهاد و او بارذل ترین وجوه در مرو از دست آسیابانے
کشته افتاد و تمام مملکت فارس در حوزهٔ اسلام در آمد و دین مجوسیت باطل گردید و بعضی گفته اند
که افتادن چهارده کنگره ازان اشارت است بآنچه واقع شد از سلطنت چهارده تن از ایشان
پس حکومت کردند ده کس در چهار سال و بقیه تا زمان حکومت امیر المؤمنین عثمان رض کذا فی المواهب
و آتشکدهٔ فارس که از هزار سال گرم بوده سرد گردید و بندجوی کسری شکسته عمارات و کنائس را نیست
و نابود ساخت و آبش طغیانی کرده در وادی ساوه افتاد و از جریان در موضع خود باز ماند تا انقطاع اهل ضلال
از وی منقطع گردد و دریاچه شهر ساوه که از هزار سال آبش در طغیانی بود خشک و بی آب گردید و اهل
آن شهر بمعاینهٔ اینحال غمگین شدند و آیندگان آن برای طلب آب از رضایت تشنگی خشمگین و اندوهناک
بازگشتند نوشیروان بمشاهدهٔ این حوادث متوالیه مضطرب و خایف شده از منجمان و کاهنان استکشاف
حال نمود همه بالاتفاق گفتند که ظاهراً از تغیر اوضاع فلکی چنان معلوم میشود که بعد چند سال اعراب
بر فرس غالب شوند و دولت ساسانیان را برهم زنند و دین مجوسیان محو و متلاشی گردد
اللغات بات من الافعال الناقصه بمعنی صار الایوان بکسر الهمزة کوشک بزرگ کذا فی المنتخب
کسری بکسر الکاف معرب خسرو لقب ملوک فارس مثل قیصر و خاقان که لقب ملوک روم و ترک است
و مراد از کسری اول نوشیروان عادل بن قباد است که در مداین دار الملک خود کوشک بزرگ بنا کرده بود
و آنکه مشهور است که آن سرور افتخار نموده بولادت خود در زمان عدالت نشان وی این حدیث
باطل است اصلی ندارد کما فی مجمع البحار نقلا عن السیوطی وغیره من حفاظ الحدیث و مراد از کسری ثانی یزدجرد
آخر ملوک فارس است که در عهد خلافت امیر المؤمنین عمر رض در جنگ نهاوند از لشکر اسلام گریخته بمرو
افتاد و انجا آسیابانی میکرد آخر بدست طاحی در سال سی و یکم از هجرت کشته شد و در لشکر یانش تفرق
افتاد المتصدع بکسر الدال المهمله من الانصداع شکسته شدن الشمل بفتح الشین المعجمه و سکون المیم متفرق شدن

الملتئم بکسر الهمزة من الالتیام فراهم آمدن الخمود سرد شدن آلانفاس جمع نفس بفتحتین بمعنی دم و خمود
النفس عبارت است از دم سرد که انجام او ازان فرو مردن زبانهٔ آتش است الاسف بفتحتین اندوه و گین شدن
النهر مراد ازان نهر فرات است قریب کوفه مشهور بجوی کسری که نوشیروان بالای آن پلی بسته بران
عمارت عالی بنا کرده بود و در حوالی آن آتشکدها و کنیسه ها بودند در شب میلاد آن سید العباد آبش
طغیانی کرده عمارات را منهدم ساخته در وادی ساوه که مابین دمشق و عراق است افتاد و موقع خود را
گذاشت الساهی من السهو ساکن شدن و خطا کردن العین بمعنی چشمه و چشم السدم بفتحتین اندوه و پشیمانی
کما فی الصراح ساء من السوء رنج و مشقت انداختن ساوه نام شهری است در ولایت عراق مابین همدان
و قم غاضت من الغیض فرو رفتن آب در زمین البحیرة بضم الباء موحده و فتح الحاء المهمله دریاچه بود در شهر
ساوه که مجوس فرزندان خود را بعد ولادت دران بر سبیل تبرک غسل میدادند و هر سال آبش
انقدر طغیانی میکرد که تا انسانی را دران غرق نمیکردند از سیلاب باز نمی ماند پس در شب ولادت
آنسرور صلی الله علیه وسلم آب آن بالکلیه خشک گردید رد بضم الراء و تشدید الدال المهملتین من الرد باز
گردانیدن الوارد آینده الغیظ بفتح الغین المعجمه خشمناک شدن ظمی بفتح الظاء المعجمه و کسر المیم ممنوعه یا مهنی
من الظماء تشنه شدن

کَاَنَّ بِالنَّارِ مَا بِالْمَاءِ مِنْ بَلَلٍ ‌:: حُزْنًا وَ بِالْمَاءِ مَا بِالنَّارِ مِنْ ضَرَمٍ

ترجمه گویا حاصل شد آتش را آنچه صفت آبست از تری سردی بسبب اندوهی که داشت بر بطلان
پرستش خود و حاصل گردید آب را آنچه وصف آتش است از گرمی و خشکی **الحاصل** حین ولادت آن
سید البشر صلی الله علیه وسلم آتش پرستش مجوسیان و آب دریاچه ساوه انقلابی پیدا کرد و هر یکی
رنگ دیگرے گرفت تا دلالت بر قرب انقلاب حال اهل ضلال کند ای نار شکمهای ندامت
زدیده ریزد وی آب خاک شو که تا آبرو نماند **اللغات**
البلل بفتحتین تری الحزن بضم الحاء المهمله و سکون الراء المعجمه اندوه الضرم بفتحتین گرمی آتش

وَالْجِنُّ تَهْتِفُ وَالْاَنْوَارُ سَاطِعَةٌ ‌:: وَالْحَقُّ يَظْهَرُ مِنْ مَعْنًى وَمِنْ كَلِمِ

ترجمه جنیان بشارت میدهند و انوار ظاهر اند و حقیقت نبوت ظهور مے یابد از دلالات و مقالات **الحاصل** دران زمان کرامت
نشان جنیان از جبل ابو قبیس و جبل حجون ابیات مدح متضمن بعثت آنسرور صلی الله علیه وسلم بر کافهٔ انام

[illegible]

و ابطال عبادت اصنام بآواز بلند انشاد میکردند و از ملک تا ملکوت بانوار قدس منور بود و حقیقت
نبوت از سطوع انوار و استدلال حال عبده نار و بیاع جنیان و مقالات یهود ظاهر میشد چنانچه عثمان بن العاص
از مادر خود روایت میکند که گفت حین ولادت آنسرور خانه و سرا همه نورانی گشت و ستارگان نزدیک شدند تا اینکه گمان کردم که بر من افتند و حسان بن ثابت رض میگوید که حین ولادت آن سید البشر
من هفت یا هشت ساله بودم دیدم یکی را از یهود که وقت فجر بر بام خود استاده ندا میکرد که ای گروه بنی
اسرائیل طلوع کرد ستاره نبوت از قریش که موسی عم بآن خبر داده بود و در فتح الباری از حدیث عائشه رض
می آرد که زمان ولادت آنسرور مردی از یهود در جماعت قریش آمده گفت که دیشب از تغیر اوضاع ستارگان
چنان دریافتم که طفلی میان شما تولد یافته او نبی این امت خواهد بود و در میان دو شانه وی مهر نبوت است
قریش نزد آمنه آمدند و یهودی را همراه بردند او بجرد دیکه نظرش بر بشره مبارک و مهر نبوت افتاد زیاده
بر او رد که حیف منصب نبوت از بنی اسرائیل رفت و این مولود همان است که موسی عم بولادتش خبر داده
الملفات الجن بالکسر الجیم و تشدید النون الطایفه ایسیم از طوائف عالم آنکه جیفته قدرت تشکل و تبدل باشکال مختلفه دارند و بسبب لطافت ناریت
بانسان مرئی نمی شوند و در اکل و شرب و ترجح و تکلیف باحکام شرعیه مثل بنی آدم اند مروی است از ابن
عباس رض که نام ابو الجان طارقوس بوده چون اولاد و احفاد او بر روی زمین بسیار شدند حق سبحانه
شریعتی بوی ارزانی فرمود همه موافق آن بطاعت الهی و اطاعت طارقوس مشغول بودند تا اینکه اکثر
مرد و ایشان تمرد و عصیان نمودند حضرت رب العزت بعد از التزام حجت اکثری را بعقوبات مولمه
گرفتار ساخته بعضی را که از سنن شریعت انحراف نموده بودند امان داده از ایشان شخصی را
که حلبائیس نام داشت بر ایشان حاکم ساخته شریعتی جدید عطا فرمود چون مدتی برین گذشت
و حلبائیس سفر آخرت گزید طریق نافرمانی پیش گرفتند لاجرم حکم ایزد متعال بافنای شان نافذ گشت
و از نسل بقیه این طایفه که بواسطه استقامت بر جاده شریعت از قهر الهی امان یافتند شخصی موسوم
ببلیقا حاکم ایشان گشته بتعلیم احکام الهی پرداخت و بعد وی باز از طریق مستقیم منحرف شده
بسخط جبار منتقم گرفتار گردیدند و از صلحای شان که قلیلی باقی ماندند خلقی کثیر پیدا شده هاموس نامی
بر ایشان حاکم گردید و اکثری را براه راست آورد و بعد از ان اشرار ایشان جان کفران نعمت آغاز کردند
و از احکام الهی عصیان ورزیدند لاجرم حکمت قادر مختار اقتضای تجدیدی کرده طایفه را از ملایکه

بحرب شان نامزد کرد بعد محاربه بقیة السیف در جزایر و خرابها متفرق گشتند و بعضی را که بسن تمیز رسیده
بودند اسیر ساختند از انجمله ابلیس بود که با ملائکه بآسمان عروج کرده میان شان نشو و نما یافت تا بمرتبه
معلم الملکوتی مشرف گشت چون مدتی برین گذشت بنی جان بحسب طول زمان کثرتی و شوکتی
پیدا کرده از جزایر بیرون آمده ربع مسکون را بتصرف آوردند ابلیس بحکومت شان نامزد گردیده
با جمعی از ملایکه بر زمین آمد و بعضی را براه راست آورد و اکثری را بقتل رسانید و خودها در امر حکومت
مستقل یافته لوای سلطنت افراخت و دعوای انا و لاغیری آغاز کرده جازم شد که اگر حق سبحانه
دیگری را امر خطیر سلطنت روی زمین تفویض فرماید خود در مقام ابا و انکار آید در اثنای آنحال ندای
انی جاعل فی الارض خلیفه بگوش جلبتیان رسید و امر خلافت بآدم عم مفوض گردید و ابلیس بسبب استکبار
وی از سجود تخشش ملعون ابدی گشت تهتف بفتح التاء المثناة الفوقانیة الاولی و کسر الثانیه من الهتف آواز سخت کردن و بر شده
السطوع ظاهر و بلند شدن خورشید الحق الدراقی قمر آواد معنی سطوع انوار و اختلال حال مجوس و از کلمه بشارت جنیان و اخبار یهود است

عموا و صموا فاعلان البشائر لهم :: لیسمع و بادقة الانذار لم تشم ::
من بعد ما اخبر الاقوام کاهنهم :: بان دینهم المعوج لم یقم ::
و بعد ما عاینوا فی الافق من شهب :: منقضة وفق ما فی الارض من صنم ::

ترجمه کور و کر شدند کافران از انکه آشکارا کردن اخبار مسرت افزا بایشان مسموع نشد و برق تخویفات
با ایشان مرئی نگردید و این کوری و کری بعد آگاهانیدن کاهن هر قوم بایشان است بتحقیق دین ایشان را
که کج و باطل است هرگز ثباتی نماند و بعد مشاهده شعله های آتش است باطراف آسمان که بر جنیان
فرو می افتاد مطابق نگونسار افتادن بتان بر روی زمین الحاصل کافران قریش و مجوس و کفره
اهل کتاب که مجبول الشقاوت و حقد و حسد بودند با وجود استماع بشارات جنیان و اخبار کتب الهیه و اعلام
کاهنان هر قوم ببطلان عبادت اوثان و ترتیش آتش و نسخ سائر ادیان و با وصف مشاهده انقطاع ندا از
و تزلزل الیوان و خمود نار و افتادن شهب آتش بار بر سر جنیان اشرار که برای استراق اخبار سماوی از اسرار
عالم علوی بسوی آسمان صعود میکردند و معاینه نگونسار شده افتادن بتان حقیقت نبوت آنسرور
صلی الله علیه و سلم را باور نکردند و هیچ وجه بسوی انوار هدایت راه نبرده دیده و دانسته کور و کر شدند
و از عذاب الهی نترسیدند و منجمله اخبار کاهنان عرب یکی اینست که لهیب بن مالک لهبی میگوید که بمعاینه

[illegible]

کثرت شهب و بروق که تمام آسمان محیط شده سخت خائف و ترسناک گردیده نزد کاهنی که در فن کهانت نظیری نداشت آمده این حال ظاهر کردم و از انجام کار پرسیدم او لبسوی من دیده آه سرد کشیده اظهار کرد که ای لهیب من بتو خبر صدق میدهم قسم بکعبه که ممنوع شد خبر سماوی باز جنیان از انکه ملایکه آنها را شعلهای ناری میزنند و لبسوی آسمان صعود کردن نمیدهند و آنهمه اهتمام و حراست بجهة تولد سروراست از بنی هاشم که قتل کنند ظالمان را و نصرت دهد مظلومان را و ظاهر کند دین حق را و مانع شود از پرستش بتان و سابر بیهادات و از سواد بن قارب منقول است که گفت که مرا آشنائی بود از جنیان که اخبار آینده بمن میرسانید آنرا بمردم ظاهر می ساختم و بدین تقریب مرا بسیار فتوح میرسید روزی آمده گفت که ممنوع شدم از اخبار سماوی و شهب از آسمان می بارند زود برخیز و طلب کن راه هدایت که پیغمبری از قبیله لوی بن غالب مبعوث شده و مردمان را لبسوی خدا میخوانند و از بت پرستی و ضلالت باز می دارد چون سه روز متواتر چنین اتفاق افتاد در دل من حب اسلام پیدا شده بعد چندی بمکه بحضور آنسرور صلی الله علیه و سلم رسیده ایمان آورده ام و نیز روایت است از مازن طائی که گفت من نزد بتی بودم که آنرا ناجر میگفتند ناگاه از شکمش آوازی آمد که ای مازن بشتاب سوی خیر و ترک کن عبادت بتان را که از سنگ تراشیده اند مبعوث شد پیغمبری از قریش که مردمان را بهدایت میرساند و از افعال شنیعه باز میدارد و نیز مرویست از امام همام علی زین العابدین علیه و علی آبائه الصلوٰة والسلام که فرمود در مدینه منوره زنی کاهنه بود و با یکی از جنیان عشق داشت و با وی همبستر میشد چند روز آن جن نآمده روزی بصورت جانوری پرنده آمده بر دیوار آن زن او را شناخته گفت که ترا چه پیش آمده که از مدتی نیامده او گفت که حالا توقع آمدن مدار در مکه پیغمبری مبعوث شده که بر ما زنا حرام ساخت و روایت کرده اند از عباس بن مرداس که گفت من نزد بتی بودم مسمی بضمار ناگاه از شکمش فریادی برخاست که ای بنو سلیم ضمار هلاک شد و ظفر یافتند اهل مسجد اینک پیغمبری است از قریش که بعد ابن مریم وارث نبوت شده و از عبادت بتان منع میفرماید پس من ضمار را سوخته برفاقت سه صد کس از قوم خود بحضور آن سرور صلی الله علیه و سلم آمده مشرف بایمان شدم و نیز ابن عساکر نقل میکند که مردی از بنی خثیم گفت که عرب حلال و حرام نمیدانستند و پرستش بتان میکردند اگر احیانا با هم مناقشه رو میداد برای انفصال آن نزد بتان حاضر شده اخبار از شکم شان مسموع میشد بران عمل مینمودند روزی ما را باهم دیگر مناقشه افتاد حسب دستور به بتخانه رسیده ذبیحه کرده منتظر حکم

غیبی نشسته بودیم ناگاه از شکم بتی کلان آوازی آمد که ای مردمان اینچه بیعقلی و نادانی است که قطعه سنگ پیش بتان می آرید اینک پیغمبری از بنی هاشم مبعوث شد که سردار جمله مخلوقات و عادل ترین حاکمان است ظاهر سکند نور اسلام را و منع میکند از بدیها شنیدن این آواز ما همه گریختیم و این قصه نقل هر مجلس شد و همچنین قصص بیشمار اند که بیهقی اکثری از آن در کتابی جمع کرده و در شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تخت ابلیس منکوس شد و بتان روی زمین نگونسار شدند چنانچه نقل است از عبد المطلب که گفت در شب ولادت آنسرور در کعبه بودم قریب بوقت سحر دیدم که کعبه مائل شد بمقام ابراهیم بسجده رفت و از وی آواز تکبیر آمد و بتان که پیرامون خانه کعبه بودند سرنگون شدند و بت کلان که آنرا هبل میگفتند برو افتاد و از شکمش ندا آمد که زائیده آمنه محمد را و فرود آمد بروی سحاب رحمت و جماعتی از قریش را بتی بود که بر سر سال نزد آن بت می آمدند و عید می ساختند شبی از شبها دیدند که آن بت از مقام خود جدا شده برو افتاد آنرا گرفته بر جایش نهادند باز سرنگون شد و از شکمش آوازی آمد که متولد شد پیغمبر آخر الزمان و بالادش از مغرب تا مشرق منور گردید و بتان عالم نگونسار شدند و ملوک روی زمین مرعوب گشتند

اللغات عمو بفتح العین المهملة و ضم المیم من العمی نابینا شدن و صمو بفتح الصاد المهملة و ضم المیم المشددة من الصمم کر شدن الاعلان آشکار کردن البشایر جمع البشارت بمعنی مژده السمع بضم الیاء المثناة التحتانیه و فتح المیم من السمع شنیدن البارقة شمشیر و برق کما فی الصراح و فی القاموس البارقة السیوف الانذار ترسانیدن و تری فتحها التشم بضم التاء المثناة الفوقانیه و فتح الشین المعجمة من الشیم نگریستن الاخبال کالاخیار ن الاقوام جمع قوم بمعنی گروه الکاهن کسیکه آگاه کند مردمان را از مغیبات بتعلیم جنیان و دعوی علم غیب نماید دین کیش المعوج بضم المیم و سکون العین المهملة و فتح الواو و الجیم المشددة من الاعوجاج کج شدن لم یقم بفتح الیاء المثناة التحتانیه و بضم القاف من القیام بر پا ماندن و ثبات ورزیدن عاینوا من المعاینه دیدن الافق بضم الهمزة و سکون الفاء کناره آسمان الشهب بضم الشین المعجمة و الهاء جمع شهاب حصه آتش شعله نار المنقضة بضم المیم و سکون النون و فتح القاف و الضاد المعجمة المشددة من الانقضاض فرو افتادن الفضم بفتح المهملة و النون بیت

حَتّٰی غَدَا عَنْ طَرِیقِ الْوَحْیِ مُنْهَزِمٌ ۔ مِنَ الشَّیَاطِینِ یَقْفُو اِثْرَ مُنْهَزِمِ

ترجمه این شعله های آتش فرود آینده بودند تا غایتیکه بازگشت از آسمان گریزنده از جنیان در حالتیکه میرفت یکی در پی دیگرے گریزنده الحاصل از شدت رجم

ملایکه متعینین حراست وتتابع شهب بنحوی خلل در انتظام عالی جنیان مسترق السمع راه یافت که از غایت
حیرت وسرگشتگی ونهایت اضطراب وترسناکی یکی عقب دیگری میگریخت وراه آمد شد گم کرده بلا اختیار
هر یکی بالای دیگری می افتاد چنانچه از ابن عباس رض مروی است که شیاطین باراده دزدی احکام
الهی وجاسوسی اسرار عالم علوی بسوی آسمان صعود میکردند تا آن احکام واسرار را بمردم رسانند
واعمال ایشان را فاسد کنند وخود را نزد شان عالم الغیب وشریک تدبیرات الهیه وانمایند وازانها
نذور وذبایح برای خود ستانند پس تا تولد عیسی عم ملایکه متعینین حراست سوم حصه آسمان را
از انجه خود محفوظ کرده رجم شیاطین بشعله های آتشین مینمودند چون سرور عالم صلی الله علیه وسلم
متولد گردید تمام آسمان را حراست نمودند واز هر طرف شعله های نار بر سر آن اشرار که قصد استراق
اسرار بجهة اظهار آن بکهنه کفار داشتند میریزند واز جوسمار می گریزانند تا اینکه بعضی را آن شعله قتل میکند
وبعضی را میسوزانند وبعضی را [illegible] میرسانند کما فی المواهب وغیره وآنکه از ظاهر آیه کریمه ولقد زینا السماء
الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین معلوم میشود که از کواکب رجم شیاطین واقع میگردد صورتش
بعضی مفسرین چنین نوشته اند که فرشتگان از اشعه کواکب آتشی افروخته آنرا دنبال شیاطین
مسترق السمع می دوانند واز صعود باز میدارند **اللغات** عذا بمعنی رجع دا نظر کرده وحی آسمان اراده
که راه نزول احکام الهیه است الوحی سخن پوشیده وآن بر چهار قسم بوده اول خواب صادق که آنحضرت را در خواب معلوم میشد
همچنان بلا زیادة ونقصان بظهور میرسید دوم کلام الهی بواسطه ملک سوم بغیر واسطه ملک چهارم القاء حکمی در دل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وقت اجتهاد واحکام چنانچه آیه کریمه لتحکم بین الناس بما اراک الله ازان خبر میدهد المنهزم بکسر الزاء
المعجمه من الانهزام گریختن یعقو من القفو رفتن یکی عقب دیگری الاثر بکسر الهمزه وسکون المثلثه
از پی در آمدن یقال قفوت اثره ای ذهبت عقبه   کأنهم هربا ابطال ابرهة ::
او عسکر بالحصی من راحتیه رمی ::   نبذ به بعد تسبیح ببطنهما ::
نبذ المسبح من احشاء ملتقم ::   ترجمه گویا آن جنیان از روی گریختن حال امیر دان
لشکر ابرهه یا لشکری از کفار قریش بودند که سنگریزه ها از هر دو کف مبارک آنسرور بر ایشان لشکر انداخته شد
انداخته شدن آن سنگریزه ها بعد تسبیح کردن آن در درون دو کف آنحضرت مثل انداخته شدن یونس تسبیح گوا ست
از درون ماهی فرو برنده [illegible] الحاصل جنیان که از رجم ملایکه متعینین حراست از آسمان گریختند مشابه بودند در گریختن بلشکریان ابرهه که برای هدم خانه کعبه آمده بودند

وحق سبحانه بقدرت کامله خود جانوران کوچک ناتوان را بضعیف ترین سلاحها که سنگریزه های خورد باشد
بر آنها مسلط فرموده هلاک ساخت اگرچه شیاطین را بلشکر ابرهه وسنگریزه ها را بشهب مناسبتی است
لیکن چونکه ملایکه را با مرغان مشابهتی نبوده لهذا ازان ترقی کرده میگوید بلکه آن جنیان شبیه اند بلشکر
کفار بدر وحنین که از دست آنسرور سنگریزه های صغار رو بفرار نهادند ودرین تشبیه مناسبت ملایکه با آن سرور
وشهب با سنگریزه ها که خاصیت آتش داشتند وجنیان با لشکر کفار ظاهر است وبعد ازان میفرماید
که انداخته شدن آن سنگریزه ها که درون دو کف مبارک آنجناب تسبیح میکردند مشابه است با نداخته شدن
یونس تسبیح گو از درون ماهی وچونکه این هر دو فعل خارق عادت اند لهذا خالق اعجاز آفرین آنرا نسبت
بخود کرده میفرماید ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وفنبذناه بالعراء وهو سقیم پس چنانچه نبذ الهی
یونس عم را از شکم ماهی باعث رفاهیت وحسن حال وصلاح مال قوم او گردید همچنان رمی سنگریزه ها
بسوی فوج اعدا موجب نجات اهل اسلام از داهیه دهیای کفار وسبب مزید فرح وانقیاد مجاهدین اسلام گشت
اللغات الدب بفتحتین گریختن الابطال بفتح الهمزه وسکون الموحده جمع بطل جوانمرد ابرهه بفتح الهمزه
والراء والمهملة والهاء وسکون الموحده بن الاشرم الحبشی که از طرف نجاشی بادشاه حبش والی ملک یمن بود
چون آن مردم را دید که در موسم حج از اطراف وجوانب بلاد ورهها با متوجه مکه معظمه میشوند از کمال نخوت
کفر مقابله آن خانه در شهر صنعان از سنگ رخام بنا کرده در ودیوار آنرا بزر وجواهر مرصع ومزین ساخته
نامش القلیس نهاده طوائف مملکت خود را بطواف آنخانه تکلیف داد وآنصورت بر قریش وسایر ساکنین ملک
حجاز خیلی شاق آمد درین اثنا شخصی از بنی کنانه که بجاروب کشی وخدامت آنجا مامور بود شبی در آنخانه قضای
حاجت کرده فراری شد چون صبح تفحص کردند بتحقیق پیوست که مردی از ساکنان مکه این حرکت نموده ابرهه
بمشاهده آن حال خشمی عظیم در دل پیدا شد خواست که در عوض آن هتک حرمت خانه کعبه نماید ودر همین
اندیشه بود که قافله از ساکنان مکه متصل آنخانه فرود کش گردند وشب آتشیکه افروختند بسبب وزیدن باد تند
بآنخانه رسید وهمه زیب وزینت را تیره وتار ساخت مردم قافله ترسیده رو بگریز نهادند وبعد تحقیق معلوم شد
که اینحرکت هم از اهل مکه بوقوع آمده ابرهه در کمال غضب آمده با فوج بسیار ودوازده زنجیر فیل
که یکی ازان محمود نام داشت وقوی تر وکلان تر فیلان بود متوجه هدم خانه کعبه گشت چونکه در وادی محسر
که [illegible] کرده از مکه مختصر است رسیدند اهل مکه از ترس آن جبار رو بفرار نهادند مگر عبد المطلب تنها

در ملکه امیدوار مدد غیبی بود و تضرع و زاری بجناب کبریا مینمود که ناگاه مرغان سبز رنگ از جانب دریای شور
جوق جوق بهجوم آمده بجانب لشکر ابرهه متوجه شدند و هر مرغ از آن مرغان سه سنگ برابر دانهٔ ماش
یکی در منقار و دو در هر دو پنجه همراه داشت چون بمحاذی آن لشکر رسیدند آنها را سان شده گرفتند و دم
درپی هر گریزنده که می آمدند او را هلاک میساختند و خاصیت آن سنگریزها این بود که بر سر هر که
میرسید از مقعدش می برآمد و درونها همه سوخته میشد آخر تمام لشکر را با فیلان در میان پامال غضب
الٰهی ساختند مگر مردی از آنها نجات یافته باستعجال تمام متوجه جانب حبشه شد طائری بر سرش میرفت
تا اینکه او بمجلس نجاشی رسیده صورت واقعه تمام بیان ساخت ناگاه آن طایر سنگی بر سرش رها کرده
او را هم ملحق بیاران او ساخت و لفظ او و را و عسکر برای تردید است و امکان دارد که بمعنی بل بود و مراد
از عسکر لشکر کفار است روز جنگ حنین و قصه اش اینکه چون کفار یکبارگی حمله کرده تیر باران نمودند
و شیطان ندا کرد که رسول خدا کشته شد تفرقه در لشکر اسلام افتاد و همراه آنسرور صلی الله علیه وسلم
بجز معدودی چند از خواص اصحاب نماندند پس عباس رض که بلند آواز بود بحکم آنسرور صحابه متفرقین را
خواند فی الحال همه از اطراف و جوانب بر لشکر کفار ریختند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدری سنگ ریزه
بدست مبارک گرفته شاهت الوجوه گویان بسوی لشکر کافران انداخت پس باقی نماند هیچ مشرکی
مگر اینکه در چشمان و هر دو سوراخ بینی او سنگریزه رسیده آخر بمجرد وقوع آن فوج اعدا شکست
فاحش خورده بعضی رو بفرار نهادند و بعضی بقتل و اسیر در آمدند و جماعتیکه در لشکر هوازن بودند چنین
نقل کردند که چون آن سرور سنگریزها بجانب ما انداخت بچشمان هر یکی از ما سنگریزه رسید آتشی
در دلهای ما افتاد و هیبتی بر ما مستولی گردید و روز جنگ بدر هم چنین التقاء صفوف و گرمی هنگامهٔ جنگ
آنجناب مشتی از خاک و سنگریزه بر فوج کفره افگندند هیچکس از آنها نمانده که در چشم او نا افتاده باشد
کما رواه البخاری لکن انداختن آن بدو دست و تسبیح کردن آن سنگریزه ها در کف مبارک در این
هر دو غزوه از روایتی بثبوت نرسیده اگرچه در مقام دیگر منقول است از انس بن مالک رض که روزی
تسبیح کردند سنگریزه ها در دست شریف آنسرور چنانچه ما شنیدیم تسبیح آنها کما فی الشفاء وغیره و در شرح
خلیل مذکور است که شاید آنسرور یکبار بدستی و بار دیگر از دست دیگر انداخته باشد یا بدستی گرفته از دست
دیگر افگنده و این از خصائص آنحضرت بود که هر سنگریزه که بدست مبارک میرسید تسبیح گفتی و شارح جندی

بغیر

بغیر تصحیح نقل از کتابی گفته که آنجناب روز بدر سنگریزه های وادی از علی کرم الله وجهه طلبیدند
بمجرد دیکه در دست مبارک رسیدند تسبیح گفتند و در شرح محمود مسطور است که بمقتضای وان من شیء الا یسبح
بحمده تسبیح کردن سنگریزه ها لا سیما وقتیکه در کف آن سرور بود بعید نیست اما استماع آن از گوش
عارفی باید که جرعه نوش جام محمدی باشد شیخ ابوعثمان مغربی میفرماید که تمام مکونات باختلاف لغات
تسبیح الٰهی میگویند لکن آن را بجز عالم ربانی که گوش دلش کشاده است نمی شنود و شیخ اکبر رض در فتوحات
فرموده که ما شنیدیم از سنگی که بزبان قال ذکر لا اله الا الله میگفت و هر ذره را از ذرات موجودات
زبانی است که بدان تسبیح حق جل مجده میکنند و ازین است که بزبان حصاة در دست مبارک سرور عالم
صلی الله علیه وسلم تسبیح میگفت الحصی بفتح الحاء و الصاد المهملتین سنگریزه الراحة کف دست رمی بضم
الراء المهملة و کسر المیم و سکون الیاء المثناة التحتانیة لضرورة الشعر من الرمی انداختن النبذ بفتح النون
و سکون الموحدة و بالذال المعجمة انداختن التسبیح تنزیه از نقایص و عیوب و مراد از تسبیح یونس علیه السلام است
که چون او را حق سبحانه برای هدایت اهل نینوی که از بلاد موصل است مبعوث ساخت او تا مدت مدید
آنها را بدین موسی عم دعوت کرد هیچ فائده بران مترتب نشد و همچنان بر کفر و ضلالت اصرار نمودند
و او را اذیت ما لا یطاق دادند آخر وی عم تنگ آمده در حق شان دعا بحلول عذاب کرد و بعد مشاهدهٔ
آثار اجابت قوم را از آن مطلع ساخته از شهر با اهل و عیال خود بدر رفت حق جل مجده قدری از سموم
دوزخ بسوی شان متوجه ساخت اهالی شهر معاینهٔ آن هراسیمه و متحیر گشته از افعال خود ها نادم و پشیمان
شده هرچند که یونس عم را طلبیدند تا بوی ایمان آرند نیافتند آخر همه ها در جای مجتمع گشته بتضرع و زاری
و گریه و بیقراری در جناب باری جلت قدرته اشتغال نمودند و سر بسجود نهاده عرض کردند که بار خدایا
از کفر توبه کردیم و بسخن یونس عم که فرستادهٔ تو بود ایمان آوردیم حق سبحانه وقت عصر دهم محرم
عذاب از ایشان مرفوع ساخت همه خوشوقت شده داخل شهر گردیده هرکاره ها جابجا روانه کردند
تا خبری از یونس عم آرند و چونکه وی عم را خبر رفع عذاب از قوم بیشتر رسیده بود بتصور اینکه اگر
بشهر روم مرا تکذیب کنند از کمال تنگدلی بی انتظار وحی متوجه ملک روم شده مورد عذاب الٰهی گشت
پس اول رفیقان و نوکران از وی جدا شدند بعد از آن زن و دو فرزند که باقی بودند هم با او نماندند
آنحضرت تن تنها بر لب دریای روم رسیده دید که جهازی مستعد روانگی است بران سوار شده روانه شد

ناگاه بادی تند پرہول برخاست و موجہای سخت آمدن گرفت و جہاز از رفتن بند شد ناخدا گفت
من تجربہ کردہ ام اگر بندۂ از خداوند خود گریختہ بر کشتی نشیند ہمچنین رو میدہد معلوم نیست کہ در ینجا
آن کدام است یونس عم گفت کہ آن منم مرا دست و پا بستہ بدریا اندازید تا تمام مردم نجات یابند
ناخدا و دیگر کسان ابای شدید کردہ بقرعہ انداختن مستعد شدند سہ بار کہ قرعہ انداختند بنام یونس عم
افتاد ناچار آنجناب را بدریا انداختند و جہاز روان شد اتفاقاً یک ماہی کلان کہ منتظر لقمہ بود بمجرد یکہ او
بدریا افتاد ماہی ا. را لقمہ کرد بوی حکم الہی رسید کہ این را طعمۂ تو نساختہ ام بلکہ شکم ترا زندان او گردانیدہ ام
باید کہ او را کما ینبغی محافظت کنی ماہی آنحضرت را در شکم خود گرفتہ سیر میکرد تا اینکہ از دریای روم در بطایح
رسید و از انجا بدجلہ افتاد و بعد چہل روز بحکم قادر متعال بر کنار شامی دجلہ انداخت و یونس عم تمام ایام
در شکم ماہی تسبیح لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین میگفت و چونکہ بدن مبارکش بسبب
گرمی شکم ماہی نرم شدہ بود و طاقت آن نداشت کہ مگس بالای آن نشیند و قدرت بر خاستن
نبودہ کہ تلاش قوت نماید حق سبحانہ درخت کدو رویانید کہ برگہایش بمنزلہ پوشش شدند و مادہ آہو را
برای شیر دادن متعین ساخت و بعد چند مدت چون قوت تمام پیدا شد و فراغ و بعد از آن صحالی بحکم الہی باز بسوی شہر نینوی رفتند و تعلیم اہالی آن
مامور گردید در اثنای راہ از زن و فرزند اطلاع یافت و بعد سالہا بسر حد ملک بادشاہ و اہل شہر خبر تشریف آوری وی شنیدہ از چند
منزل استقبال نمودہ بکمال تعظیم و تکریم بشہر آوردند و مدت دراز در اتباع و انقیاد وی گذرانیدند تا اینکہ وی ہمانجا وفات یافت الملقم بکسر القاف بر الالتقام فرو بردن
جاءت لدعوتہ الاشجار ساجدۃ ۝ تمشی الیہ علی ساق بلا
قدم ۝ کانما سطرت سطرا لما کتبت ۝ فروعہا من بدیع الخط فی اللقم ترجمہ آمدند وقت خواندن
آنسرور درختان سجدہ کنان و رفتند بسوی وی صلی اللہ علیہ وسلم بر تنۂ خود بابدون قدم گویا کہ خط
مستقیم کشیدند درختان وقتیکہ نوشتند شاخہای آن خطی نو پیدا در وسط راہ ملا محمود در شرح خود
گفتہ کہ این اشارہ ہست بسوی حکایتیکہ مروی است از ثقات کہ بر زمین نقش لا الہ الا اللہ محمد
رسول اللہ پیدا شدہ بود واللہ تعالی اعلم بالصواب **الحاصل** درختان بدعوت آنجناب زمین را شگافتہ
افتان و خیزان حاضر شدہ ادای شہادت رسالت کردند و ہمچنان راست آمدند کہ گویا خطی مستقیم
بطرز عجیب در اثنای راہ از شاخہای خود بر زمین کشیدند چنانچہ حاکم در مستدرک از ابن عمر رض آوردہ
کہ گفت روزی در حالت سفر بادیہ نشینی بحضور آنسرور آمد آنجناب او را دعوت اسلام کرد او طالب معجزہ شد

آنحضرت خواند درختی را از درختان وادی پس آن درخت زمین را شگافتہ بکمال ادب و راستی آمدہ بحضور
ایستاد و بعد ادای سلام سہ بار کلمۂ شہادت گفت و باز بحکم والا بسوی نشست خود رجوع کرد و ہمچنین از ابن
عباس رض و بریدہ اسلمی رض نیز مروی است و عبد اللہ بن مسعود رض گفتہ کہ جنیان از آنحضرت معجزہ طلبیدند
پس خواند آنحضرت درختی را از درختان وادی تا اینکہ آمدہ بکمال ادب ایستاد و شہادت بصدق نبوتش داد
و دارمی از انس بن مالک رض روایت کردہ کہ روز جنگ احد جبرئیل عم نظر کردہ درختی و گفت یا محمد آن
این را تا شہادت رسالت تو دہد پس خواند آنسرور آن درخت را تا اینکہ زمین را شگافتہ بارگی رسیدہ
آمدہ ایستاد و بعد ادای شہادت رخصت انصراف یافتہ بجای خود رفت و از جابر بن عبد اللہ و اسامہ بن زید
رض مروی است کہ در بعض غزوہ یا آنحضرت برای قضای حاجت رفت و ندید چیزی را کہ بدان استتار
فرماید پس خواند درختان وادی را تا اینکہ دو درخت آمدہ بایکدیگر ملصق شدند و آنجناب میان آن نشست
و بعد از فراغ اشارت کرد کہ بجای خود بروید برفتند نخل کہ بود کش بزمین سخت پای ۝ جست بفرمودہ از سر
زجای ۝ کرد بہر سو کہ تو خواندی خرام ۝ ساخت بہر جا کہ تو گفتی مقام ۝ و این معجزہ مشتمل است بر چند
معجزہ اول فہم خطاب دوم مشی مثل انسان سوم ادای شہادت بلسان فقال سبحان اللہ و تعالی کہ
حال اشجار کہ شعوری بمنافع و مضار ندارند بحضور پیغمبر جلیل القدر این باشد وای صد وای بر حال
کسانیکہ با وجود عقل و ہوش و چشم و گوش در ضلالت و بطالت گرفتار مانند و اصلا رو بدرگاہ
عالم پناہ سید الابرار نارند و اوامر و نواہی او را بمقدار جوی نشمارند اللغات الدعوۃ بفتح الدال
المہملہ خواندن الاشجار جمع شجر و آن درختی را گویند کہ تنہ دارد تمشی من المشی رفتن الساق
اینجا بمعنی تنۂ درخت است السطر بفتحتین صف زدن و خط راست کشیدن کما فی الصحاح الفروع
جمع فرع شاخ البدیع چیزی نو پیدا اللقم بفتحتین وسط طریق یا بکسر لام و فتح قاف دار نسخہ قلم نوشتہ شدہ مثل الغمامۃ ای سار سائرہ
تقیہ حر وطیس للہجیر حمی ترجمہ آمدن اشجار مانند ابر پارہ ایست سیر کنندہ بہر جا کہ آنسرور
سیر میکرد در حالتیکہ نگاہ میداشت این ابر آنحضرت را از گرمی تنور ہوا کہ ہنگام نیمروز بسیار گرم
میباشد **الحاصل** آمدن اشجار و اعجاز مانند ابر پارہ ایست کہ آنحضرت را از تابش آفتاب وقت
سیر نگاہ میداشت و ہمچو سائبان بر سر مبارک سایہ میکرد چنانچہ سیوطی رح در خصایص آوردہ کہ ابر
سایہ مینمود بر سر آنسرور وقت سیر در گرمی آفتاب و ہمچنین میل میکردند بسوی سواری آنحضرت

شاخهای درخت چون نزدیک آن میشد و ابو نعیم از ابن عباس رض روایت کرده که حلیمه مرضعهٔ آنجناب
نمیخواست که او را از خود جدا سازد روزی با خواهر رضاعی خود هنگام نصف النهار بسوی صحرا بیرون
آمد حلیمه برای طلب آنحضرت رفته از دختر گفت که چرا او را درین گرما بیرون آوردی او گفت که ای
مادر برادرم از گرمی آفتاب محفوظ است دیدم ابر پاره را که بر سرش همچو سایبان بود وقت استادنش
می استاد و حین سیر سایر میشد و از بیهقی مروی است که چون آنسرور با ابو طالب بسوی شام
سفر کرده بشهر بصری رسید بحیرا راهب از صومعهٔ خود دید که ابر پاره بر سر قافلهٔ قریش سایه افگنده همراه
شان می آید پس آنجماعت سبقت کرده در سایهٔ درختیکه قریب صومعه بود فرود آمدند و آنحضرت در
سایه جائی نیافته در آفتاب نشست پس میل کردند شاخهای درخت بسوی آنجناب و بر سرش
سایه افگندند و ابر بر بالای درخت آمده استاد و بحیرا که از علمای نصاری بوده و در توریة و انجیل و دیگر
کتب سماویه علامات پیغمبر آخر الزمان خوانده بود بمشاهدهٔ اینحال متحیر شده قریش را ضیافت کرده
بصومعه طلبید ابو طالب آنحضرت را برای محافظت سامان گذاشته با جماعت آمد بحیرا دید که ابر پاره همانجا
بر سر آنحضرت استاده است پس طلب کرد آنجناب را و دید که ابر بر سر مبارکش سایه کرده می آمد و بر هر شجر
و حجر که عبور کرده ازان آواز السلام علیک یا رسول الله می آمد پس بترحیب پیش آمده استفسار
احوال کرده میان دو شانهٔ مبارک مهر نبوت دیده بوسید و مشرف بایمان شده بابی طالب وصیت کرد
که این فرزند را بشام مبر که یهود و نصاری دشمن او یند و این پیغمبر آخر الزمان است که موسی و عیسی
عم بظهور وی بشارت داده اند و دین او ناسخ همه ادیان خواهد بود ابو طالب آنسرور را با جماعتی بمکه باز گردانید **اللغات**
الغمامه بفتح الغین المعجمه ابر سار من السیر رفتن تقیه من الوقایة نگاه داشتن الحر بفتح الحاء و تشدید
الراء المهملتین گرمی الوطیس بفتح الواو و کسر الطاء المهملة تنور گرم الهجیر بفتح الهاء و کسر الجیم نصف نهار
که وقت اشتداد حرارت است حمی بفتح الحاء المهملة و کسر المیم و سکون الیاء المثناة التحتانیه لفوره
الشعر من الحمی سخت گرم شدن اَقسَمتُ بِالقَمَرِ المُنشَقِّ اِنَّ لَهُ مِن قَلبِهِ
نِسبَةً مَبرُورَةَ القَسَمِ ترجمه سوگند میخورم بقمر شگافته شده که تحقیق آنرا از دل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ارتباطی است که راست کرده شد قسم بآن ارتباط الحاصل سوگند میخورم بماه که
انشقاق آن بانگشت مبارک آنسرور واقع شده که آن قمر منشق را مناسبتی است خاص با دل مقدس آنحضرت

هر که میان مناسبة سوگند خور را است گو باشد و آن نسبت بچند وجه متحقق هست اول در انشقاق
و التیام که بیانش عنقریب می آید دوم در صفا و نزاهت و اشراق سوم در افاضه باسافل
و استفاضه از عالی پس چنانکه قلب شریف استفاضهٔ انوار و اسرار از ذات ذو الجلال کرده
بر قلوب مظاهر افاضهٔ نور هدایت میفرماید همچنان قمر از آفتاب استفاضهٔ نور نموده شب تیره و تار را
ضیائی می بخشد چهارم تدرج در ترقی بذروهٔ کمالات پنجم سرعة در قطع منازل و مقامات و قسم بغیر
حق سبحانه اگرچه جایز است کما فی البحر شرح الکنز و الکافی اما ایفای آن واجب نیست و حنث موجب
اثم و کفاره نمیشود بلکه بمنزلهٔ حروف موکده است که فایدهٔ تحقق و ثبوت می بخشد بخلاف قسم بحق
عز و جل که حنث آن مستوجب کفاره و اثم است و معجزهٔ شق قمر را جمع کثیر از صحابه روایت کرده اند
و علامه سبکی در شرح مختصر الاصول گفته که حدیث انشقاق متواتر المعنی است و در کتب صحاح
بطرق متعدده مروی شده که شک و شبهه را در ان اصلا دخل نیست و مفسران اجماع دارند که در آیهٔ
کریمه اقتربت الساعة و انشق القمر همین انشقاق مراد است بدلیل و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا
سحر مستمر و در صحیحین مروی است از عبد الله بن مسعود رض در مکه ابو جهل و دیگر کافران قریش
از رسول خدا صلی الله علیه وسلم این معجزه طلب کردند پس بمجرد یکه آنحضرت بسوی قمر اشاره
بانگشت مبارک کرد دو پاره گردید و دیدند جبل حراء را در میان آن و گفتند کافران بمشاهدهٔ آن که
تا حال سحر محمد بر زمین بود الحال بآسمان هم محیط شد و سحر مستمر گردید و بعضی متقلدان فلاسفه که قلب
شان منور بنور ایمان نیست در خرق و التیام اجرام سماویه کلامی دارند و نمیدانند که چنانکه حق جل
مجده بقدرت کاملهٔ خود آنرا پیدا کرده و بی ستون قیام بخشیده بر نفس خود دایر ساخت همچنان
قدرت خرق و التیام آن نیز دارد و آنکه ملاحده میگویند که اگر این معجزه واقع شدی همه خواص و عوام
دیدندی و ارباب تواریخ بتواتر نقل کردندی جوابش اینکه آن در شب از یک لحظه بیش نبود
و آن وقت وقت خواب است علاوه اینکه مشاهدهٔ آن نمیشد دیگر کسانی را که متصدی رویة
باشند و مستبعد است که همه نظر بر قمر دوزند و نیز تواند که قمر دران شب در بعضی منازل باشد
که به بعضی ظاهر شده و بعضی را ظاهر نگردیده چنانچه خسوف را بعضی از اهل بلاد می یابند و بعضی
نمی یابند یا اینکه در روایات آمده که مسافران از نواح که در آن زمان رسیدند بدیشان خبر دادند

و بساوی حاکم ملیبار چون خبر این معجزه زبانی بعضی تجار عرب بار سید اگفت که اگر در دفتر روزنامچه آبائی
من اینخاود نوشته باشند تصدیق نبوت کرده ایمان آرم چون آنرا برآورده ملاحظه کردند نوشته بود
که فلان تاریخ بعضی معتبرین اهل ملیبار ماهتاب را دو پاره دیدند بمجرد معاینهٔ آن مشرف بایمانی شد
و شق قلب آنسرور صلی الله علیه وسلم سه بار واقع شد اول در عمر شش سالگی که جماعتی از محدثین آنرا
نقل کرده اند ابن عساکر از حدیث شداد بن اوس رض آورده که فرمود رسول خدا علیه الصلوٰة والسلام
بودم با همسالان خود از کودکان در وادی ناگاه سه کس که در دست یکی ابریق نقره پر از برف و در
دست دیگر طشتی از زمرد بوده نمودار شدند بمجرد دیکه مرا اگرفتند طفلان گریختند پس یکی از ان مرا بر زمین
خوابانیده از مابین مفرق صدر تا منتهای عانه شگافته احشاء شکم بیرون آورده بآن برف شسته بجای
آن نهاد و دیگری سینه چاک ساخته دست خود را در جوف انداخته قلب را بیرون آورده از وی مضغه سیاه
برآورده بر زمین انداخته گفت که این نصیب شیطان است و آنرا بچیزی پر ساخته بر ان مهر
از خاتم نور کرده بمقامش آن نهاد و پس مملو شد دل من از نور نبوت و حکمت و هنوز سرور دو خنکی آن در
عروق و مفاصل خود می یابم و انس بن مالک رض میگوید که دیدم بر سینه و شکم مبارک آنسرور در
نقش و نشان آن التیام مثل خط در از باریک و در ین شق حکمت این است که آنسرور از
سن صبا موصوف باوصاف کمال و معصوم از وساوس شیطان دوم حین قریب زمان بعثت
که شیخ ابو نعیم در دلایل نقل کرده و در ین شق حکمت زیادت کرامت است تا دل اطهر استاد تعلق
با سوی الله ظاهر گردد و قوی شود در تحمل اثقال وحی سوم در شب معراج که در صحیحین مرویست
تا دل اقدس قوت سیر عالم ملکوت بهم رساند و طاقت معاینهٔ تجلیات مدهشه و انوار متلالیه پیدا کند
و لهذا چونکه این آراستگی بموسی علیه السلام میسر نشد رویت حق جل مجده حاصل نگردید موسی سفری
جز حرم طور نکرد و عیسی سفری کرد ولی دور نکرد قربان مسافری که در خلوت عرش با کفش
و عصا رفت کسی شور نکرد اللمعات اطلاق قمر بفتحتین بر ماه از شب چهاردهم تا آخر شهر است و تا سه شب
آنرا هلال میگویند المنشق بضم المیم و سکون النون و فتح الشین المعجمه و تشدید القاف من الانشقاق
شگافته شدن الضبة بکسر النون میوند المبرورة من البر راست شدن القسم بفتحتین سوگند
وما حوى الغار من خير ومن كرم + وكل طرف من الكفار عنه عمي + فالصدق في الغار

والصدیق

والصديق لم يرما وهم يقولون ما بالغار من ارم + ظنوا الحمام وظنوا العنكبوت على
خير البرية لم تنسج ولم تحم **ترجمه** سوگند میخورم بانچه که آنرا غار فراهم آورده از خیر و کرم
در حالتیکه هر چشمی از کافران از ان نابینا بود پس صدق و صدیق در غار انس نگرفتند بچیزی
بغیر خدا و کافران گفتند که در غار هیچ کسی نیست و سبب ندیدن این بود که گمان کردند کبوتر را
و گمان بردند عنکبوت را که عنکبوت بر بهترین مخلوقات نه تنیده و کبوتر گرد وی نگشته الحاصل
سوگند میخورم بذات بابرکت سرور انبیا صاحب خیر و کرم شفیع الامم جمیل الشیم که بحکم خدا در غار جبل ثور اوان هجرت از مکهٔ
معظمه در آمده و کافران با وجود دیدن دیگر اشیا از معاینهٔ وی نابینا شدند و او را که در عصمت الهی
بوده دیدن نتوانستند پس آنسرور که منبع صدق و راستی است و صدیق که بتوش بدون طلب
معجزه تصدیق کرد قلب خود را بچیزی متعلق نساختند سوای خدا و انس نگرفتند بگوشهٔ از غار بخوف
اعدا بلکه آنچنان علانیه در غار بودند که اگر کفار بسوی قدمهای خود دیدندی نظر ایشان افتادی لکن
چونکه حق سبحانه حافظ و ناصر حبیب خود است بصر آن بی بصران را از دیدن شان باز داشت
چنانچه آن فجار بر در غار مقابل آنسرور و مصاحب جانی شان وی استاده میگفتند که درینجا کسی نظر نمی آید
از انکه کبوتران در خستان درین غار بیضه ها نهاده اند و عنکبوت بر ان تارها تنیده اگر کسی در آمدی
البته آن بیضه ها شکستی و تارها گسستی و این هجرت و اختفا محض برای اظهار بعضی معجزات و تحصیل برخی
از کمالات بوده و الا چه امکان داشت که آن سید الابرار محبوب قادر مختار از غیر وی جل مجده خایف
و ترسناک گردیده بر سبیل اختفا هجرت نماید و چونکه اعتماد کلی بر حفظ و حمایت الهی و اطمینان قلب
کماهی داشت بنا بر ان هرگز بفکر حال خود نپرداخت و خود را مخفی
از نظر آن اشرار نساخت بلکه چون صدیق گفت که اینها ما را می بینند فرمود چه خیال میکنی مغفرت را
در حق آن دو کس که حق سبحانه ثالث ایشان است پس ناظم رح بلفظ لم یرما بدین معنی اشاره میکند
و قضیهٔ هجرت آنیست که چون بعد اسلام گروهی از قبیلهٔ خزرج ساکنین مدینه و توجه شان بدیار خود
بعضی صحابه عظام را مثل عمر بن الخطاب رض و حمزه بن عبد المطلب و عثمان رض و طلحه رض و زید بن حارثه
و عمار و ابن مسعود رض و بلال رض و غیرهم رض اجازت هجرت بسوی مدینه داده خود منتظر حکم الهی بود
بجز امیر المومنین ابو بکر صدیق و مرتضی علی کرم الله کسی از اعیان صحابه رض در مکه معظمه با آن سرور صلی الله علیه وسلم نماند مشرکان مبادی

ترقی و کمال و اسباب انتظام مصالح احوال احساس کرده از ارتحال صحابه بجانب مدینه استدلال کردند که
آنحضرت صلعم نیز عنقریب ازینجا خواهد بر آمد بنابران روی مشاورت و عناد در امضای مهم شر و فساد
آوردند و سرگروه آن ملاعین دران ایام ابوجهل لعین بود و شیاطین دیگر باوی یار شدند
و ابلیس تلبیس نیز بصورت پیر نجدی آمده شریک حال شان گردید بعضی مصلحت در اخراج
دیدند و بعضی در حبس و سجن و بعضی در قتل و هلاک و ابوجهل گفت پنجکس از پنج قبیله پیدا باید کرد
تا یکبارگی شمشیرها زنند بنی هاشم را مطلب قصاص از قبایل متفرقه دشوار خواهد شد پس پیر نجدی
آنهمه آرا را سخیف پنداشته رای ابوجهل را پسندید درین اثنا جبرئیل عم آنحضرت را از خیال آگاه
کرده فرمان هجرت رسانید آنسرور اراده بر آمدن ازانجا نموده علی کرم الله وجهه را فرمود که امشب در
خوابگاه من خواب کن تا مشرکان در مقام اشتباه در آمده از حقیقت حال آگاه نشوند و اصل
باعث بر گذاشتن علی رد ودائع کفار قریش بود که باعتقاد امانت و دیانت پیش آن جناب
میگذاشتند پس خواب کرد علی ع در خوابگاه مبارک و پوشید خود را در چادر خاص وی و آنسرور در را
بر بسته پیچیده از درون خانه بر آمده یسین را تا فهم لا یبصرون خوانده کفی از خاک بر روی مشرکان انداخت
و از پیش ایشان علانیه مرور فرمود و گویند که آن خاک بر سر هر کسیکه رسیده روز بدر مقتول گردید ه
قبضهٔ ریگی که فشاندی ز کف ؛ شد بصر بی بصرانش هدف ؛ سرمه صفت نور بصر را کفیل ؛ بود که شد
در نظر خصم میل ؛ همدرین اثنا شخصی بر جماعهٔ کفار نگونسار آمده گفت که اینجا چه استاده اید محمد از پیش
شما رفت ابوجهل و کافهٔ مشرکان خاک ندامت بر سر بیختند وقت صباح علی رض را دیده گفتند که صاحب تو
کجاست او گفت الله اعلم بحال رسوله پس آنحضرت بخانهٔ ابوبکر صدیق رض آمد و از ایام هجرت خبر داد
و بمصاحبت او درین سفر مبشر نمود ابوبکر صدیق رض از شادی در گریه شده دو شتر را که از مدتی پرورده بود
پیش آورد آنجناب یکی را که جدعا نام داشت برای خود پسندید و عبد الله بن اریقط را که در کار
بدرقگی ماهر و بحفظ اسرار مشهور بود اجیر گرفته بست و هفتم صفر روز دوشنبه شبا شب از راه
دریچهٔ که در نشیب خانهٔ ابوبکر رض بود بسوی غار جبل ثور روان شد چون بدر غار رسیدند نخست ابوبکر رض
اندرون آن در آمده سوراخها را بپاره های چادر خود مسدود ساخته آنسرور را در غار در آورده در سوراخی
که باقی مانده بود پای خود انداخته نشست و آنجناب سر بر زانوی او نهاده بخواب رفت مار پای او را

میگزید او بلحاظ اینکه مبادا آنحضرت صلعم از خواب بیدار گردد هیچ جنبشی نمیکرد آخر از کمال بیتابی
که داشت اشک وی بر روی شریف چکیده او بیدار شده استفسار حال فرمود ابوبکر رض از گزیدن مار
مطلع ساخت آنحضرت صلعم دست مبارک بر جای گزیدگی فرود آورده آب دهن بران مالیده فی الفور
الم آن مندفع گردید و بعد در آمدن در غار حق سبحانه درختهای مغیلان بر در غار رویانیده جفتی از
کبوتران وحشی فرستاد تا آنجا آشیانه سازند و همان شب بیضه نهند و عنکبوت را فرمود که بران تارها
تنند و در مواهب از مستدرک آورده که کبوتران حرم از نسل آن جفت کبوتراند که ببرکت دعای
آنحضرت صلعم تا روز قیامت از اصطیاد و استهلاک محفوظ خواهند بود و در حدیث از کشتن عنکبوت
نهی آمده پس کافران بمعاینهٔ آن گفتند که اگر کسی درین غار آمدی بیضهٔ کبوتر شکستی و خانهٔ عنکبوت
ویران گشتی و این درختان پیش از زمان محمد اینجا رسته اند و باوجود آن حزم داشتند که آن
سرور درین غار هست و ازینجا بگذشتند پس بعد مکث در غار تا سه شب عبد الله اجیر هر دو شتر را
بر در غار آورد و عامر بن فهیره مولی ابوبکر رض نیز آمد آنجناب بر جدعا سوار شده ابوبکر رض را ردیف ساخته
و عبد الله و عامر بر شتری دیگر سوار شده راه سواحل پیش گرفتند و بروز دوشنبه دوازدهم ماه
ربیع الاول در حوالی مدینهٔ طیبه رسیدند انصار جان نثار که چشم براه بودند پیش آمده بانفس
خودها خطاب کرده مضمون این اشعار سرائیدند ه اینجا بیا که مهبط اسرار ایزدی است ؛ اینجا
بیا که مشرق نور محمدی است ؛ اینجا بیا که نور یقین جلوه میکند ؛ خوش وقت آنکسی که بدین نور مهتدی است
اینجا نزول مائدهٔ عیش دایم است ؛ اینجا وصول فائدهٔ فیض سرمدی است ؛ ای در حجاب ظلمت
شک اینطرف بیا ؛ تا بنگری بچشم که دین دین احمدی است ؛ تا اینکه اول نزول برکت
شمول در منازل بنی عمرو بن عوف واقعشد بعد ازان روز جمعه ازانجا رخت رحلت بر بسته
در باطن مدینه بخانهٔ ابو ایوب انصاری نزول اجلال فرمود و در اثنای راه بسا معجزات بوقوع
آمدند که در کتب حدیث بتفصیل مذکور اند و آیین آشیانه ساختن کبوتران و تنیدن عنکبوت
اشد و اقوی است در حفظ الهی از تجسس و تحفظ بحصون عالی فرسای مضاعف چنانچه ناظم در ابیات تالیه میگوید اللغات
حوّ بفتح الحاء المهملة والواو المشددة الحمامة فراهم آوردن غار شگاف کوه و مراد ازان جبل ثور هست که قریب بمکه معظمه
واقعشده الطرف بفتح الطاء و سکون الراء المهملتین چشم کما فی الصحاح عمی بفتح العین المهملة

وکسر المیم وسکون الیاء المثناة التحتانیه لضرورة الشعر من العمی نابینا شدن الصدق راستی
وآن از اسماء آنسرورست صلی الله علیه وسلم که از کمال صدق گویا عین آن گشته کمانی المواهب
والصدیق بکسر الصاد والدال المشدده المهملتین کثیر الصدق صیغهٔ مبالغه لقب امیر المومنین ابوبکر
بن ابی قحافه ست رضی الله عنهما صاحب صواعق محرقه از حکیم بن سعد آورده که گفت شنیدم از علی کرم الله وجهه
که قسمیه میفرمود که این لقب وی از آسمان نازل شده لم یریما در اشتقاق این لفظ اختلاف است
بعضی براء مهمله مکسوره مشتق از ریم اجوف یائی بمعنی از جای خود فرا رفتن میگیرند بعضی بر دو جای
خود فرا نرفتند و ثابت قدم ماندند لکن درینصورت لم یریما بر وزن لم یبیعا می باید و هیچ قاعده مقتضی
حذف یا نیست بعضی لم یریا بضم الیاء المثناة التحتانیه وفتح الراء المهمله خوانده مشتق از روم اجوف
واوی بمعنی طلب کردن میگویند و درینصورت نیز می باید که لم یروما مثل لم ینالا باشد از انکه
برای حذف الف وجهی نیست شراح قصیده لم یریا بصیغه مجهول من الرویة بمعنی دیدن میخوانند این
خلاف روایه ست از ناظم رح وصواب نیست که لم یریا بفتح الیاء المثناة التحتانیه والراء المهمله مشتق
از ریم مکسوره الهمزه باشد و آن در قاموس بمعنی انس گرفتن آمده و اصلش لم یریا بود که بقاعده
یسل همزه محذوف شده الارم بفتح الهمزه وکسر الراء المهمله بمعنی هیچ یکی الحمام بفتح الحاء المهمله
وتخفیف المیم کبوتر العنکبوت بفتح العین المهمله جانوری است که بر سقف خانها تار می تند و آنرا
در فارسی تارتنه میگویند لم تنسج بفتح التاء المثناة الفوقانیه وسکون النون وضم السین وکسر یا
من النسج بافتن لم تحم بضم الحاء المهمله الحوم گرد چیزی گردیدن وَقَایَةُ اللّٰهِ اَغْنَتْ مِنْ
مُضَاعَفَةٍ ۔ مِنَ الدُّرُوْعِ وَعَنْ عَالٍ مِنَ الْاُطُمِ ؛ ترجمه محافظت الهی بی نیاز
گردانید از زره های دو کان حلقه بافته شده و از قلعه های بلند سنگین الحاصل آنسرور برای
دفع شر اعدا محتاج بپوشیدن زره یا در آمدن در حصار قلعه های سنگین نیست بلکه حق سبحانه اورا
بتار عنکبوت که اوهن البیوت است از کید دشمنان نگاهداشت شیخ عارف عبد الحق دهلوی رح میگوید
که چون باراده زیارت جبل ثور رفته بر در غار رسیدم بی اختیار این خیال گریبان حال گرفت که سبحان الله
وقتی بود که آن سید البشر را بر دوش معلی برای ارادت آیات کبری بر دند و یکروز این است که بر طریق
حشرات زمین در غار در آورده شد مقارن این خیال الهام شد که در شهود ذات تفاوت نبود تفاوت در شهود

صفات میباشد و شهود ذات یکی ست هر جا که بود اللغات الوقایه بکسر الواو نگاهداشتن اغنت بناء الف مفتوحه
من الاغناء بی نیاز گردانیدن المضاعفه بفتح العین المهمله حلقه بر حلقه بافتن زره یا یکی را
بالای دیگری پوشیدن الدروع بفتحتین جمع درع بمعنی زره الاطم بضمتین حصار سنگین
مَا سَامَنِی الدَّهْرُ ضَیْمًا وَّاسْتَجَرْتُ بِهٖ ۔ اِلَّا وَنِلْتُ جِوَارًا مِّنْهُ لَمْ یُضَمِ ؛
ترجمه اذیت نرسانید مرا زمانه از روی ستم و طلب امان نکردم از آنسرور مگر اینکه یافتم امان کثیر
از وی که بسبب آن هرگز جور و ستم کرده نشود بر من الحاصل هیچ مکروهی از مکاره روزگار
و هیچ مصیبتی از مصایب زمانه غدار بمن نرسد و قتیکه التجا و استغاثه بدرگاه عالم پناه سرور عالم
صلی الله علیه وسلم کنم و کشف اندوه و غم از حضرت ذو الجلال بتوسل او خواهم و استعانت و استمداد
بانجناب در حالت حیات و در عالم برزخ و عرصات قیامت با خبار صحیحه و آثار صریحه ثابت و محقق است
اما در حالت حیات مشهور و معروف است چنانچه ترمذی روایه کرده که مردی ضریر البصر آمده
عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که حق سبحانه چشم من بینا کند آنحضرت فرمود که وضو کرده این دعا
بخوان اللّٰهم انی اسئلک واتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی
حاجتی لتقضی لی اللّٰهم شفعه فی او همچنان کرد پس الله تعالی او را عافیت بخشید اما بعد وفات
در عالم برزخ پس مروی ست در معجم طبرانی از حدیث عثمان بن حنیف که مردی نزد امیر المومنین
عثمان بن عفان رض حاجتی داشت او هرگز بحالش متوجه نمی شد آنمرد نزد من آمده شکایت کرد
من بوی همین دعا که از ان سرور شنیده بودم تعلیم نمودم او بران عمل کرده نزد وی رفت او بکمال
تعظیم پیش نموده متوجه حال او شده فی الفور حاجت وی روا ساخت و در شفا مذکور که منصور خلیفه
عباسی از امام مالک گفت که یا ابا عبد الله وقت دعا متوجه قبله شوم یا توجه بسوی مرقد مبارک
رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمایم فرمود که چرا از پیغمبر رو گردانی او وسیله تو و وسیله ابو البشر
آدم ع است نزد حق جل مجده پس استقبال کن بسوی وی و طلب شفاعت کن از وی تا حاجت
تو روا شود و محمد بن منکدر گوید که مردی نزد پدر من هشتاد دینار ودیعت نهاده اجازت صرف
عند الحاجت داده مسافر شد و بعد مراجعت از سفر متقاضی گردید پدرم وعده فردا کرده بکمال
اضطراب نزد قبر شریف آمده استعانت خواسته بخواب رفت بعد بیداری هشتاد دینار زیر بالین

یافته از زحمت مطالبه خلاص گردید و ابن الجوزی نقل کرده که من بعد دو سه فاقه در مدینه طیبه
بمواجهه قبر شریف آمده گفتم انا ضیفک یا رسول الله چون بخواب رفتم دیدم آنحضرت را که نانی
بمن عنایت کرد من نصف در خواب تناول کرده بیدار شده دیدم که نصف باقی در دست
من است اما توسل بآنجناب در عرصات قیامت از احادیث متواتره و اخبار متوافره ثابت است
که بیان آن در شرح بیت هو الحبیب الذی ترجی شفاعته ذکر یافت اللغات سامنی
من السوم اذیت رسانیدن الضیم بفتح الضاد المعجمة و سکون الیاء المثناة التحتانیه ستم
الاستجاره امان خواستن نلت بکسر النون و تاء المتکلم من النیل یافتن الجوار بکسر الجیم امان
کما فی مجمع البحار ولا التمست غنی الدارین من یده الا استلمت الندی من خیر مستلم ترجمه و نخواستم
توانگری دنیا و آخرت را از دست مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه یافتم عطا را و قبول کردم آن را
از بهترین دستی که بوسه داده شود بران دست و قبول کرده شود از وی الحاصل در التماس عطیه
از آنجناب و یافتن و قبول کردن آن ملازمه است که یکی از دیگری منفک نمی شود چه ممکن نیست
که کسی از آنحضرت چیزی درخواست کند و او کلمه لا بزبان راند و لا کما انشد بعضهم ما قال لا قط
الا بزبان مبارکش اصلا مگر با شهادت لا اله الا الله و از خصایص آنجناب بود که زینهار رد سایل
نکردی اگر چیزی موجود نبودی فرمودی که قرض از کسی بگیر من ادا خواهم ساخت چنانچه منقول
که روزی شخصی آمده سایل شد و نزد آنحضرت چیزی نبود او را حکم بقرض گرفتن نمود امیر المومنین عمر خطاب رض
عرض کرد که یا رسول الله ترا حق سبحانه بچیزی تکلیف نداده که بران دست قدرت نداری این سخن
بر خاطر مبارک گران آمد مردی از انصار گفت انفق یا نبی الله و لا تخش من ذی العرش اقلالا پس متبسم شده
فرمود که بهمین مامورم و بهر نوعیکه از انواع عطیات ممکن بودی دران قصور نکردی و بنفس نفیس
خود زندگی فقیرانه نمودی یکماه دو ماه گذشتی که آتش بخانه مبارک افروخته نشدی و اگر طعامی
یافتی چون محتاج را دیدی با وجود احتیاج ایثار کردی و در تصدق و عطا تنوع نمودی گاهی هبه فرمودی
و گاهی حکم باستقراض کرده ضامن شدی و گاهی از شخصی کالا خریدی و ثمن دادی و باز کالا
بوی بخشیدی و گاهی بعد خریدن زیاده از ثمن عطا فرمودی و گاهی هدیه قبول کرده اضعاف
آن بطریق انعام مرحمت ساختی و در لفظ خیر مستلم اشاره است بآنکه اگر چه حجر اسود نیز مستلم و یمین

الهی است بخبر صحیح اما این دست مستلم که ید الله است بنص قطعی بمراتب بروی فضیلت دارد
از آنکه حجر یمین الهی است در قبولیت حج مستلم وی و دست آن مظهر اتم و نایب مطلق ید الله است
در قبول ایمان که اصل جمیع احکام و عبادات واقع شده پس شخصیکه در افضلیت آن کلام کرد
فی الحقیقه نبی را نشناخته و امام سیوطی گفته که آتش حرام است بر مومنی که دست مبارک
بر دستش رسیده و تقبیل و مصافحه آن بوسایط باشد یا بلا واسطه ماحی ذنوب و باعث دخول
جنت است و این فقیر حقیر اثم خفی و جلی سید محمد صادق علی عفی عنه بنا برین حدیث تمنا کرد که اگر نزد کسی سند مصافحه مسلسل باشد
از وی حاصل کند تا آنکه شبی امام همام محمد باقر علیه و علی آبائه الصلوة و السلام را بخواب دید که
آنجناب متوجه حال این ضعیف شده هر دو دستم را در میان کف دستین تنگ گرفته متبسم شده همیشه
درود بر زبان مبارک راندند بعد ازان در بعض شیوخ عرب سند ظاهر هم حاصل نموده الحمد لله علی ذلک
اللغات الغنی بکسر الغین المعجمه و فتح النون توانگری استلمت بتاء المتکلم و المستلم بفتح اللام
من الاستلام بوسه دادن و آن کنایه است از قبول بخشش بکمال تعظیم و رغبت لا تنکر الوحی
مِنْ رُّؤْیَاهُ اِنَّ لَهٗ ۔ قَلْبًا اِذَا نَامَتِ الْعَیْنَانِ لَمْ یَنَمِ ۔۔ فَذَاكَ حِیْنَ
بُلُوْغٍ مِّنْ نُّبُوَّتِهٖ ۔۔ فَلَیْسَ یُنْکَرُ فِیْهِ حَالُ مُحْتَلِمِ ۔۔ ترجمه انکار مکن
تو اخبار غیب را که از آنسرور در حالت خواب ظاهر میشد بدرستیکه او را دلی است که وقت خواب این
دو چشم آن را خواب نیست از آنکه این حال حین رسیدن او بمرتبه نبوت بود پس سزاوار نیست که انکار
کرده شود در وقت مذکور حال خواب بیننده یا حال خوابیکه دیده شد فایده بدانکه مرتبه ازجمله اقسام
وحی قسمیکه آنجناب را تا شش ماه آوان بعثت در حالت خواب بود بیان میکنند و اشکالیکه بران
وارد میشود که حالت خواب حال غفلت و تعطل حواس است و آنچه دران دیده میشود برای ترتیب
احکام مکتفی نیست آن را دفع میکند حاصلش آنکه این نسبت بکسی است که خوابش مغیر قوت ادراک
حواس گردد اما بنسبت آن سید الخلق که خواب او به از بیداری است راست نمی آید از آنکه او را
دلیست بیدار که از خواب آلودگی چشم در ادراکش فتور نیست بلکه بسبب انقطاع کلی از ما سوا
مزید توجه الی الله حاصل میگردد لهذا ابتدا از بیداری از عایشه صدیقه رض میفرمود که یا حمیرا کلمینی کن
تا عنان توجه بدینعالم متصرف گردد و ازین است که نوم آنسرور ناقض وضو نبوده پس درینچنین خواب

خلاف را اصلا گنجایشی نیست و نه کسی مجال انکار آن دارد امام بخاری از حدیث عایشه صدیقه رضی
روایه میکند که گفت اول چیزیکه ظاهر شد بر آن حضرت از اقسام وحی خواب بود که انچه میدید مطابق
آن مثل روشنی صبح ظاهر میگردید و نیز گفت که شنیدم از آنسرور که میفرمود هر دو چشم من بخواب
و دلم بیدار است ؎ سحر کرشمه وصلش بخواب میدیدم ؛ زهی مراتب خوابیکه به زبیداری است بااللغات لاتنم بالضم لتاء
المثناة الفوقانیه و سکون النون و کسر الکاف من الانکار سر باززدن الرویا بالضم الراء المهمله خواب
نامست بتاء التانیث و لم ینم بفتح الیاء المثناة التحتانیه و النون من النوم خفتن البلوغ رسیدن
المحتلم بکسر اللام و روی بفتحهما من الحلم چیزی در خواب دیدن تَبَارَکَ اللّٰهُ مَا وَحْیٌ
بِمُکْتَسَبٍ ؛ وَلَا نَبِیٌّ عَلَی غَیْبٍ بِمُتَّهَمٖ ؛ ترجمه بزرگی و عظمت خدای
راست نیست وحی امر کسبی و نیست هیچ پیغمبر بر خبر دادن از امور غیبیه متهم بکذب الحاصل
حق جل مجده که منزه است از نقایص و عیوب حصول نبوت و رسالت را منوط بکسب و تکلیف
نفس بانواع عبادات و مجاهدات نساخته بلکه این امر محض وهبی است هر کرا خواهد بشرف اصطفا
مشرف گرداند و بهر کسیکه مصلحت داند بدین مرتبت جلیل القدر سایر بنی نوع شرف امتیاز بخشد
و نیست هیچ برگزیده از برگزیدگان وی که در اخبار غیب متهم بکذب باشد و تکلم بهوای نفس خود کند
اللغات تبارک الله مستعمل در محل تعجب و معنی تعجب چنانچه زمخشری گفته بزرگ داشتن چیزی است
در قلوب سامعان المکتسب بفتح السین المهمله من الاکتساب حاصل کردن چیزی را بجهد و ریاضت
الغیب بفتح الغین المعجمه اخبار آتیه المتهم بضم المیم و فتح الهاء من الاتهام دروغ بر بستن
و افترا کردن بر کسی کَمْ اَبْرَأَتْ وَصِبًا بِاللَّمْسِ رَاحَتُهٗ ؛ وَاَطْلَقَتْ اَرِبًا مِنْ
رِبْقَةِ اللَّمَمِ ؛ ترجمه بسیار بار تندرست ساخت رنجور را کف مبارک آنسرور ببسودن
دست و رهانید بابند حاجت را از رسن جنون الحاصل بسا است که دست شفا بخش آنجناب
بمجرد مساس بر بدن رنجوری انحالش از رنجوری بخشیده و اسیر کمند حاجت را از بند جنون رهانیده
؎ اگر طبیب تو باشی خوش است بیماری ؛ و گر حبیب تو باشی خوشا گرفتاری ؛ تو گر علاج
جگر خستگان عشق کنی ؛ مسیح نیز کند آرزوی بیماری ؛ طبرانی در معجم کبیر از حدیث قتاده بن نعمان رضی
روایه میکند که گفت من روز جنگ احد خود را سپر آنسرور ساختم در آخر تیری بر چشم من رسید که دیده

بیرون افتاد من آنرا گرفته شکایت بحضور آنسرور بردم آنجناب بدین حالت مرا دیده آب از چشم
مبارک ریخته دیده در خانه چشم بدست شریف نهاده فرمود خداوندا قتاده روی خود را سپر روی
رسول تو ساخت بگردان چشم او را بهترین چشمها پس گشت چشم من زیباترین چشمان
و بیناترین آن که گاهی زحمتی بآن نرسید و مروی است در بخاری که چون عبد الله بن عتیک رضی
وقت شب بر قصر ابو رافع یهودی رفته او را کشت حین معاودت پایش از زینه فرو خطا کرده
استخوان ساق شکست پس بمجردیکه آنحضرت دست مبارک بر ساقش فرود آورد شفای
کامل یافت و عقبه سلمی گفته که مرا اتنی بود که اصلا مفارقت نمیکرد روزی بحضور آنسرور رفته
شکایت کردم آنجناب چیزی خوانده بر دست مبارک دمیده بر تمام بدن من مالید همان وقت
شفا یافتم و از آن روز بوی خوش در بدن من می آید که هیچ طیبی از طیبهای دنیا بآن نمیرسد
و از عبد الله بن عباس رضی روایه کرده اند که زنی پسر خود را در حضور آنسرور عرض کرد که یا رسول الله
این فرزند من مجنون است و وقت را بر ما مکدر میسازد آنسرور دست مبارک بر سینه اش مالید
او را قی آمده چیزی سیاه مثل سگ بچه از شکمش بیرون افتاده شفا یافت اللغات ابرأت
بتاء التانیث من الابراء تندرست ساختن الوصب بفتح الواو و کسر الصاد المهمله رنجور اللمس
بفتح اللام و سکون المیم دست سودن اطلقت بتاء التانیث من الاطلاق رها شیدن
الارب بفتح الهمزه و کسر الراء المهمله من الاربه حاجت الربقه بکسر الراء المهمله رسن اللمم بفتحتین
نوعی از جنون وَاَحْیَتِ السَّنَةَ الشَّهْبَاءَ دَعْوَتُهٗ ؛ حَتّٰی حَکَتْ غُرَّةً فِی
الْاَعْصُرِ الدُّهُمِ ؛ بِعَارِضٍ جَادَ اَوْ خِلْتَ الْبِطَاحَ بِهَا ؛ سَیْبٌ مِنَ الْیَمِّ اَوْ سَیْلٌ
مِنَ الْعَرِمِ ؛ ترجمه بسا بار تر و تازه ساخت زمین سال قحط را دعای آنسرور صلی الله علیه و سلم
مشابه شد آن سال بنضارت و زیبائی در سالهای که در آن زمین از غایه سبزی مایل بسیاهی
میباشد و این تر و تازه ساختن دعا مقارن بابری است که بسیار باریدتا بحدیکه گمان کنی آب
رود را که در آن جریان آب از دریا است یا سیل است که از وادی عرم آمده الحاصل سال
قحط و سختی را که در آنسال نام و نشان گیاهی بر روی زمین و قطره آبی در انهار و آبار نبود مرات
کرات و مرات دعای سریع الاثر آن سید البشر چه در اثنای خطبه ها و چه در ضمن نمازهای استسقا

آنچنان مبدل بنضارت وتازگی ساخته که این سال مشابه مه بدر خشید گی و رونق سالهاکه در ان
زراعت از شدت سبزی سیاه مینماید وآن تر وتازه ساختن دعای مستجاب مقارن بار بیست
آفاق گیر کثیر المطر که از غایت کثرت گمان جریان آب از دریا یا آمدن سیل از وادی عرم یا از بند
آب اهل سبا پدید اگردید و درین بیت اشاره است بحدیث بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی
که روز جمعه آنسرور بر منبر خطبه میخواندکه شخصی عرض کرد یارسول الله آب انهار وآبار خشک گردید
ونام گیاه بر زمین نماند مردمان وجانوران هلاک میشوند دعا کن تا حق سبحانه باران فرستد پس آنحضرت
دست مبارک بدعا برداشته سه بار فرمود اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا بمجرد تلفظ این کلمه ابر از چهار طرف نمودار شده آنقدر
تا جمعه دیگر بارید که زمین غرقاب شد پس همدران مرد آمده فریاد کرد که یارسول الله خانها منهدم شدند و مواشی
بهلاکت رسیدند دعا کن که امساک باران شود آنجناب دست بدعا برداشته فی الفور باران موقوف
شده آفتاب نمودار شد و همچنین بعد وفات شریعت باستمداد از روح مبارک آن سید العباد باران
آمده چنانچه ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده که در زمان عمر رض قحطی افتاده مردی بر مرقد مقدس آمده
گفت که یارسول الله طلب باران کن برای امت خود که ایشان هلاک میشوند آنحضرت در خواب وی
آمده فرمود بعمر بشارت باران ده که عنقریب می آید بمجرد دیدن آن مرد آمده خبر داد باران آنقدر بارید
که عالم سیراب شد و ابن جوزی روایت کرده که وقتی اهل مدینه در قحط شدید گرفتار شدند شکایت بحضرت ام المومنین
عائشه صدیقه رض کردند او گفت که چشمه مقابل قبر اقدس رحمة للعالمین بجانب آسمان کشایند تا
حق سبحانه بافتادن تابش آفتاب بران خاک پاک بر ما باران رحمت فرستد چون همچنان کردند
باران باریدن گرفت و قحط مندفع گردید **اللغات** احیست بتاء التانیث
من الاحیاء زنده ساختن وآن کنایه است از نضارت وتازگی بخشیدن آسنة بفتح السین المهملة
والنون سال و سیوطی در اتقان گفته که فرق در سنة و عام اینست که در استعمال عرب اطلاق
سنة بر سال قحط وسختی و عام بر سال فراخی و ارزانی میکنند الشهباء بفتح الشین المعجمة وسکون
الهاء زمین سفید که دران گیاه نروید و سنة شهباء عبارت است از سالیکه دران سال باران نبارد
وگیاه بر زمین نماند کمافی القاموس حکت بتاء التانیث من الحکایة مشابه شدن الغرة بضم الغین
المعجمة وفتح الراء المهملة المشددة سفیدی پیشانی اسپ که ازان رونق و برکت اراده کرده

الاعصر جمع عصر زمان الدیم بضم الدال المهملة والهاء جمع ادیم من الدیمة سیاهی که از غایت
سبزی پیدا شود کمافی الصراح العارض بکسر الراء المهملة ابریکه از نهایت کثرت آسمان را
پوشد جاد من الجود بفتح الجیم باران کثیر کمافی الصحاح ولفظ الجمعی ای ان خلت بتاء الخطاب
من الخیلولة گمان بردن البطاح بکسر الباء الموحدة جمع البطح آب رود کمافی الصراح السیب
بفتح السین المهملة وسکون الیاء المثناة التحتانیة جاری شدن آب الیم بفتح الیاء المثناة التحتانیة
وتشدید المیم دریا السیل بفتح السین المهملة جریان آب العرم بفتح العین وکسر الراء المهملتین سد یکه
در پیش آب بندند یا اسم بلیت که اهل سبا بر روی آب بسته بودند آن بند شکسته آب بطغیانی
کرده شهر اخراب و ویران کرد یا وادی که دران سیل آید دعنی ووصفی آیات له ظهرت ظهور نار القری
لیلا علی علم ۔ فالدر یزداد حسنا وهو منتظم ۔ ولیس ینقص قدرا غیر منتظم ترجمه بگذار مرا توصیف معجزاتیکه
برای اثبات رسالت آنسرور ظاهر شدند مثل ظهور آتش طعام مهمانی که وقت شب بر مکان مرتفع
در فروزند از انکه آن معجزات همچو مروارید اند که زاید میشود حسن آن وقتیکه آنرا در رشته کشند و هیچ
نقصانی در قدر و قیمت آن در حالتیکه آنرا در رشته نکشند الحاصل هرچند که معجزات آن سید
الکائنات افضل الموجودات مثل طعام ضیافت که اسخیاء عرب در شب تاریک بر مکان بلندی افروزند تا مهمانان
دور و نزدیک بدان علامت فراهم آمده تناول طعام نمایند ظاهر و مشهور آمده و احتیاج اظهار
و اعلام ندارند لکن غرض من از تبیین آن اعلام معلوم نیست تا تحصیل حاصل لازم آید و موجب
ملامت گردد بلکه غرض این است که امر معلوم را در سلک نظم کشیده آرایش دهم تا حسن و لطافت
بیشتر گردد و کلام من رونق پذیرد **ع** من کجا و وصف آن ذات مقدس کو وے بمدح قول
خود کنم از گفتگوے مصطفیٰ ۔ از انکه این معجزات کرامت آیات در حسن و بها بمثابه مروارید اند که اگر
آنرا برعایت تناسب در سلک نظم کشند رونق و حسنی می افزاید و در صورتیکه آنرا در سلک نکشند
آنچه حسن ذاتی آن است دران قصور و فتوری نیست **اللغات** الآیات جمع آیة بمعنی علامت که عبارت است
از معجزه القری بکسر القاف مهمانی العلم بفتحتین کوه که ازان جای مرتفع اراده کرده و رسم معهود
اسخیاء عرب این است که وقت شب بر مکان بلند آتشی افروخته طعام می پزند تا مسافران
وفقرا بدان علامت مجتمع شده مهمان شوند المنتظم بکسر الظاء المعجمة من الانتظام مروارید در رشته کشیده

فَمَا تَطَاوَلَ آمَالُ الْمَدِيحِ إِلَى ... مَا فِيهِ مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ وَالشِّيَمِ

ترجمه پس چه قدر دراز شد آرزوهای ستایش کننده باچه دران حرو است از اخلاق حمیده و خصایل پسندیده **الحاصل** چنانکه اخلاق کریمهٔ آنحضرت حدی و نهایتی ندارند همچنان امیدهای ستاینده که ازان جناب در دنیا و آخرت دارد نهایت پذیر نیست یا آنکه گفته شود نمیرسد امیدهای مادح آنسرور صلی الله علیه وسلم بنهایت در مدح وثنا تا احاطه کند بانچه در ذات بابرکات اوست از مکارم اخلاق و محاسن شیم اذ انکه هرچند در مدح مبالغه و اطرا نماید از هزار یکی و از بسیار اندکی نگفته باشد ٥ آن شرح بی نهایت کز حسن یار کردم ؛ حرفی ست از هزاران کاندر عبارت آمد ؛ **اللغات** لفظ ما استفهامیه یا نافیه ست تطاول بفتح الواو واللام من التطاول گردن دراز کردن برای دیدن چیزی از دور کما فی الصحاح الآمال جمع امل امید المدیح ستاینده الشیم جمع شیمه خصلت نیکو آیاتُ حَقٍّ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثَةٌ ... قَدِيمَةٌ صِفَةُ الْمَوْصُوفِ بِالْقِدَمِ ... لَمْ تَقْتَرِنْ بِزَمَانٍ وَهِيَ تُخْبِرُنَا ... عَنِ الْمَعَادِ وَعَنْ عَادٍ وَعَنْ إِرَمِ ترجمه آیات قرآن که نازل شده اند از نزد خدای بخشاینده مهربان نوپیدا اند باعتبار تلفظ و قدیم اند من حیث اللفظ والمعنی از انکه صفة آن ذات اند که موصوف است بقدم و این آیات مقترن نیستند بزمانی از ازمنه حال آنکه خبر میدهند ما را از حال آخرت و از قصص عاد و ارم **الحاصل** آیات کلام مجید که حق جل مجده بحاجات حسب مصالح اوقات بلسان جبرئیل عم از لوح محفوظ بر سرور کائنات صلی الله علیه وسلم نازل کرده باعتبار تلفظ و نزول و کتابت در مصاحف حادث و نوپیدا اند و من حیث الذات که عبارت است از مجموع الفاظ و معانی قدیم اند از انکه آن مجموع کلام ربانی است که اعجاز و تحدی و معارضه با خصوم بدان واقع شده و صفة ذاتی اوست و محال است که صفت قدیم حادث بود و ذات مقدس او محل حوادث گردد و با وجودیکه آن آیات بینات بسبب قدم خود زمانی از ازمنهٔ ثلثه نیستند مخبر صادق اند از حشر اجساد و دیگر حالات روز قیامت که زمان آینده خواهد بود و از حکایات قوم عاد است هود عم و قوم عاد ارم که در زمان سابق بودند و بسبب طغیان کفر گرفتار قهر الٰهی شدند و ناظم علیه الرحمة مصرح است درینمقام باختیار مذهب اشاعره که آیات قرآنیه را باعتبار تلفظ و نزول حادث و من حیث الذات قدیم میگویند و مشعر است باحتراز از مذهب معتزله و کرامیه

وحنابله و حشویه که فریق اول قائل حدوث اند و از صفات الٰهیه نمیدانند و متکلم بودن و سبحانه بمعنی احداث صفت کلام است در غیر مثل لوح محفوظ و لسان ملک و غیر هما و فریق ثانی با وجود قول بحدوث صفت الٰهی میگویند و مبالات نمیکنند از قیام حادث بقدیم و فریق ثالث و رابع مطلقا قائل قدم اند تا اینکه الفاظ را من حیث التلفظ والنزول نیز قدیم میدانند والله تعالی اعلم بالصواب **اللغات** الآیات جمع آیه و آن در اصطلاح قراء عبارت ست از کلامیکه باعتبار لفظ از ما قبل و ما بعد جدا باشد الحق حکمیکه مطابق واقع بود و آن از اسمای قرآن مجید ست کما قال الله تعالی قد جاءکم الحق من ربکم المحدثة بفتح الدال المهملة من الاحداث نوپیدا کردن القدیم آنکه مسبوق بعدم نباشد المعاد بفتح المیم جای بازگشت که ازان آخرت اراده کرده و عاد نام دو قوم است یکی قبیلهٔ عاد امت هود عم که نام جد شان عاد بود و او در زمین احقاف متصل حضر موت توطن گرفت و فرزندان او دران ملک قوت و قدرت پیدا کرده تمرد و اختیار کردند و عصیان الٰهی ورزیدند حق سبحانه هود عم را برای هدایت ایشان مبعوث ساخت وی علیه السلام تا مدتی مدید دعوت کرد آخر چونکه فائده بران مترتب نشد از بددعای او همه بهلاکت رسیدند چنانچه قصهٔ شان در کلام مجید بسیار جا واقع است دوم قبیله عاد ارم بکسر الهمزه و بفتح الراء المهملة موسوم بعاد اولی که از اولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح عم اند و اینها شهر ارم را که حالش مذکور میگردد بنام خود مسمی ساختند و مساکن شان متصل عدن بودند و قصهٔ اینها در قرآن مجید بیش اند و جا نیامده یکی در سورهٔ والنجم که اهلک عادن الاولی بدان اشاره ست دوم در سورهٔ والفجر کما قال عز شانه الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و احوال شان بر سبیل اجمال اینست که حق جل مجده این فرقه را جثه های بزرگ و قدهای دراز عنایت کرده و بزور و قوت خود تمام ملک یمن را بتصرف در آوردند تا اینکه دو پادشاه عظیم القدر شدید و شداد متولد شدند و از مشرق تا مغرب متصرف گشتند و عساکر بسیار و خزاین بیشمار فراهم ساختند علی الخصوص شداد بعد از فوت برادر شروت و مکنت زاید از حد بهم رسانید و سلاطین عالم را در ربقهٔ اطاعت خود کشید و از کمال تجبر و غرور دعوای خدائی کرد واعظان که میراثی از علم انبیا یافته بودند در مقام پند و نصایح آمده او را از عذاب الٰهی ترسانیدند و بعبادت او تعالی دعوت کردند و گفت که من چرا عبادت

کنم آنچه باید مرا بدون عبادت حاصل است آنها گفتند که اینهمه ملک و دولت خانی است حق سبحانه
بعوض عبادت خود بهتر از تمام دنیا چیزی می بخشد که نامش بهشت است و اوصاف آن چنین
و چنان اند او حکم فرمود که متصل کوه عدن که هوای معتدل دارد شهری مربع الجوانب در صد کرده
تیار سازند معماران و مهندسان عالم جمع شده اساس شهر پناه کندیده تا آب متصل ساخته
از سنگ سلیمانی پر ساختند و چون آن اساس برروی زمین نمودار شد بخشت های زر و نقره دیوار را
مقدار پانصد ذراع متعارف آنوقت بلند کرده درون آن یکهزار کوشک که هر کوشکی مشتمل بر هزار ستون طلائی
بوده بانواع تختی های زمرد و یاقوت مرصع نمودند و در وسط شهر نهری ساخته بکوشکها انهار خورد روان
کرده صحن آنرا بجواهر رنگارنگ تزئین دادند و بر کناره های آنهار درختها نصب کردند که تنه آن از طلا
و برگ و شاخ از زمرد و گل و شگوفه از یاقوت و مروارید بوده و صورت جانوران خوش آواز خوش منظر از زر
و جواهر تیار ساخته بر درختان تعبیه نمودند و گرداگرد شهر مناره های مرصع نصب کردند و بعد تیاری
آن شهر بامنازل و قصور فروش ابریشمی و قالین های زرتار در هر مکان گسترانیده آوندهای زر و نقره در مکتب
ترتیب چیدند و در بعضی نهرها آب شیرین و در بعضی شراب و در بعضی شیر و شربت جاری ساختند زنان پریوش
حور تمثال و غلامان با جمال را جابجا نشاندند و دکاکین را بکمال زیب و زینت آراسته و پیراسته صوفه را بانواع
اقمشه و اطعمه شیرین و نمکین و میوه ها و دیگر اشیائی مایحتاج متعین نمودند و چون در عرصه دوازده
سال آنشهر بدین کیفیت مرتب شده شداد باسران ملک و حشم و خدام از کمال تبختر و رعونت برای
دیدن شهر کوچ کرده بطریق استهزا با واعظان میگفت که شما برای حصول همین بهشت مرا تکلیف میدادید حالا می بینند
که سرپیچی دیگری قصر و آرام و تنقل نمایم اینکه قوت و قدرت و استغنا و بی نیازی من مشاهده نمائید
پس هرگاه که متصل شهر با کمال تجمل و شوکت رسید هنوز یک قدمش بیرون دروازه بود که آوازی
هولناک از آسمان پدیدار شده همه خلایق را هلاک ساخت و پادشاه بر دروازه افتاده جان داد و حسرت
دیدار آنشهر که بکمال مشقت تیار کرده بود با خود برد و بعد اهلاک او حق جل مجده آنشهر را از نظر مردم
پوشید مگر در بعضی شبهای تاریک مردم گردنواح شهر عدن را تابشی بنظر می آید که آن تابش
و لمعان دیوارهای آنشهر است و کعب احبار گفته که از کتب سابقین بما رسیده که شخصی از صحابه خاتم
انبیا آنجا رسد و تا قیام قیامت کسی دیگر آنرا نه بیند چنانچه نقل کرده اند که در حکومت معاویه عبد الله

بن ابی قلابه آنجا رسیده جواهر انواع و اقسام برای نشان از انجا برداشت و بدمشق رسیده همه
کیفیت از معاویه بیان کرد وی متعجب شده بعبد الله بن عباس رض نوشت او در جواب از قلم فرمود
که از سرور عالم صلی الله علیه و سلم شنیده ام که میفرمود شخصی از صحابه من که شکل و شمائلش
چنین و چنان باشد در شهر ارم رسد اگر همون کس است البته دیده باشد چون دریافتند بن ابی
قلابه را موصوف بدان صفات یافتند **دامت لدینا ففاقت کل معجزة : من
النبیین اذ جاءت ولم تدم** :: ترجمه باقی اند آن آیات نزد ما و برتراند از همه معجزات
انبیای ماسبق که بظهور رسیدند و باقی نماندند **الحاصل** قرآن مجید و فرقان حمید که از اعظم
معجزات و اظهر دلایل ثبوت نبوت آنسرور است تا قیام قیامت بر صفت اعجاز باقی است که هیچ احد
از فصحاء دهر و بلغای عصر قدرت اتیان بمثل اقصر سوره از ان که انا اعطیناک الکوثر است ندارد
چنانچه حق جل مجده که علمش محیط عالم است از ان خبر میدهد قل لئن اجتمعت الجن والانس علی
ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و هر کسی در ان دست تصرف
دراز کردن نمی تواند کما قال عز مجده نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون والا از ارباب مذاهب باطله
بسیار تحریف و تصحیف در ان واقع میگردید و در هر زمان دعوت این دین متین ناسخ الادیان
علی العموم با خطاب ملزم خصوم فاتوا بسورة من مثله موجود است بخلاف معجزات انبیای
سابقین که تا زمان شان بودند و بعد از ان منقطع شدند حالا سوای کلام کریم دلیلی دیگر که مسکت
خصم باشد بر حقیقت نبوت شان نیست و چونکه کتب منزله بر آنها باعتبار الفاظ و معانی صفت
اعجاز نداشتند و کلام خالق از کلام مخلوق بدان متمیز نبود لهذا امم سابقه بحسب هوای نفس بسیار
احکام آنرا تغییر دادند چنانچه یحرفون الکلم عن مواضعه بآن شاهد است **اللغات** دامت بتاء التانیث و لم
تدم بضم الدال المهملة من الدوام باقی ماندن بر سبیل استمرار المعجزة من الاعجاز درمانده ساختن دیگری
و در اصطلاح شرع امری است خارق عادت که از مدعی رسالت واقع شود و دیگری بآن برابری
کردن نتواند و آنکه بظهور رسد قبل تولد نبی و بعد آن تا زمان بعثت آنرا ارهاص گویند
چنانچه قصه اصحاب فیل و خمود نار فارس و تزلزل ایوان کسری و شق صدر مبارک و تظلیل غمام
و غیرها از ارهاصات آنسرور است صلی الله علیه و سلم و کرامت آنکه از ولی موصوف بکمال ایمان

[illegible]

وتقوی ومعرفت واستقامت ظاهر گردد ومعونت آنست که از عوام مومنین اهل صلاح بوقوع
می‌پیوندد وآنچه از کافران وفاسقان ازین قسم صدور یابد استدراج است واقوی وابقی
معجزات آن سید کاینات قرآن عظیم وفرقان قدیم است واعجاز آن بچندین وجوه بیان کرده‌اند
اول باعتبار بلاغت وایجاز کلام وفصاحت الفاظ وحسن تالیف وربط کلمات وتناسق عبارت
که هیچ یکی از ارباب بیان واهل لسان وفرسان لغت وائمه بلاغت وجهابذه براعت در عصری
از اعصار بر معارضه آن قدرت نیافته وبر استعمالی از استعمالات آن طعن وقدح کردن نتوانسته
بلکه هر کسیکه قصد آن کرده آخر در دایره عجز در آمده ودریافت این قسم اعجاز موقوف بر وقوف سلیقه
عرب وذوق کلام ومحاورات ایشان است دوم باعتبار نظم عجیب واسلوب غریب وفواصل اسجاع
ونظایر وامثال آن از جنس عبارات مستعمله اهل لسان که موجب کمال حیرت وعبرت اولی الالباب
گردیده سوم باعتبار تضمن واشتمال آن بر اخبار بچیزهای که عنقریب واقع گردید مثل قوله تعالی
لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین وقوله وهم من بعد غلبهم سیغلبون وقوله سیهزم الجمع ویولون
الدبر وقوله اذا جاء نصر الله وغیر ذلک چهارم باعتبار خبر دادن از وقایع وحوادث ماضیه مثل
قصه اصحاب کهف وشان موسی با خضر واحوال ذو القرنین وقصه یوسف با برادران وی وقصص
انبیا با امم شان با وجودیکه تمام کفره قریش وغیرهم بالیقین میدانستند که آنحضرت امی بود واز
شان بیرون نرفته واز کسی تعلیم نگرفته واز علمای یهود ونصاری ملاقی نشده وخبر داده بآنچه در تورات
وانجیل وصحف ابراهیم ودیگر انبیا بوده پنجم باعتبار حصول ذوق وطرب وخوف وخشیه از استماع
آن اگرچه سامع از اصحاب علم وفهم نباشد ومعنی آن نداند واین حال مشاهده میگردد از نساء وجهال
وعوام الناس که از شنیدن آن متنبه ومتاثر میشوند ومیگویند که این کلام بدیگر کلامها نمی‌ماند
ششم باعتبار اشتمال آنست بعلوم ومعارف که عرب بلکه هیچ یکی از علمای امم را از ان اطلاع بوده
وآنجناب نیز پیش از نبوت معرفت بآن نداشت پس جامع شد میان علم شرایع ومحاسن ادب ومواعیظ
وحکم وسیر انبیا واخبار دار الآخرة بر وجه اکمل واتم وتنبیه ساخت بر طرق حجج عقلیه وبراهین
یقینیه بر توحید وصفات کمال وی سبحانه ❁ مُحْكَمَاتٌ فَمَا يُبْقِينَ مِنْ شُبْهَةٍ ❁
لِذِي شِقَاقٍ وَلَا يَبْغِينَ مِنْ حَكَمٍ ❁ ترجمه ان آیات حکم گردانیده شدند بلین مدعی نبوت

در خصوص وی یا باز داشته شده اند از تغیر وتبدیل پس باقی نگذاشتند از شکوک برای اهل خصومت
ونه طلب کردند حاکمی را تا انصاف دهد الحاصل آیات قرآنی که بسبب کمال فصاحت الفاظ
وبلاغت کلام واشتمال بر اخبار سابقه معینه وتناسق احکام در حد اعجاز اند از اتیان نظیر
ومحفوظ ومصئون اند از تحریف وتغییر پس اصلا برای خصم جای شکی وریبی نمانده تا در حقیقت مدعی
نبوت وبودن آن کلام کلام رب العزت متردد شده راه خلاف جوید وطلب اقامه دلیلی
دیگر بر ثبوت مدعی نماید بلکه اگر عناد واستکبار وحسد وانکار را یکسو نهاده بنظر انصاف در ترکیب
الفاظ وغرایب معانی آن تامل کند قطعا ویقینا بداند که این کلام بشر نیست ومضامین آن همه
راست وصدق اند چنانچه نقل است از طفیل بن عامر رض که گفت که چون بمکه رسیدم قریش
گفتند که تو مرد شاعری ودر جودت ذهن وحسن تقریر نظیری نداری ودر شهر ما مسافر آمده نباید که
با محمد تکلم کنی واز وی چیزی بشنوی او ساحری است که از سحر خود جماعت ما را متفرق ساخت
وپدر ومادر را از پسر وزن را از شوهر وبرادر را از برادر وخواهر جدا کرده در میان ما خلاف عظیم انداخت
تا اینکه بسبب کمال مبالغه شان من هر دو گوش خود را به پنبه پر ساخته وقت صبح بمسجد حرام
آمدم پس دیدم که آنسرور در نماز مشغول است وچیزی میخواند من باستماع بعضی کلمات با خود گفتم
که از وی چیزی باید شنود اگر کلام معقول است قبول کنم والا رد نمایم پس چونکه آنحضرت متوجه خانه شد
از عقب در آمده عرض کردم که یا محمد چیزی بخوان تا بشنوم آنجناب سوره از قرآن خوانده شنیده
گفتم بخدای عز وجل این کلام بشر نیست وهر که از افراد انسان قدرت ندارد که بدین فصاحت کلام
کند ومضامین عجیبه را باین خوبی انتظام دهد کلمه شهادت بزبان رانده مشرف بایمان شدم اللغات الحکم بفتحتین
المترده من التحکیم حکم گردانیدن یکی را در دو خصم تا فیصله خصومت دهد او من الحکمة بفتحتین
باز داشته شدن از تحریف وتصحیف یبقین بضم الیاء المثناة التحتانیة وسکون الموحدة
وکسر القاف من الابقاء باقی گذاشتن الشبهة بضم الشین وفتح الموحدة جمع شبهة تردد در کاری
الشقاق بکسر الشین المعجمة خلاف وعداوت یبغین بفتح الیاء المثناة التحتانیة وسکون الموحدة
وکسر الغین المعجمة من البغیة جستن وطلب کردن الحکم بفتحتین حکم کننده ❁ مَا حُورِبَتْ
قَطُّ إِلَّا عَادَ مِنْ حَرَبٍ ❁ أَعْدَى الْأَعَادِي إِلَيْهَا مُلْقِيَ السَّلَمِ ❁ ترجمه جنگ کرده نشد

بآیات قرآن هرگز در هیچ وقتی از اوقات مگر انیکه بازگشت از جنگ وخصومت وشمن ترین دشمنان
در حالتیکه اندازنده سپر انقیاد وآشتی است بسوی آن الحاصل هیچ معاندی از معاندان
دور ونزدیک معارضه نکرد بآن آیات بینات مگر انیکه عاجز وحیران شده جبهه ندامت بر زمین
سائیده بجز اعتراف بعجز وقصور مصلحت ندید در مواهب گفته ابن مقنع که افصح زمان خود بود کلامی
بر نهج سورهٔ از قرآن ترتیب داده مرور کرد بر شخصیکه میخواند یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی
وغیض الماء وقضی الامر پس بمجرد استماع آن نادم وتایب شده گفت گواهی صدق میدهم
که هیچ احدی از جن وبشر طاقت معارضه با قرآن ندارد وهمچنین بسیار کسان بقصد معارضه
کلامی ترتیب دادند وبعد تامل در الفاظ ومعانی آن سر بگریبان ندامت در کشیده معترف
بعجز وقصور شدند ومی توان گفت که نفس امّاره تالی قرآن را در ضلالت افگندن نمی تواند
وقدرت ندارد که باوی بمحاربه پیش آمده بروی غلبه کند بلکه آخر خود مغلوب شده مطیع ومنقاد گردد اللغات
حورِبَت بتاء التانیث من المحاربه بالکید یگر جنگیدن قط بفتح القاف وضم الطاء المهملة المشددة
بمعنی هرگز الاعادی جمع اعداء ومراد از اعدی الاعادی یا کافری است شدید العداوة که در
فصاحت لسان نظیر خود ندارد یا نفس امّارهٔ انسان که حدیث اعدی عدوک نفسک التی
بین جنبیک بشدة عداوت آن ناطق است الملقی بضم المیم وسکون اللام وکسر القاف من الالقاء
افگندن السّلم بفتحتین آشتی وانقیاد **رَدَّتْ بَلَاغَتُهَا دَعْوٰی مُعَارِضِهَا ::**
رَدَّ الْغَیُوْرِ یَدَ الْجَانِیْ عَنِ الْحُرَمِ :: ترجمه رد کرد بلاغت آن آیات دعوی خود را مثل
روساختن مرد شدید الغیرة دست فاسق را از زنان محارم خود الحاصل بلاغت وفصاحت
آیات قرآنی بدینمرتبه است که اگر کسی بآن دعوی معارضه نماید وبمقابله پیش آید مردود وبسر پا
میگردد همچنانکه اگر فاسقی اراده کند که دست تصرف بر زنان محارم مردی شدید الغیرة دراز کند
وی دست او را از ان کوتاه میسازد بلکه بسوی شان نگاه کردن نمیدهد چنانچه یحیی بن حکم
غزالی که از بلغاء اندلس بود در فصاحت لسان وقدرت تالیف در زمان خود نظیرے نداشت
خواست که با سورهٔ اخلاص معارضه نماید وچیزے بدینمنوال ترتیب دهد پس عاجز آمد وولید
بن مغیره که زعیم قریش وسر آمد ایشان بود در فصاحت کلمات وبلاغت کلام چون آیتی

از آیات قرآن شنیدے گفتی ای قوم مردی در میان شما دانا تر از من باشعار عرب
وکلام شان نیست قسم بخدای عز شانه این کلام اصلا بکلام انسان مشابهت نمی دارد
واین را شانی ورونقی است که در هیچ کلام نمی بینم وهمچنین سایر اشقیاء قریش که حاذق
وماهر بودند باسالیب کلام وطرز سخن همه معترف بعجز وقصور می گشتند وباستماع بعض آیات
در کمال ذوق آمده سر بسجود می نهادند ومی گفتند که والله این کلام کلام بشر نیست لکن
عناد واستکبار ایشانرا نگذاشت که مطیع ومنقاد شوند وآخر بغلبهٔ سابقهٔ شقاوت بهاویهٔ فتنه
وچون عتبه بن ربیعه از آنحضرت سورهٔ حم سجده شنید مدهوش ومتاثر شده بر زمین افتاد وبعد دیرے
برخاسته نزد قوم آمده گفت که امروز محمد کلام کرد با من بکلامیکه گاهی گوش من مثل آن نشنیده
ومتحیرم که در جوابش چه گویم الفاظ آن همان الفاظ مستعمله اند وترکیبش همان ترکیب معهود است
وحکایت کرده است ابو عبیده که روزی یک اعرابی شنید از مردی که میخواند فلما استیئسوا منه
خلصوا نجیا پس باستماع آن بیهوش شده بر زمین افتاد وبعد بهوش آمدن گفت گواهی صدق میدهم که هیچ مخلوقی بر مثل این کلام قدرت ندارد
اللغات البلاغة بفتح الموحده رسیدن چیزے بکمال وآن در کلام موافقت آنست بمقتضای
حال با فصاحت الفاظ وفصاحت خلوص کلمه است از تنافر که بسبب تقارب مخارج پیدا گردد واز
غرابت لغة که معنی آن بدشواری مفهوم شود واز مخالفت قواعد معهوده اهل صرف المعارضة مقابله
بر سبیل ممانعت الغیور بفتح الغین المعجمه شدید الغیرة وغیرت بمعنی رشک بردن بر کسی الجانی
گناهگار الحرم بضم الحاء وفتح الراء المهملتین جمع حرمة که از ان زنان محارم اراده کرده اند
لَهَا مَعَانٍ کَمَوْجِ الْبَحْرِ فِیْ مَدَدٍ ❊ وَفَوْقَ جَوْهَرِهٖ فِی الْحُسْنِ وَالْقِیَمِ ::
فَمَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصٰی عَجَائِبُهَا ❊ وَلَا تُسَامُ عَلَی الْاِکْثَارِ بِالسَّأَمِ ::
ترجمه آیتهای قرآن را معانی بسیار است مانند موج دریا که پی در پی می آید واین معانی بالاتر
اند از گوهر دریائی در قیمت ها پس عد وحصر نمیدارند عجایب ولطایف آن آیات وقصد خریداری
آن کرده نمی شود بملالت وبی رغبتی با وجود اکثار آن الحاصل ناظم رح بعد بیان لطایف
لفظی آیات قرآنیه در بیان لطایف معنوی آن میگوید که چنانکه موج دریا یکے بمدد دیگری بر سبیل
توالی وتعاقب میرسد وآنرا نهایتی وانقطاعی نیست همچنان معانی آن آیات بر خاطر متامل

ذی استعداد آنقدر متوارد میشوند که نهایتی وانقطاعی ندارند چنانچه از عارفی نقل کرده اند که
میگفت سی سال تلاوت کلام مجید کردم و هر بار که تامل میکردم معانی دیگر ازان بخاطرم میرسید
وامیر المومنین مظهر العجایب اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه میفرمود که اگر تفسیر تمام سورهٔ فاتحه را
بار کنم هفتاد شتر را از اسفار تفسیر آن و در اتقان گفته که در قرآن علوم اولین و آخرین مجتمع اند
چنانچه لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین بدان شهادت میدهد و هر معنی از معانی آن گوهریست
یکتا و جوهریست بی بها که گوهر بحر پیش آن قدری و قیمتی ندارد پس تعداد عجایب و غرایب
واحصاء دقایق ولطایف آن مقدور بشر نیست و هرچند که مردی از جنس لطایف گنجها در سینه
داشته باشد از طلب این جواهر زواهر سیر نمیشود و از اکثار آن ملال بخاطرش راه نمی یابد بلکه
هر آن در طلب مزید است بخلاف جواهر بحر که چون کسی را بسیار باشند رغبت بخریداری دیگر
نمیکند و اظهار ملال و سیری ازان مینماید **اللغات** المعانی جمع معنی مدلول و مفهوم لفظ
الموج بفتح المیم جوشش دریا المدد بفتحتین نصرت القیم جمع قیمت بها العد بضم التاء المثناة
الفوقانیه و فتح العین من العد شمردن تحصی بضم التاء المثناة الفوقانیه و سکون الحاء و فتح الصاد
المهملتین من الاحصاء احاطه کردن و یاد داشتن العجائب جمع عجیب امر شگفت کما فی الصراح
تسام بضم التاء المثناة الفوقانیه من السوم خریداری کردن السام بفتحتین ملالت ﴿
قَرَّتْ بِهَا عَيْنُ قَارِيهَا فَقُلْتُ لَهُ: لَقَدْ ظَفِرْتَ بِحَبْلِ اللهِ فَاعْتَصِمِ: اِنْ تَتْلُهَا خِيفَةً
مِنْ حَرِّ نَارِ لَظَى: اَطْفَأْتَ حَرَّ لَظَى مِنْ وِرْدِهَا الشَّبِمِ: ترجمه خنک شد بان آیات
چشم خواننده آن پس بشارت دادم او را که بتحقیق ظفر یافتی بعهد و امان الهی که قرآنست
پس متمسک شو بآن و عمل کن بران اگر خوانی آنرا از جهة خوف گرمی آتش دوزخ فرو نشانی
گرمی دوزخ را از دهن مورد آن آیات یا بجز ان که موصوف است ببردی و خنکی **الحاصل**
قاری قرآن عظیم و تالی فرقان قدیم و متامل در لطائف آن و عامل بران بحکم فاعتصموا بحبل الله
در حصن حصین عهد و امان ایزد منان است که محزون نسازد او را فزع اکبر و مجالس رب العزت است
بحدیث سید البشر و چون گذر کند بر طبقه از طبقات دوزخ سرد شود لهیب دوزخ از تنفس او
و مرویست از ابی امامه باهلی رض که فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم حق سبحانه عذاب نکند مردی را

که قرآن در سینهٔ اوست در روز قیامت قرآن شفاعت کند قاری خود را و حق تلاوت این است
که حین القرائت با طهارت کامله باشد و عطر در بدن مالد و دهن را پاک بشوید و معطر سازد و با ادب
نشیند و حافظ را اغلاط دیده خواندن نیز جایز است و افضل در شب است که قلب در آن فارغ
از افکار دنیا باشد و هر آنقدر که تواند لکن بحد ملالت نرساند و ترمذی از ابن عمر رض روایه کرده
که در چهل روز ختم نماید و در بعضی روایات سی روز آمده و ختم هفته بقاعده فمی بشوق از صحابه
منقول است و حسنه حضور قلب و فهم معنی شرط است و فهم موصوف است بر خواندن هر لفظ
جدا جدا با رعایت قواعد و ادای مخارج که آن قریبتر است بتعظیم و ابلغ در تاثیر چنانچه مرویست
از ابن عباس رض که فرمود اگر شخصی سورهٔ زلزلت القارعه بتدبیر معنی و ترتیل خواند نزد من دوست است
از مردیکه تمام سورهٔ بقره را بدون آن تلاوت نماید و این ترتیب ختم برای کسی است که عمل ظاهر دارد
اما صاحب باطن را رعایت این ترتیب ضرور نیست بلکه حسب حال القدر تلذذ قراءت نماید چنانچه
بعضی عارفین از صحابه و تابعین در تکرار یک آیه شب را بروز آورده اند پس قاری چون
بآیهٔ رحمت رسد دعا کند و چون آیه عذاب خواند استغفار نماید و از آن نجات طلبد و در احوال
قیامت موقف حساب را بیاد آرد و بتامل در وعیدات آلهیه و تقصیر خود در امتثال اوامر و اجتناب
از نواهی گرید و اگر گریه نیاید تکلیف کند در گریستن و اگر بیند که بر نهیم قلب محزون و متاثر
نمیگردد پس بر فقدان بکا حزن و ملال نماید که سنگ دلی از اعظم مصایب است روایه است
از عبد الله ابن مسعود رض که گفت نبی سرور عالم صلی الله علیه وسلم مرا فرمود که بخوان بر من قرآن را
عرض کردم یا رسول الله من کیستم که بحضور تو خوانم قرآنی را که بر تو نازل شده فرمود دوست دارم
که آنرا از دیگری بشنوم پس چون در سورهٔ نساء بآیه فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید
وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا رسیدم آنسرور بگریست و فرمود که اگر کسی اراده کند که قرآن را
بطوریکه نازل شده بشنود گوش بقرائت ابن مسعود دارد و در وقت تلاوت تصور کند که تعالی
حق جل مجده هست و من سامعم و اگر این مرتبه ندارد داند که من قاری ام و او سامع است امام احمد
بن حنبل رض میفرماید که پروردگار خود را هزار بار بخواب دیدم و سوال کردم از نجات فرمود که
از عذاب من در تلاوت قرآن است یا فهم معنی باشد یا بغیر فهم آن

بشرطیکه رعایت قواعد مذمومه موسیقی کرده تغیر در مدات و شدات قرآنیه ننموده چنانچه مروی است
در سنن ابی داؤد و نسائی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم زینت بخشید هیچ چیز قرآن را بحسن
صوت و روایت است از ام المؤمنین عائشه صدیقه که شبی عرض کردم بحضور سرور کاینات که شخصی در
مسجد قرآن میخواند که مثل آن از دیگری نشنیدم پس آنحضرت بر در حجره آمد تا دیری استماع
شنید و فرمود این سالم مولی ابی حذیفه است شکر خدا که مثل او ست در امت من و حفظ
آن موجب مغفرت والدین حافظ است باید که آنرا یاد کرده فراموش نکند که نسیان آن
گناه کبیره است و نسیان نزد ابی حنیفه آنست که از مصحف هم خواندن نتواند و اگر قاری را
خوف ریا یا خوف تشویش خلط مصلی یا شاغل اوراد و اذکار باشد باخفا تلاوت نماید که عمل سر
بر عمل علانیه هفتاد درجه فضیلت دارد و در صورتیکه این خوف نبود آواز بلند کند و لطافت نیت
و جمع همت خواند تا گوش را هم حظی حاصل شود و نشاط آرد و اهل غفلت را بیدار و راغب
عبادت سازد و خصوصاً در نماز تهجد جهر اولی است تا ملائکه محافظین و سکان بیت از اجنه
مؤمنین از ان حظی بردارند و اقتدا کنند و نیست نفع غیر بهر قدر که زاید بود اجر بر مزید میگردد
و بالجمله قرأت بجهر باشد یا بسر در هر طریقیکه صلاح قلب در ان بیشتر است عمل نماید بل تحسین فرمود
آنسرور صلی الله علیه وسلم ابوبکر رض را در سر چینی که او گفت من بپروردگار خود رازی شنوانم و او می شنود
و عمر رض را در جهر و قتیکه او عرض کرد که بیدار سازم اهل غفلت را و دفع شیطان مینمایم و حین الختم
این دعا خواند اللهم ارحمنی بالقرآن واجعله لی اماماً ونوراً وهدی ورحمة اللهم ذکرنی منه ما نسیت
وعلمنی منه ما جهلت وارزقنی تلاوته آناء اللیل والنهار واجعله حجة لی یا ارحم الراحمین و بعد الختم
باز ابتدا کرده از فاتحه تا مفلحون خواند تا شیطان از انقطاع عمل مایوس گردد والله الموفق
اللغات قرت بتشدید الراء المهملة وتاء التانیث من القرة بضم القاف خنک شدن
و آن کنایه است از سرور ظفرت بفتح الفاء وکسرها وتاء الخطاب من الظفر فیروزی یافتن الحبل
بفتح الحاء المهملة وسکون الباء الموحدة رسن وعهد و امان کما فی الصحاح و مراد از حبل الله قرآنست
الاعتصام چنگ زدن و تمسک جستن التلاوت خواندن الخفیة بکسر الخاء المعجمة ترسیدن لظی
بالفتح زبانه آتش و نام طبقه ایست از طبقات دوزخ که هفت اند جهنم ولظی وحطمه وسعیر وجحیم

و هاویه و سقر الاطفاء فرونشاندن آتش الورود بکسر الواو آمدن که تشنگان بر ان مجتمع شوند یا مورد
آیات که دهن قاری است الشیم بفتح الشین المعجمة وکسر الباء الموحدة بارد کانها الحوض تبیض
الوجوه به * من العصاة وقد جاؤه کالحمم * وکالصراط وکالمیزان معدلة
فالقسط من غیرها فی الناس لم یقم * ترجمه گویا که آن آیات بینات نهر الحیوة اند که سفید
و روشن شوند رویها بسبب در آمدن دران از گناهگاران در حالتیکه آمده باشند بران همچو
انگشتهای سیاه و آن آیات مثل پل صراط و مانند ترازوی اعمال بندگانند از روی عدل و داد
پس عدل و راستی از غیر شان در میان مردمان باقی نمانده **الحاصل** چنانچه روز قیامت
نهر الحیوه بدن سوخته دوزخیان امت را صاف و شسته و روی آنها را سفید و روشن سازد
همچنان قرآن غواصان معانی و قاریان مبانی خود را که از آب زلالش جرعه نوشند و عمل
بمقتضای آن کنند از ظلمت و کدورت و قساوت قلب تصفیه بخشیده بنور هدایت منور
سازد و روی شان در آخرت بشفاعت خود چون ماه تابان درخشان گرداند و چنانکه
صراط روز محشر محق را از مبطل جدا کند و مومن موقن را راست بر خود بسرعت بگذراند
و از مکاره و مخاوف امین سازد و میزان در تعیین اوزان حقوق و اعمال فروگذاشت
ننماید و عمل راجح را از مرجوح متمیز گرداند همچنان قرآن ناراستی و کجی و قاری خود را راست
مینماید و حق را از باطل امتیاز می بخشد و حسن و قبح اعمال بندگان را بمنصه ظهور میرساند و عامل
خود را بنعیم جنت و لقای رب العزت مشرف میسازد پس اقامه راستی و معدلت در مردم
از دیگر کتب الهیه سوای قرآن که ناسخ احکام آنهاست متصور نیست یا عدل و داد از غیر آن
در مردم ثابت نمی شود چه مرجع جمیع احکام شرعیه قرآن است و سنة و اجماع و قیاس
فقهی تابع آنست **اللغات** الحوض بفتح الحاء المهملة چشمه آب و مراد از ان در ینجا
نهر الحیوة است که چون روز قیامت بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ در آیند
فرمان باری تعالی شود که هر کسیکه مقدار دانه خردل ایمان در دل دارد آنرا از دوزخ بر آرند
پس بیرون آرند از دوزخ قومی را که بدن شان از کمال سوختگی مثل انگشت سیاه باشد
و اندازند ایشان را در نهر الحیوة پس بر آیند از ان در حالتیکه روی شان سفید و روشن بود

مثل مروارید وبدن شان تر وتازه گردد مثل گیاهی که بر روی سیل بیباشد ‌ بر گرد نهای شان علامت مغفرت بی وسیله عمل صالح بود که بهشتیان آنها را بدان ملامت عتقاء الرحمن گویند کذا فی البخاری ومسلم بروایة ابی سعید الخدری رضه وبعضی لفظ ان حوض کوثر اراده کرده اند وآن با مضمون شعر چندان مناسبت ندارد وتبیض بتشدید الضاد المعجمه من الابیضاض سفید ودرخشان شدن الوجوه بضم الواو جمع وجه بمعنی روی والعصاة بضم العین المهمله جمع عاصی گناهگار الحمم بضم الحاء المهمله وفتح المیم جمع حممه انگشت سیاه کذا فی الصحاح الصراط پلی است بر پشت جهنم باریک تر از مو وتیز تر از تیغ که جمیع خلایق را بران عبور واقع شود بعضی چون برق خاطف وبعضی مثل باد وزنده وبعضی مانند اسپ تیز رو وبعضی چون طایر پرنده بر حسب مراتب بگذرند ودوزخیان ازان بلغزند ودر دوزخ افتند المیزان ترازو که روز قیامت اعمال بندگان را بدان سنجند وعلم حق سبحانه اگر چه محیط باشیاء است لکن درین آن حکمت امتیاز عاصی است از مطیع وطالح از صالح در نظر اهل محشر ومروی است از سلمان فارسی رضه که اگر در یک پله وی آسمان وزمین وهر چه درو ست نهند گنجد وکفه حسنات از جانب یمین عرش مقابل جنت وکفه سیآت از جانب یسار ان محاذی دوزخ بود المعدلة بفتح المیم وسکون العین وکسر الدال المهملتین والقسط بکسر القاف وسکون السین المهمله عدل وان در لغت نهادن هر چیز است در محل آن ودر اصطلاح ایشان فعلی است که منفر نفس عامل وغیر وی نبود لم تقم بضم الیاء المثناة التحتانیة وکسر القاف من الاقامة باقی داشتن کذا فی شرح الازهری ودر بعضی نسخ لم تقم بضم الیاء المثناة التحتانیة وضم القاف من القیام بمعنی بر پا ماندن آمده والاول اولی لا تعجبن لحسود راح ینکرها تجاهلا وهو عین الحاذق الفهم قد تنکر العین ضوء الشمس من رمد وینکر الفم طعم الماء من سقم ترجمه عجب مدار از شخصی کثیر الحسد که انکار این آیات میکند از روی اظهار نادانی در حالتیکه او مردی است زیرک ودانا گاهی تیره می پندارد چشم روشنی آفتاب را بسبب درد وبد مزه میداند دهن آب شیرین را بجهة بیماری الحاصل انکار حسود نه از جهت آنست که او را در بود نش کلام ربانی شکی وریبی است چنانچه آیة کریمه وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا ازان خبر میدهد بلکه بجهة آن است

که او دیده ودانسته از غایت استیلای حسد وغلبه هوای نفس وحمیت جاهلیت خود را جاهل ونادان ساخته نمیدانی که دیده رمد رسیده از روشنی آفتاب کراهت دارد وتحمل انوار آن کردن نمی تواند باوجودیکه بالیقین میداند که آفتاب روشن هست گر نه بیند بروز شپره چشم چشمه آفتاب را چه گناه ودهن بیمار را بسبب فساد اخلاط وغلبه صفرا آب شیرین تلخ وبد مزه بنماید با آنکه او را معلوم است که آب تلخ نیست وشیرین است وارد نیست انکار ونفور بحکم لا یزید الظالمین الا خسارا بسبب سوء استعداد آنها واقع شده که اصلا علاج پذیر نیست اللغات التعجب شگفت داشتن الحسود بفتح الحاء المهمله مرد کثیر الحسد وحسد آرزوی کردن زوال نعمت را از غیر بطرح بمعنی صار التجاهل نادان ساختن خود را العین والحاذق من الحذاقه زیرکی الفهم بفتح الفاء وکسر الهاء ونیک دریابنده مطالب تنکر من الانکار سر باز زدن الرمد بفتحتین درد چشم الفم بفتح الفاء وتخفیف المیم دهن وبعضی برای محافظت وزن بتشدید المیم خوانده اند وآن جائز است کما فی القاموس فی باب المیم السقم بفتحتین بیماری یا خیر من یمم العافون ساحته سعیا وفوق متون الاینق الرسم ومن هو الآیة الکبری لمعتبر ومن هو النعمة العظمی لمغتنم سریت من حرم لیلا الی حرم کما سری البدر فی داج من الظلم ترجمه ای بهتر کسیکه قصد کنند سایلان آستانه او را در حالتیکه پیاده دوند وسوار آیند بر پشت ماده شتران تیز رو وای کسیکه نشان بزرگ است برای استدلال کننده توحید حق وای کسیکه نعمت عظمی برای غنیمت شمرنده وجود این نعمت را سیر کردی از حرم مکه در ساعتی از شب بسوی بیت المقدس همچنانکه سیر میکند ماه تمام در ساتری که از تاریکیها است الحاصل ناظم عارف رح بعد توصیف آیات بینات که از اعظم معجزات آن سید الکائنات اند اولا بطریق ندا بمدح آنسرور پرداخته ثانیا به بیان رتبه علیه وی که معراج است ودیگری با آن اشتراک ندارد پرداخته چنانچه بر سبیل خطاب میگوید که ای بهتر وبهترین کسیکه سوار وپیاده از شاه وگدا التجا بدرگاه عالم پناه او آرند وای بزرگ تر نشان وحدانیت حق وحقیقت دین اسلام وای عظیم ترین نعمت از نعمای دنیا وآخرت برای هر خاص وعام حق جل مجده ترا بمرتبه عظمی ودرجه علیا که آنرا است مشرف فرموده وانچه ترا از عجایب ملک وملکوت نمود دیگری را از انبیا ورسل ننمود چنانچه آیه کریمه

سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من
آیاتنا از آن خبر میدهد و ازین هست که منکر سیر آنسرور تا مسجد اقصی کافر است و از انجا بر آسمان الی
ماشاء الله ضال و مبتدع و فاسق است و اینهمه سیر بیداری بجسد شریف بوده باتفاق جمهور صحابه
و تابعین و بعضی که قایل معراج روحی اند فقط توهم ایشان است آن قول اعتباری ندارد و جمعی بر آنند که این قضیه
متعدد واقع شده وقتی بجسد در بیداری و در اوقات دیگر بروح مبارک در منام که عین ... است
و کمال اولیای امت مرحومه نیز ازین قسم اخیر بتصدق آنجناب نصیبه دارند و قصه معراج
بر سبیل اجمال این است که لیلة دوشنبه ماه ربیع الاول سال دوازدهم از نبوت و بروایتی شب
بست و هفتم رجب بعد شق قلب شریف و غسل آن بآب زمزم در طشت طلا و پر کردن آن
بعلم و حکمت و نهادنش در سینه مبارک و التیام آن و حصول استعداد دریافت عالم ملکوت و تحمل
اسرار جبرئیل عم دابه سفید بیست تر از بغل و بلند تر از حمار آورده که گام منتهای نظر می نهاد
و در سرعت سیر مثل برق می درخشید لهذا نامش براق بوده آنسرور صلی الله علیه وسلم را بر آن
سوار کرده خود رکاب گرفته لگام بدست میکائیل عم داده بعد گذر بر زمین مدینه طیبه و بمدین
مولد عیسی عم فرود آوردن برای نماز درین هر دو جا و بعد ملاقات ابراهیم و موسی و عیسی عم
و معاینه طوائف انام از نیک و بد که در عالم برزخ و مثال بآثار و ثمرات افعال خود مشغول گردیدند
به بیت المقدس رسانید آنسرور فرود آمده براق را بحلقه باب بسته در مسجد آمده دوگانه تحیت ادا فرمود
بعد ازان حاضر شدند جماعات ملایکه و متمثل گشتند ارواح انبیا از آدم تا عیسی عم و ثنا گفتند خدا را
و درود فرستادند بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و معترف شدند همه بفضل و کمالات وی پس اذان
و اقامت گفتند و آنحضرت را امام ساخته جمیع ملایکه و انبیا اقتدا کردند و بعد از فراغ بر فن آمد از مسجد
و جبرئیل ظرفی از خمر طهور و ظرفی پر از شیر بهشت آورده در شرب یکی ازین دو خیار داد آنجناب
شیر اختیار فرمود پس جبرئیل گفت که اختیار کردی استقامت دین خود را اگر اختیار میکردی
خمر را همه امت تو گمراه میشدند و در شرب خمر می افتادند بعده جبرئیل عم معراجی از جنت الفردوس
آورده که از یمین و یسار آن ملائکه بودند پس بر آمد آنسرور بر آن و رسید باسمان و دید در آسمان
اول آدم عم را و در دوم یحیی و عیسی عم را و در سوم یوسف عم را و در چهارم ادریس عم را

و در پنجم هارون عم را و در ششم موسی عم را و در هفتم ابراهیم خلیل عم که هر یکی بترحیب و تحیت
و سلام پیش آمدند و جواب شنیدند بعد ازان رسید به بیت المعمور که مقابل کعبه مشرفه واقع شده
و ادای نماز تحیه فرمود و دید ملایکه را که تسبیح و تهلیل میکنند و ابراهیم عم تکیه بدیواری کرده نشسته است
و مامور گردید آنسرور باداء نمازهای پنجاه وقت باستدعای آنحضرت از جناب کبریا بالتجای مکرر
موسی عم از پنجاه نوبت به پنج وقت رسید و از انجا گذر فرمود بسدرة المنتهی که آن منتهی میشوند
اعمال خلق و علوم شان و نزول ملایکه از انجا است و عروج ازان ممکن و متصور نیست لهذا
جبرئیل عم از رفتار باز مانده گفت ؎ اگر یکسر موی برتر پرم ؛ فروغ تجلی بسوزد پرم ؛ بعده
نموده شد بآنحضرت بهشت و دوزخ بصفاتیکه مذکور اند در کتاب و سنت و غسل فرمود در چشمه
سلسبیل و شسته شد آلایش کون و حدث از ظاهر و باطن وی و چون بعد رویت آیات الهی
نوبت در آمدن بمشهد قرب و حضور رسید از همه انقطاع پذیرفت و هیچ ملکی و انسی باوی
نماند لکن هنوز هفتاد حجاب نورانی که سطبری هر حجاب پانصد ساله راه بود در پیش اند که همه را
باعانت و امداد صمدانیت قطع فرمود پس حیرتی و هیبتی بر آنجناب طاری شده آنرا حق جل مجده
بانس و محبت مبدل ساخته دست قدرت در میان دو شانه آنسرور نهاده که یافت سردی آن
در سینه خود و بخشید علوم اولین و آخرین را و تعلیم کرد سه علم اول علمی است که عهد گرفت کتمان آنرا از آنکه
هیچ احدی طاقت برداشت آن ندارد و دوم علمی بود که مخیر ساخت در کتمان و اظهار آن که بخواص
اصحاب تعلیم فرمود و سوم علمی است که بهر خاص و عام مامور به تبلیغ گردید پس گسترانیده شد رفرف سبز
که نور آن بر نور آفتاب غالب بود و بر داشته شد بر آن و رسید بعرش و دید امور عجیبه و اشیاء غریبه را
که زبان از توصیف آن عاجز است لکن باوجود اینهمه آیات و کرامات و انکشافات تمامی ذرات کائنات
بهیچ یکی از انها توجه و التفات نفرمود و بحکم مازاغ البصر و ماطغی دیده میل و رغبت بسوی چیزی نکشود
پس فایز شد بجمیع مرادات از مراتب و درجات که اقصی و اعلی آن رویه حق سبحانه است بچشم
سر کما صح عن کبار من الصحابه کانس و ابن عباس و ابن عمر رض و مغبوط انبیای مرسلین و ملایکه مقربین
گردید و بعد رسیدن در مرتبه قرب عرض کرد احوال امت را و گفت خداوندا معذب کردی امم
سابقه را بانواع عذاب پس با امت مدینه من چه خواهی کرد جواب آمد که رحمت فرستیم بر ایشان مبدل

کنم بدیشان آنهار الجنات و هر که ندا کند مرا لبیک گویم و هر چه سوال کند عطا نمایم و آنکه بر من توکل
کند کفایت کنم در دنیا و بپوشم گناهان او را در آخرت و شفیع گردانم ترا برای ایشان کما فی المواهب
و چون رخصت انصراف با نیل مرادات یافته باز بمقام خود عاید گردید و حالات شب بیان فرمود
جماعتی ضعیف الایمان مرتد شدند و ابوبکر رض بسبب تصدیق آنحضرت از روز موسوم بصدیق اکبر
گردید و کفرهٔ قریش باستهزا پیش آمده از حال مسجد اقصی و تعداد درهای آن مستفسر شدند و چون آنحضرت را
در تعین بعضی اشیا توقف رو داد جبرئیل ع م آن مسجد را بجنسه حاضر کرده پیش نظر مبارک نهاد تا از هر چه
پرسیدند با حسن وجوه بیان فرمود آخر نادم و پشیمان شده باز گشتند عارف سامی مولانا عبدالرحمن
جامی رح در تحفة الاحرار حال معراج بکمال لطف و خوبی بیان فرموده چنانچه میگوید ؎ یک شبی از صبح
دل افروزتر ؛ وز شب و روز همه فیروزتر ؛ طرهٔ او نافهٔ دولت کشا ؛ غرهٔ او نور سعادت فزا ؛ ابر
لطف درافشان درو ؛ ماه عنایت گهر افشان درو ؛ خواجه که آمد دو جهان بنده‌اش ؛ گرد مدد
دولت پاینده‌اش ؛ عشق رگ جانش کشیدن گرفت ؛ دل پی جانانش طپیدن گرفت ؛
بر قره از اشک ره خواب زد ؛ راه طلب را ز سرشک آب زد ؛ چون کم آن لیل گران است شمار ؛ باز نشاند
از ره مقصد غبار ؛ قاصدی از کشور نورانیان ؛ پاک ز آلایش ظلمانیان ؛ آمد و آورد براقی
چو برق ؛ پیکری از نور قدم تا بفرق ؛ اوج سپهر همچو شهاب اشهبی ؛ چرخ قمر همچو قمر مرکبی ؛ رفتن او
جستن تیر از کمان ؛ جستن او جست طی مکان ؛ پیش نرفته قدم از گام او ؛ بود بهم جنبش و آرام او ؛
گفت که ای ساقی ابرار خیز ؛ جرعه بدین گنبد دوار ریز ؛ ساخته عرش برین فرش را ؛ فرش قدم
کن چو زمین عرش را ؛ راه رو راست رو ما غوی ؛ رهبر روشن نظر ما طغی ؛ خلعت اسری بر
انداخته ؛ جادهٔ شب رفتن ازان ساخته ؛ پای در آورد به پشت براق ؛ خواند بر آفاق که هذا فراق ؛
یافت ز بیت الحرم اقصا لگام ؛ زد بطواف حرم قدس گام ؛ بود ازو گام نهادن همان ؛ در حرم قدس
ستادن همان ؛ بست از آنجا کمر عزم چست ؛ روی سفر کرد بقصر نخست ؛ شد به سیه خانهٔ ماه آفتاب ؛
یافت بیک حلقه زدن فتح باب ؛ رفت در آن خانه بصد عز و ناز ؛ خانه نشینان بهزاران نیاز ؛
سجده کنان بوسه بپایش زدند ؛ طبل دعا کوس ثنایش زدند ؛ کای بدرت ملک و ملک ملتجی ؛
جئت الینا و نعم المجی ؛ آمدی و آمدنت بس خوش است ؛ دیدن روی تو عجب دلکش است ؛

خاک رهت بر سر ما تاج باد ؛ هر شب عمرت شب معراج باد ؛ خانه بخانه همه‌ین رسم و راه ؛ سایهٔ طوبی
شدش آرامگاه ؛ باز بر افراخت از آنجا لوا ؛ زد لب آن پردهٔ خم استوی ؛ هم نفسش زد نفس بود
نوبت ؛ زان شرف همنفسی گشت فوت ؛ پای از آن پایه فراتر نهاد ؛ عرش بزیر قدمش سر نهاد
خرقهٔ تن را ز تن جان بکند ؛ بر کتفش خلعت احسان فگند ؛ آنکه ازین خرقه مجرد شده ؛ جاذبهٔ عشق
یکی صد شده ؛ خیمه برون زد ز حدود جهات ؛ پردهٔ او شد تتق نور ذات ؛ تیرگی هستی زد و دور گشت ؛
پردگی پردهٔ آن نور گشت ؛ کیست کزان پرده شود پرده ساز ؛ زمزمه گوید ازان پرده باز ؛
هست زبر پرده بدآیین گفتگو ؛ به که شود مختصر این گفتگو ؛ خواجه دران پرده چو دید آنچه دید ؛ آنچه نباید
بزبان هم شنید ؛ یافت اجازت که ز اقلیم راز ؛ راحله راند بحریم مجاز ؛ کرد گذر بر صف افلاکیان ؛
شد ز تواضع شرف خاکیان ؛ آمده نزدیک حرم بسترش ؛ گرم هنوز از تن جان پرورش ؛ چون
طلبیدند ازان گنج پاک ؛ بهرهٔ خود خانه خرابان خاک ؛ در دل هر خانه خرابی که خواست ؛ هر بخت
نصیبی ؛ نصابی که خواست ؛ بود به یک لحظه دران نیم شب ؛ آمدن و رفتن او ای عجب ؛ بود
بلی نور زمین و آسمان ؛ در سفر نور نگنجد زمان ؛ عالم ازان نور بود مستنیر ؛ دست بزن جامی و دامانش
گیر ؛ بو که از آنجا بضیائی رسی ؛ راه بیابی و بجائی رسی ؛ اللغات تجم من الیمیم قصد کردن
العافون جمع العافی من العفو پیش کسی بامید احسان رفتن کما فی التاج الساحة صحن سرای
السعی دویدن المتون بضمتین جمع متن پشت الانیق بفتح الهمزه و سکون الیاء المثناة التحتانیة
وضم النون جمع ناقه و ماده شتر که در اصل انوق بوده و بسبب ثقل ضمه بر واو آنرا بر نون مقدم
کرده بیا بدل کردند کما فی الصحاح الرسیم بضم الراء و السین المهملتین جمع رسم بفتح الراء المهملة
ناقه که از تیز رفتاری بر زمین نشان کند الکبری بضم الکاف بزرگتر المعتبر بکسر الباء الموحده
من الاعتبار صرف کردن فکر را در امتیاز حق از باطل و پند گرفتن النعمة بکسر النون فراخی
عیش کما فی مجمع البحار المغتنم بکسر النون من الاغتنام غنیمت شمردن سریت بتاء الخطاب
من السری بشب سیر کردن و مراد از حرم اول مکه معظمه و از ثانی بیت المقدس است و در تعین
مکان اسرار روایة مختلف آمده بعضی حطیم و بعضی صحن کعبه و بعضی سرای ابی طالب و بعضی خانه
ام هانی گفته اند و صاحب فتح الباری در جمیع اقوال فرموده که آنسرور صلی الله علیه وسلم در بیت

ام ہانی داخل سرای ابی طالب بوده که جبرئیل عم از سقف فرود آمده آنحضرت را از حطیم یا در دو
از صحن کعبه بر براق سوار کرده بمسجد اقصی برده از انجا بآسمانها رسانید و در لفظ لیلا اشاره است
باینکه از مکه به بیت المقدس در زمان قلیل از شب رسیده و این از قبیل بسط زمان است که انبیا و
در اندک زمان طی مقامات و تحصیل مراتب کمالات که ما فوق حد بشری است فرمود چنانچه داؤد
عم در زمان قلیل توریة را با آن عظم حجم ختم میکرد و آصف بن برخیا تخت بلقیس را در طرفة العین
بمسجد سلیمان عم رسانیده الدواجی ظلمتی که هیچ چیز دران بنظر نیاید و در شرح احمد داجی را لیالی
تفسیر کرده وَبِتَّ تَرْقَى اِلَى اَنْ نِلْتَ مَنْزِلَةً ۞ مِنْ قَابِ قَوْسَيْنِ لَمْ تُدْرَكْ وَلَمْ تُرَمِ
ترجمه شب گذرانیدی در حالتیکه ترقی کردی بمراتب قرب تا اینکه یافتی مقامی قریب تر باندازه مسافت
دو کمان یا بمقدار فاصله که مابین دو گوشهٔ کمان می باشد که مدرک و مطلوب هیچ احدی نیست
الحاصل آنسرور صلی الله علیه وسلم بمراتب علیه و درجات سنیه ترقی کرده تا غایتی رسید
که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بانجا نرسیده و بانواع مکاشفات لاهوتی و اصناف تجلیات
جبروتی فایز گردیده که هیچ یکے از مقربان بارگاه الوهیت و خاصگان درگاه ربوبیت ازان
حظی ندارد بلکه کسے را از انها مجال ادراک و جرأت طلب این نیست از انکه طلب فرع توقع است
و چون معلوم همگنان بود این منزلت رفیع مخصوص آنجناب است دیگر را چه یارا که طالب نماید
و مراد ازین قرب قرب عظمت و کرامت است نه قرب مسافت که از خواص جسم است و ارباب
تحقیق گفته اند که دنی اشاره بمکان نفس و تدلی بمنزل قلب و قاب قوسین بمقام روح و او ادنی
بمرتبهٔ سر او ست صلی الله علیه وسلم پس نفس مبارک در مقام خدمت و قلب انور در منزل انس
و محبت و روح پر فتوح در محل قربت و سر آن سرور در مرتبهٔ مشاهده بود و چونکه روح مقدس آنحضرت را
از کمال نورانیت و قوت توجه در بدن اول تصرفی است لهذا بهمین جسم که فی الحقیقة
روح مجسم است بمرتبهٔ قاب قوسین او ادنی شرف اختصاص یافت ؎ آنکه سرشت تنش
از جان بود ۞ سیر دو عرش بتن آسان بود ۞ و بهمین چشم سر جمال لا یزالی را بی جهت و کیفیت
کالقمر فی لیلة البدر دید و بهمین گوش حق نیوش کلام رب العزت شنید و ازینجاست
که موسی عم بعد مشاهدهٔ این تقرب در لیلة الاسرا غبطهٔ آن مرتبت کرده گریست

و غبطه که عبارت است از آرزو کردن مثل چیزے که بدیگری عنایت شده مذموم نیست ۞
اللغات بت بکسر الباء الموحده و تشدید التاء المثناة الفوقانیة من البیتوتة شب گذرانیدن
و بمعنی صیر ورة نیز آمده ترقی بفتح القاف من الرقی بالا رفتن نلت بکسر النون من النیل
یافتن قاب قوسین القاب و القیب بمقدار و در عرب از کمان پیمایش زمین می نمایند
همچنانکه به نیزه و گز و خطوه و شمیری پیمایند و در صحاح قاب بمعنی گوشهٔ کمان نیز آمده و در
صورت در اصل قاب یا قوس بوده که علامت تثنیه مضاف را بسبب شدت امتزاج بمضاف
الیه داده اند لم تدرک و لم ترم بضم التاء المثناة الفوقانیة و فتح الراء المهملة الاول من الادراک
دریافتن و الثانی من الروم طلب کردن وَقَدَّمَتْكَ جَمِيعُ الْاَنْبِيَاءِ بِهَا ۞ وَالرُّسُلِ
تَقْدِيمَ مَخْدُومٍ عَلَى خَدَمٍ ترجمه پیش کردند ترا همه انبیا و رسل بر خود ها دران شب
همچنانکه تقدیم مخدوم بر خادمان میباشد الحاصل جمیع انبیا و رسل اعتراف بفضل
و کمالات و قرب مرتبت تو کرده ترا در نماز امام ساختند و باقتداء تو سر افراختند تا تقدم
بالشرف که برایشان داری بر جماعت ملائکه ظاهر گردد چنانچه در مدارج النبوة گفته که در لیلة الاسرا
ارواح انبیا متمثل شده بمسجد اقصی حاضر آمده هر یکی مناقب و معجزات خود بیان ساخته زبان بشکر و ثنای
باری تعالی کشاد بعد ازان آنسرور صلی الله علیه وسلم خطبهٔ بلیغ خوانده خصایص و فضائل خود بیان
فرمود پس ابراهیم عم بعد الاستماع خطاب بطرف انبیاء عم کرده گفت که محمد بهمین خصائص بر شما
پیشی گرفت همه اعتراف کردند و انظهار انقیاد نمودند و علمای اخیار اختلاف کرده اند درینکه این نماز
نماز نفل بوده یا نماز فرض و بر تقدیر فرض اکثرے برانند که این نماز عشا بود قبل عروج بسموات و بعضی نماز
فجر میگویند بعد نزول ازان و در لفظ بها با سببیه است و ضمیر راجع است بسوی منزلت یا بها بمعنی
فیها است باء جارهٔ ضمیر بسوی لیلة الاسرا و مراد از تقدیم مخدوم بر خادم تقدم بالشرف است
و الا گاهی خادم پیش مخدوم میرود و از خصائص آنسرور بود که وقت رفتن صحابه را مقدم می فرمود
که عقب مرا برای ملائکه گذارید کما فی جامع الترمذی اللغات قدمت بتاء التانیث من التقدیم
پیش کردن کسی را الخدم بفتحتین جمع خادم وَاَنْتَ تَخْتَرِقُ السَّبْعَ الطِّبَاقَ بِهِمْ ۞ فِي مَوْكِبٍ كُنْتَ فِيهِ
صَاحِبَ الْعَلَمِ حَتَّى اِذَا لَمْ تَدَعْ شَأْوًا لِمُسْتَبِقٍ ۞ مِنَ الدُّنُوِّ وَلَا مَرْقًى لِمُسْتَنِمِ ترجمه تو طی کردی

هفت آسمان را که یکے بالاے دیگرے است درحالتیکه گذر کننده بودے بر جماعت انبیاء در لشکری
از ملایکه که بودی درمیان آنها سردار صاحب نشان تا اینکه نگذاشتی نهایتی برای پیش دستی کننده
از نزدیک شدن و نه مقام بالا رفتنی را برای هیچ بالا رونده الحاصل آنسرور انبیا بهمین جسم لطیف
وجسد خفیف که در لطافت و نظافت حکم روح دارد قطع مسافت هفت طبق آسمان نموده در حالتیکه
مرور کرد بمقام انبیاء و از هریکے تحیت و ترحیب شنید و بود درحالت سیر و عروج در جمع عظیم از ملایکه مقربین
همچنانکه سردار صاحب نشان تفوق و امتیاز در لشکر خودی باشد آخر در عروج تا بنهایتی رسید که هیچ
سبقت کننده از انبیاء و ملایکه تا آنجا رسیدن ممکن و متصور نشد ٥ سیمرغ روح هیچکس از انبیا رفت
آنجا که تو بیال محبت پریده ٭ بنا اللغات الاخرا و درین الطباق بکسر الطاء المهملة جمع طبق سرپوش و مراد
از سبع طباق هفت آسمان هست که یکی بالای دیگری واقع شده بهم ای ماراً علیهم الموکب بفتح المیم
وکسر الکاف لشکر سواران باشند یا پیاده کذا فی القاموس و اینجا ازان جماعت ملایکه اراده کرده
العلم بفتحتین نیزه که بران پاره از ثوب بندند و آن کنایه است از شهرت کما فی المنتخب لم تدع بفتح التاء
المثناة الفوقانیة والدال المهملة وسکون العین المهملة من الودع ترک کردن شأو بالفتح الشین المعجمة
وسکون الهمزة وفی آخره واو بمعنی غایت و نهایت المستبق بکسر الباء الموحدة من الاشتیاق پیشی
کردن الدنو بضم الدال المهملة والنون وتشدید الواو نزدیک شدن المرقی بفتح المیم وسکون الراء
المهملة وفتح القاف جای بالا برآمدن المستنم بکسر النون من الاستنام بلند شدن خفضت کل
مقام بالاضافة اذ ٭ نودیت بالرفع مثل المفرد العلم ٭ کیما تفوز بوصل ای مستتر ٭ عن العیون
وسر ای مکتتم ٭ ترجمه پست گردانیدی هر مقام و مرتبه را بنسبت مقام و مرتبه خود چونکه
خوانده شدی برای ترقی کردن مثل یگانه مشهور تا اینکه رسی بمقام قرب که چقدر پوشیدگی دارد از
چشمهای دیگران و رازیکه چقدر پنهان داشته شده از غیر تو الحاصل گذاشتی هر یکی را از انبیا
و ملایکه بمقامات ایشان و ترقی کردی بمقامیکه بتو مخصوص است و دیگری بآن اشتراک ندارد تا فایز
شوی بشهود یکه پوشیده است از نظر مردم و مطلع شوی بر رازیکه دیگرے را بآن اطلاع و آگهی نیست
٥ نه هر سینه را راز دانی دهند ٭ نه هر دیده را دیده بانی دهند ٭ نه هر گوهری درة التاج شد ٭ نه هر
مرسلی اهل معراج شد ٭ برای سرانجام کار صواب ٭ یکی از هزاران شود انتخاب ٭ اللغات خفضت

بتاء الخطاب من الخفض فرو انداختن و پست کردن المقام بفتح المیم منزلت المفرد یگانه العلم
مشهور عالی قدر الفوز ظفر یافتن المستتر بکسر التاء الثانیة المثناة الفوقانیة من الاستتار پوشیده شدن
المکتتم بفتح التاء الثانیة المثناة الفوقانیة من الاکتتام پنهان داشتن فحزت کل فخار غیر
مشترک ٭ وجزت کل مقام غیر مزدحم ٭ ترجمه پس جمع کردی هر فضیلتی را که دیگرے
بآن شرکت نکند و درگذشتی از هر مقام بے مزاحمت غیری الحاصل گرد آورد آنسرور صلی الله
علیه وسلم هر نعمتی و دولتی را که بدان نازیده شود مخصوص بجناب مقدس او ست و رسید بهر مقامی
و منزلی از منازل قرب که دران هیچکس رسیدن نتواند اللغات حزت بضم الحاء المهملة
وسکون الزاء المعجمة و تاء الخطاب من الحوز جمع کردن و گرد آوردن کما فی التاج الفخار بفتح الفاء
والخاء المعجمة من الفخر نازیدن و مراد از فخار فضایل و کمالاتیکه لایق افتخار باشند جزت بضم الجیم
وسکون الزاء المعجمة و تاء الخطاب من الجواز مرور کردن و گذشتن المزدحم بفتح الحاء المهملة من
الازدحام بانبوه جمع آمدن وجل مقدار ما ولیت من رتب ٭ وعز ادراک ما اولیت من نعم ٭
ترجمه و بزرگ است اندازهٔ چیزیکه سپرده شد بتو از مرتبهای بلند و نایاب است دریافت
آنچه که عطا کرده شد بتو از نعمتهای ارجمند الحاصل گرامی است مقدار آن مراتب علیه و درجات
سنیه که در لیلة الاسراء بآنجناب از درگاه رب العزت مفوض شده و بحیطهٔ ادراک هیچ احدے
نه درآید کنه نعمای متوالیه و آلای متوافره که آنسرور بآن مخصوص شده لا سیما نعمت رویت
که حق جل مجده هیچکس را سوای وی صلی الله علیه وسلم در دنیا بآن مشرف و ممتاز نفرمود از آنکه آنجناب را
کمالی است ورای افهام خلق و عقول ایشان و شب معراج اتم و اکمل و اعلی و ارفع مقام
قرب او ست و آراستگی و استعداد این امر آنچه بوی صلی الله علیه وسلم حاصل شد بدیگرے
میسر نگردید پس استبعاد حصول این نعمت در حق آنسرور محض بیجاست و خطا اللغات المقدار
بکسر المیم اندازه ولیت بضم الواو وکسر اللام المشددة و تاء الخطاب من التولیة کار بکسی سپردن
الرتب بضم الراء المهملة وفتح التاء المثناة الفوقانیة جمع رتبه عز من العزة بالکسر نایاب شدن
چیزی اولیت بضم الهمزة وسکون الواو وکسر اللام من الایلاء بخشیدن النعم بکسر النون وفتح
العین المهملة جمع نعمت بشری لنا معشر الاسلام ان لنا ٭ من العنایة رکنا غیر منهدم ٭

ترجمه بشارت باد مارا ای جماعة اهل اسلام بدرستیکه برای ماست از عنایت حق ستونیکه
فرو نا فتد الحاصل ناظم رح بعد بیان فضائل و کمالات ورفع درجات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میفرماید که مارا مژده عظیم وبشارت فخیم است ای گروه اهل اسلام که عنایت ابدی وهدایت سرمدی
حق سبحانه همقرین ما گشته که مشرف گشتیم بدین متین پیغمبری عالی قدر که هرگز شریعتش منسوخ
نگردد وتغییر وتبدیل نپذیرد چنانچه تنزیل احکم باکمال این شریعت واتمام نعمت ورضوان
ومغفرت رب العزت ناطق است بخلاف امم سابقه که هیچکس از انها بدین دولت عظمی ونعمت
کبری شرف اندوز نگردیده اللغات البشری بضم الباء الموحدة وسکون الشین المعجمة وفتح
الراء المهملة مژده المعشر بفتح المیم وسکون العین المهملة وفتح الشین المعجمة گروه الرکن بضم الراء
المهملة وسکون الکاف ستون وچیزیکه بآن اعتبار کرده شود المنهدم بکسر الدال المهملة
من الانهدام فرو افتادن لَمَّا دَعَى اللّٰهُ دَاعِيَنَا لِطَاعَتِهِ ؛ بِاَكْرَمِ الرُّسُلِ كُنَّا اَكْرَمَ الْاُمَمِ
ترجمه چون مخاطب ساخت حق جل مجده دعوت کننده مارا بطاعت خود بخطاب اکرم الرسل
پس باشیم بزرگترین امتها الحاصل چونکه رب العزت پیغمبر جلیل القدر مارا بتشریف اکرمیت
نواخته ضرورست که ما از امم سایر انبیا بزرگتر باشیم از انکه قدر ومنزلت هر امت حسب مرتبت پیغمبران
امت است چنانچه آیه کریمه کنتم خیر امة اخرجت للناس بآن شهادت میدهد اللغات
الداعی دعوت کننده بسوی عبادت حق ومراد از داعی ذات آنسرور است صلی الله علیه وسلم
لما قال الله تعالی اجیبوا داعی الله الطاعت فرمان برداری الامم بضم الهمزة وفتح المیم جمع
امت یعنی گروه رَاعَتْ قُلُوْبَ الْعِدٰى اَنْبَاءُ بِعْثَتِهِ ؛ كَنَبْأَةٍ اَجْفَلَتْ غُفْلًا مِّنَ الْغَنَمِ ترجمه
ترسانید دلهای دشمنانرا اخبار رسالت آنسرور مثل آوازیکه گریزانده رمه بیخبر را از گوسفندان
الحاصل چونکه فوائد انذار بیشتر از فوائد ابشار اند لهذا اهتمام بشان انذار هم دانسته میفرماید
که از اخبار بعثت یا رفعت آنحضرت در قلوب دشمنان دین آنقدر ترس وهیبت ورعب جاگرفته
که مثل گریختن گله گوسفندان بیخبر از آواز شیر می گریختند چنانچه علامه سیوطی رح در خصایص آورده
که آنسرور فرموده من نصرت داده شدم بترسانیدن کفار تا یکماهه راه ودر مواهب گفته که قید
یکماهه راه برای این است که میان مسکن آنجناب ومیان مساکن کفار بیش یکماهه راه نبود

ومرویست که چون آنحضرت از کفار قریش فرمود که اگر شما از من یک کلمه قبول کنید مالک تمام
عرب وعجم می شوید آنها گفتند که یک کلمه چیست اگر هزار کلمه باشد قبول نمائیم آنسرور گفت که خدارا
واحد دانید واز بت پرستی باز آئید بمجرد استماع این کلمه متنفر شده مثل رمه گوسفندان گریختند وکسی
قبول نکردند آخر نوبت بجدال وقتال رسید وندای اقتلوا المشرکین حیث وجدتم عالمی را
درگرفت وهمه را مخذول ومنکوب ساخته بدار البوار فرستاد چنانچه دربیت آینده میگوید اللغات راعت
بتاء التانیث من الروع ترسانیدن العدی بکسر العین وفتح الدال المهملتین جمع عدو دشمن
الانباء بفتح الهمزة وسکون النون وفتح الباء الموحدة جمع نباء بمعنی خبر لیست که آن از شان
عالی بود البعثة بکسر الموحدة برانگیخته شدن برای هدایت خلق ومراد از اخبار بعثت اخبار بیست
که از کتب سماویه بظهور رسیده وکاهنین ومنجمین حین ولادت آنسرور بآن خبر دادند وبحکم
فاصدع بما تؤمر آنجناب اوامر ونواهی آلهی حین بعثت بگوش هر یکی رسانیده النباة بفتح
النون وسکون الباء الموحدة وفتح الهمزة آواز اجفلت بتاء التانیث من الاجفال گریزانیدن
ومضطرب ساختن کما فی شرح المحلی الغفل بضم الغین المعجمة وسکون الفاء والقیاس ضمهما جمع
اغفل بیخبری که اشیاء وامنحه را دریافتن نتواند کما فی شرح الازهری الغنم بفتح الغین المعجمة
والنون اسم جنس گوسپند نر باشد یا ماده مَا زَالَ يَلْقَاهُمْ فِيْ كُلِّ مُعْتَرَكٍ ؛ حَتّٰى حَكَوْا بِالْقَنَا
لَحْمًا عَلَى وَضَمٍ ؛ ترجمه همیشه محاربه مینمود با دشمنان دین در هر جنگگاه تا غایتی که آنها
مشابه شدند بسبب طعن نیزهای مجاهدین بگوشتیکه بر تخته قصاب باشد الحاصل جناب
رسالت مآب وملازمان رکاب ظفر انتساب وی در هر معرکه با کفار بالجدی محاربه نمودند وآنها
مقتول ومجروح ساخته بروی زمین انداختند که آن اشرار بسبب طعن نیزهای خونخوار غازیان
لشکر اسلام مشابهت پیدا کردند بگوشتی که بر تخته قصاب بود وآنرا هیچ حسی وحرکتی نباشد
اللغات یلقاهم بفتح الیاء المثناة التحتانیة وضم الهاء والمیم من اللقی کارزار کردن
کما فی التاج المعترک بفتح الراء المهملة جای حرب حکوا بفتح الکاف من الحکایة بمعنی
المشابهة القنا بفتح القاف جمع قناة نیزه کما فی القاموس الوضم بفتح الواو والضاد المعجمة
تخته که قصابان بران گوشت می نهند دَعِ الدُّوْا الْفِرَارَ فَكَادُوْا يَغْبِطُوْنَ بِهِ ؛ اَشْلَاءَ شَالَتْ مَعَ الْعِقْبَانِ وَالرَّخَمِ

ترجمه دوست داشتند کفار گرفتن راه پس قریب بود که آرزو کنند بآن فرار اینکه خود با شل گوشت
پارهای مقتولان باشند که برداشتند آنرا از جنگگاه عقابها و کرگسان الحاصل چونکه ناظم شرح حال
مقتولان در بیت سابق بیان کرده الحال احوال بقیة السیف بیان میفرماید که باقی ماندگان طاقت
مقاومت در خود نیافته فرار را دوست میداشتند تا غایتیکه بر حال اعضا و مقتولان که در معرکه افتادند
و آنرا عقابان و کرگسان برای طعمه برمی داشتند غبطه کردند که کاش ما راهم مانند این اعضا برده دور
انداختند تا از طعن و ضرب مجاهدان اهل اسلام و بهادران خون آشام نجات حاصل گردد ودوا در لفظ
ودوا الفرار اشعار است بانکه ایشان اگرچه آرزوی فرار میداشتند لکن چونکه در خود طاقت فرار
نمی یافتند و راه فرار هم بسبب غلبهٔ مجاهدین مسدود بود لهذا میخواستند که خودرا هم کسی مثل اعضای
مقتولان از جنگگاه برداشته بجائی اندازد **اللغات** ودوا بفتح الواو وضم الدال المهملة
المشددة من الواو دوست داشتن و آرزو کردن الفرار بکسر الفاء گریختن یغبطون بفتح الیاء
المثناة التحتانیه وسکون الغین المعجمة وکسر الباء الموحدة من الغبطة آرزو کردن حال دیگرے را
بلی تمنای زوال آن حال از وی الاشلاء بفتح الهمزة وسکون الشین المعجمة جمع شِلْو پاره از عضو
شالت بالشین المعجمة وتاء التانیث من الشول برداشتن کما فی التاج العقبان بکسر العین المهملة
و دروی بضمها جمع عقاب و آن طایریست شکاری سریع السیر که پرندگان را از چنگ وی رهائی دشوار است
الرخم بفتح الراء المهملة والخاء المعجمة جمع رخمه بمعنی کرگس و شارح محلی گفته که عقاب و رخمه از اقسام طیور اند
که بر میته واقع میشوند و گوشت آنها میخورند و بقیه برای بچگان خود بر میدارند: **تَمْضِي اللَّيَالِي وَلَا
يَدْرُونَ عِدَّتَهَا، مَا لَمْ تَكُنْ مِنْ لَيَالِي الْأَشْهُرِ الْحُرُمِ**: ترجمه میگذشت بر آنها شبها و نمیدانستند
شمار آن مادامیکه نبود آن شبهای شهور حرام **الحاصل** بسبب کمال اضطراب و سراسیمگی کفار
بد شعار از ضرب و طعن مجاهدین خونخوار حاصل شده شب را از روز و روز را از شب نمی شناختند
بلکه از شمار شبها که زمان طمانیت و راحت است و وقت قتال نیست غافل و عاطل میشدند مگر
در شهوریکه دران قتال حرام بوده و میدانستند که درین ماهها اهل اسلام مبادرت بقتال نخواهند کرد
فی الجمله بحال خود می آمدند و شعور شمار لیالی درایشان پیدا می شد **اللغات** اللیالی جمع لیل
بزیادة الیاء الاخیرة خلافا للقیاس بمعنی شب و در استعمالات عرب لفظ لیالی بمعنی مطلق ایام نیز

آمده العدة بکسر العین وتشدید الدال المهملتین شمار و ممکن است که در تخصیص لیالی اشعاری باشد
بانکه چون لیالی که زمان راحت و طمانینت است آنرا بسبب خوف مجاهدین شمار کردن نتوانستند
پس شمردن روزها که زمان ضرب و طعن است کی دست دهد الاشهر بضم الهاء جمع شهر بمعنی ماه الحرم
بضم الحاء والراء المهملتین جمع حرام و مراد از اشهر حرم رجب ذی القعده و ذی الحجه و محرم الحرام است
که درین ماهها در اوائل اسلام قتال حرام بوده بعد ازان حرمت مرفوع شده اما افضل عدم
بدایت قتال است درین شهور کما فی فتاوی قاضیخان **كَأَنَّمَا الدِّينُ ضَيْفٌ حَلَّ سَاحَتَهُمْ
بِكُلِّ قَرْمٍ إِلَى لَحْمِ الْعِدَى قَرِمِ** ترجمه گویا دین اسلام مهمانی است که فرود آمده در صحن
سرای کفار بمصاحبت هر مهترے و دلاورے از مجاهدان دین که بگوشت دشمنان آرزومند
و حریص است **الحاصل** دین اسلام بمثابهٔ مهمانی است ذی شوکت و عظمت که بطلب ضیافت
از طایفهٔ کفار در صحن سرای شان با جماعتی از مجاهدان حق پرست و دلاوران چیره دست
فرود آمده که گرسنگی شان بدون خوردن گوشت آن طایفه ساکن نمی شود و آتش عطش
آنها بغیر نوشیدن خون آنان اطفا نمی پذیرد و لهذا آن میزبانان خوان گرفته از فکر این
ضیافت هوش ربا گداختند و شب را از روز نشناختند **اللغات** الضیف بفتح الضاد
المعجمة مهمان و استعمال آن در مفرد و جمع آمده الحلول فرود آمدن الساحة صحن سرای القرم
بفتح القاف وسکون الراء المهملة سردار صاحب رای کما فی مجمع البحار القرم بفتح القاف و کسر الراء
المهملة صفة مشبه من القرم بفتحتین سخت آرزومند گوشت شدن **يَجُرُّ بَحْرَ خَمِيسٍ فَوْقَ
سَابِحَةٍ، يَرْمِي بِمَوْجٍ مِنَ الْأَبْطَالِ مُلْتَطِمِ: مِنْ كُلِّ مُنْتَدِبٍ لِلّٰهِ مُحْتَسِبٍ، يَسْطُو بِمُسْتَأْصِلٍ
لِلْكُفْرِ مُصْطَلِمِ**: ترجمه کشید دین اسلام دریای لشکر بیکرانه را بالای اسپ تیز رفتار در حالتیکه
آن دریای لشکر موج زننده است از دلیران یکی بر دیگرے آن هر یکے از انها که مجیب دعوت حق
و امیدوار ثواب وی بوده حمله میکرد بمصاحبت حربه که قالع بنیاد کفر است و تمام آن **الحاصل**
فوج دریا موج اسلام که دلاوران مقدمه و قلب و میمنه و میسره و ساقه آن مجیب دعوت
فاقتلوا المشرکین و طالب ثواب موعود از رب العالمین شده بسواری اسپان تیز رفتار
بمثابهٔ موجی که یکی عقب دیگری متواتر رسد آنچنان بر سر کافران با حربه های خونخوار

تاخت آوروند که درخت کفر را از بیخ کندیده بر زمین انداختند و هیچ ریشه از آن نگذاشتند تا باز سر بالا نکند **اللغات** یجر بضم الجیم من الجر کشیدن الخمیس بفتح الخاء المعجمة وکسر المیم لشکری که مقدمه وقلب ومیمنه ومیسره وساقه دارد کما فی الصحاح السابحة بفتح السین المهملة وکسر الباء الموحدة من السباحة شناوری کردن ورفتار اسپ تیز رو الابطال جمع بطل مرد دلیر الملتطم بکسر الطاء المهملة من الالتطام بر یکدیگر طپانچه زدن المنتدب بکسر الدال المهملة من الانتداب اجابت دعوت کردن المحتسب بکسر السین المهملة من الاحتساب امید ثواب از حق سبحانه وتعالی داشتن یسطو بفتح الیاء المثناة التحتانیة وسکون السین وضم الطاء المهملتین من السطوة سخت گرفتن وحمله کردن المستاصل بکسر الصاد المهملة والمصطلم بکسر اللام الاول من الاستیصال والثانی من الاصطلام معنی از بیخ بر کندن

حتی غدت ملة الاسلام وهی بهم ۞ من بعد غربتها موصولة الرحم
مکفولة ابدا منهم بخیر اب ۞ وخیر بعل فلم تیتم ولم تئم

ترجمه کشید لشکر را بر سر کافران تا غایتیکه گردید شریعت اسلام بسبب کشش وکوشش مجاهدان بعد تنهائی خود پیوسته شده بقرابت وگردید پذیرفتگی یافته شده همیشه از جهاد دلاوران دین به بهترین پدری وبهترین شوهری پس هرگز یتیم وبیوه نگردد **الحاصل** دین اسلام در اوایل حال حالت غربت وبیکسی داشت وبجز معدودی چند از اهل وی یاوری نبود بعد از آن بتائید ایزد متعال آن سید الابرار باوجود فقر اختیاری وقلت اعوان وانصار آنچنان علم همت والانهمت خود را برافراخته که در مدت قلیل با کمسار شان اکاسره واسر صنادید کفر وتذلیل جبابره پرداخته وهدم بنیان ضلالت ومحو آثار بطالت بالکلیه ساخته اکثری را در ربقهٔ اطاعت سراسر هدایت کشیده برای این دین متین وشرح مبین بحکم یدخلون فی دین الله افواجا کسان بسیار وخویشاوندان بی شمار پیدا آورد تا اینکه غالب شد بر همه ادیان ومندرس ومنطمس شد آثار کفر وطغیان پس مادامیکه این عالم مخیم سرادقات جاه وجلال آن سید الانام بود بمقتضای فاستقم کما امرت برای ملت اسلام از هر طرف همه امت کفیل انتظام بود که از برکت تعلیم وی حقوق آنرا اهتمام وکمال ادامی نمودند وبعد نزول رایات آن سرور کائنات بدار البقا خلفای کرام وصحابه رضی الله عنهم ذوی الاحترام که مهتدی بانوار ومقتفی بآثار وی بودند متکفل اصلاح کار ملت واکمال حال ومآل آن شده باداء حقوق پرداختند وحکمی از احکام شرع نامرعی نگذاشتند

وبعد انقضای آن زمان جهابذهٔ دین وعلمای مجتهدین از تابعین وتبع تابعین واتباعهم من المجددین الی یوم الدین بکفالهٔ این امر خطیر برخاسته آنچنان انتظام داده ودهند وبتدریج کوشیدند وکوشند که هرگز حقوق آن ضائع نگردد وتحریف وتبدیل نپذیرد وزنهار شل طفل یتیم وزن بیوه نشود که کسی آنرا حامی وکفیل نماند **اللغات** غدت بتاء التانیث بمعنی صارت الملة بکسر المیم وتشدید اللام شریعت الغربة بضم الغین المعجمة از وطن دور افتادن الرحم بفتح الراء وکسر الحاء المهملتین قرابت وخویشی که از جانب مادر بود کما فی المنتخب المکفولة من الکفالة ضامن شدن وپذیرفتن البعل بفتح الباء الموحدة وسکون العین المهملة شوهر ولم تیتم بفتح التاء المثناة الفوقانیة من الیتم بی پدر شدن لم تئم بفتح التاء المثناة الفوقانیة وکسر الهمزة من الایمة بی شوهر شدن

هم الجبال فسل عنهم مصادمهم ۞ ماذا رای منهم فی کل مصطدم
وسل حنینا وسل بدرا وسل احدا ۞ فصول حتف لهم ادهی من الوخم

ترجمه صحابه مثل کوهها اند پس بپرس حال شان از کسیکه خود را بر ایشان زده که چها دید از آن کوهها در هر جای صدمه دادن وبپرس از اهل حنین وبپرس از اهل بدر وبپرس از اهل احد که انواع مرگ بر ایشان سخت انداز **الحاصل** مبارزان اهل اسلام بمثابهٔ کوهها اند در استقامت وثبات قدم در هر معرکه هر کسیکه با ایشان صدمه داد خود را پاره پاره ساخت خصوصا در جنگ حنین وبدر واحد که چقدر بلا ومصیبت بر سر کافران ریختند وبانواع اهلاک هلاک ساختند که این هلاکت بر ایشان از ابتلا ببلای وبا سخت تر است از آنکه در وبا تا بتداوی نجات هم متصور است واین بلا که بر رسیده اصلا نجات پذیر نیست **اللغات** المصادم بضم المیم وکسر الدال المهملة من المصادمة باهم کوفتن وپهلو بر پهلو زدن رای من الرویة دیدن المصطدم بفتح الدال المهملة ظرف مکان من الاصطدام صدمه دادن الحنین بضم الحاء المهملة وفتح النون موضعی است میان مکه وطائف ویروایتی نام آبی است که از مکه بسمت طائف سه شبانه روز راه دارد **فائده** قصهٔ این غزوه بر سبیل اختصار این است که چون مکه بتوفیق حق جل وعلا بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم مفتوح شد همه قبائل عرب در ربقهٔ انقیاد واطاعت در آمدند مگر دو قبیله هوازن وثقیف که مبارز وصاحب ثروت بودند همچنان گرفتار حسد ونخوت وبغض وعداوت ماندند وباهم مشورت کردند که اینک محمد بر قریش

ظفر یافت و چون خاطر او از مهم ایشان فارغ شد غالب است که متوجه بجال ما گردد پس مصلحت
اینست که پیش از آنکه او بطرف ما آید ما لشکر کشیده بطرف وی رویم و بعد از قرار جنگ هوازن
زمام اختیار خود بدست مالک بن عوف نصری و ثقیف بدست کنانه بن عبد یالیل ثقفی داده و بعضی
قبایل را که با ایشان قرب جوار داشتند با خود یار ساخته بعزم جنگ با چهار هزار مرد مقابل بیرون
آمدند و همه با اهل و عیال و دواب و اموال را با خود گرفته تا سپاه دل بر حرب نهند و برای حفظ متعلقان
و بیم مفارقت ایشان در امر جنگ اهتمام بلیغ بکار برند و راه فرار بر ایشان بسته گردد پس چون خبر
قصد فاسد ایشان بسمع مبارک آنسرور رسید یکی را بجانب ایشان فرستاد تا خبر تحقیق آرد وی
حسب الحکم بمعسکر مخالفان رفته باز آمده از کثرت رجال و بسیاری اسلحه و درازی اموال معروض
بارگاه همایون گردانید آنسرور فرمود که انشاء الله تعالی اینهمه نصیب مسلمانان گردد و لشکر ظفر
پیکر را فرمان داد که بتهیه اسباب قتال اشتغال نمایند و درین اثنا مردی از صحابه گفت که ما امروز
مغلوب کافران نشویم آنحضرت را این سخن وی شاق و مکروه آمد و انهزام که در ابتدا فوج اسلام
رسید از همین سخن بود که بکثرت و شوکت نازیدند تا بدانند که فتح و نصرت بکثرت عدد نیست بلکه
بمدد الهی است و آیه کریمه لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم
شیئا مشعر باین معنی است القصه چون لشکر اسلام مرتب و مکمل شد آنجناب عتاب بن اسید را
عامل مکه ساخته با دوازده هزار مجاهدین که ده هزار از اهل مدینه و دو هزار طلقا و حلفای مکه بودند بتاریخ
ششم شوال روز شنبه سال هشتم از هجرت برآمد و سرکرده هوازن سه کس را بجاسوسی لشکر اسلام
فرستاده ایشان رفته حال دریافته ترسان و لرزان پیش وی رسیده حین الاستفسار گفتند
که در لشکر محمدی مردان سفید پوش بر اسپان ابلق سوار دیدیم که هرگز گاهی ندیده بودیم اکنون
مصلحت همین است که برگردی و قصد آنطرف نکنی که زنهار ظفر نخواهی یافت او بر سخن ایشان اعتماد
نکرده دیگر از افرستاد آنها نیز آمده همان حالت بیان نموده بمنع پیش آمدند آن خون گرفته با وجود
آن از عزیمت خود برنگشت و پیش از وصول اهل اسلام بوادی حنین درآمده لشکر خود را در کمینگاه
نشانده وصیت کرد که چون فوج اسلام غافل درین میدان درآید شما یکبارگی حمله آورده تیرباران کنید
پس چونکه آنسرور وقت سحر قریب آن وادی بدهم شهر مذکور رسید الویه و رایات بسرداران قبایل

از قبایل

از قبایل عرب داده متوجه وادی ساخت چون گذرگاه با تنگ بود و سپاه اسلام فوج فوج از طرف
بوادی در آمدند مخالفان امتیاز فرصت نموده یکبار ریختند و بر مقدمه لشکر که خالد بن ولید
با بنو سلیم بود آنقدر هجوم آورده تیرباران نمودند که خالد تاب مقاومت نا ورده با جماعت
خود رو بفرار نهاد و نو عهدان اسلام که قریب وی بودند در فرار موافقت کردند و بقیه صحابه
نیز در خود طاقت ثبات نیافته متفرق و متزلزل شدند و تفرقه در لشکر اسلام بمرتبه افتاد
که بجز معدودی چند با آن جناب نماندند آنحضرت که ثقه و توکل بر خدا داشت و نظر بر اسباب
ظاهر نبود و با وجود آن پریشانی لشکر اشتر را بجانب اعدا میراند و منتظر است که خود را بر ایشان زند
ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب که عنان اشتر بدستش بود باز میداشت و آنسرور میگفت که انا النبی لا کذب
و انا رسول الله من پیغمبر خدایم و بالیقین میدانم که وعده حق مرا نصرت است برگردید هیچکس از منهزمان
رو باز پس نمیکرد و جماعتی از کفار قریش و کسانیکه نو مسلمان بودند و هنوز سینه شان از لوث حقد
و حسد پاک نشده بود خبث باطن ظاهر میکردند یکی میگفت که اصحاب محمد منهزم آنچنان میگریزند که تا کنار
دریا توقف نکنند و دیگری میگفت که امروز سحر باطل گردد القصه چون همه منتشر و پریشان شدند
آنحضرت با خواص اصحاب بثبات قدم ورزیده بعباس رض فرمود که بخوان یاران را و بگو یا معشر الانصار
یا اصحاب السمره حاضر شوید عباس رض که جهور الصوت بود نفیر نموده آنسرور عمل نموده هر یکی را نام بنام خواند
همه لبیک گویان بطرف آواز عباس رض شتافتند و یکبارگی حمله آورده شمشیرها از نیام کشیده آنچنان بر
کافران ریختند که گویا ستارها از آسمان افتادند و آنحضرت مشتی از خاک برگرفته شاهت الوجوه
گویان بجانب اعدا انداخت پس آنها با قبیح ترین وجهی رو از معرکه برتافتند و هزیمت فاحش خورده
گریختند و درین غزوه چهار کس از اهل اسلام بدرجه شهادت رسیدند و هفتاد نفر از مشرکان
بدار البوار شتافتند و بسیاری از آنها اسیر در ربقه اسلام آوردند و طایفه با مالک رئیس هوازن رو بجهت
طائف آوردند و جمعی بطرف بطن نخله گریختند و گروهی بجهت صیانت اموالیکه در اوطاس داشتند
و مسلمانان بدنبال ایشان افتاده اکثری را بقتل و بغارت اموال و درازی پرداختند و بتخانهای
آن نواحی را منهدم و مکسور ساختند و متحصنان طایف نیز بعد محاصره مقابله بسیار از تحصن عاجز
آمده آخر رو بدرگاه عالم پناه آوردند و در ان روز از مال و غنایم شش هزار برده و بست و چهار هزار

شتر و چهل هزار اوقیه نقره و زیاده از چهل هزار گوسفند بغنیمت آمدند و از ظهور این فتح غیبی امداد
لاریبی بسیاری از ارباب نفاق و شقاق بحلیهٔ ایمان متحلی شدند و در دائرهٔ متابعان نبوی در آمده
سر بر خط مطاوعت نهادند بدر بفتح الباء الموحده و سکون الدال المهمله نام قریه ایست منسوب بسوی
بدر بن مخلد بن نضر بن کنانه که از مدینهٔ طیبه بیست و هشت مرحله است بسمت مکهٔ معظمه بانام چاهی است
که آنرا بدر بن حارث حفر کرده یا بجهت استداره و صفای آب آن مسمی باین اسم شد فائده قصهٔ این غزوه
که از اعظم غزوات آنسرور است بر سبیل اجمال اینست که چون حق جل مجده خواست که اعلای اعلام اسلام
و انهدام بنیاد کفر و ظلام فرماید جمعی از مشرکان مکه با مال بسیار متوجه دیار شام گشتند و قافله سالار
اهل ضلالت و طغیان ابوسفیان بوده و چون این خبر بسمع مبارک نبوی رسید با جمعی از مهاجرین بقصد
آن قافله بذو العشیره آمد اتفاقاً کاروان از انجا گذشته بود لهذا مراجعت بمدینهٔ طیبه فرموده طلحه بن
عبید الله و سعد بن زید رض را بجهت تحقیق خبر معاودت آن از حدود شام فرستاد تا بار دیگر بقصد آن
کاروان توجه کرده آید و قبل از وصول خبر بتاریخ دوازدهم رمضان سال دوم از هجرت در مدینه
ابولبابهٔ انصاری را خلیفه ساخته با سیصد و پنج نفر که هفتاد و چهار از مهاجرین و دو صد و سی و یک
کس از انصار بودند بر آمد و سه کس از مهاجرین و پنج نفر از انصار که بنابر عذری آنها را گذاشته سهم
غنیمت بدر عطا فرمود نیز از اعدا و اهل بدر اند و بسیاری از صحابه بتصور اینکه غرض ازین عزیمت
مجرد اخذ غنیمت است نه محاربه با اعدا ازین سفر تخلف نموده در مدینه توقف فرمودند لهذا تیر ملامت
بر جوشن سلامت هیچ یکی از متخلفان معرکه بدر نرسید و در انروز با مسلمانان سوای سه اسپ
و هفتاد شتر و شش زره و هشت شمشیر نبود و آنسرور صلی الله علیه و سلم بعد بر آمدن از مدینه دو کس را
از صحابه بتفحص احوال کاروان روانه ساخت ایشان بجانب بدر توجه نموده خبر معاودت کاروان
شنیده فی الفور آمده بعرض والا رسانیدند و چون ابوسفیان قریب بدر رسیده خبر تفحصان
شنید توهم عظیم بر خاطرش استیلا یافته از راه راست انحراف نموده بدر را بر یسار گذاشته از راه
ساحل بتعجیل تمام رفتن گرفت و از اثنای راه ضمضم بن عمرو غفاری را روانه ساخت تا اهل مکه
از قصد آنحضرت اعلام نماید و بگوید که هر نوعیکه توانند خود را بقافله رسانند و اموال خویش را
صیانت کنند او بسرعت تمام بمکه رسیده خبر کرد ابوجهل لعین باستماع این خبر گفت که محمد و اصحاب

وی این کاروان را مثل کاروان عمرو حضرمی تصور کرده اند والله انچنان نیست و پیش
از وصول ضمضم بمکه عاتکه بنت عبد المطلب خوابی دید که شتر سواری در موضع ابطح ایستاده
باواز بلند میگوید که ای جماعت قریش بشتابید و بمقتل خود در آئید چون این خبر با بوجهل لعین رسید
بعباس رض گفت که ای ابو الفضل این زن درمیان شما از کی پیغمبر شده شما راضی نبوت مردان
نیستید که زنان شما نیز دعوی نبوت میکنند سه روز دیگر صبر میکنم اگر اثری بر خواب وی مرتب نشد
در تمام قبایل عرب خبری نویسیم که بنی هاشم دروغ گوترین مردم اند و از ضمضم نیز مروی است
که گفت وقت جدا شدن از قافله و توجه بمکه در خواب دیدم که بر شتر سوارم و وادی بطن
مالا مال میرود و چون بیدار شدم دانستم که قریش در مصیبتی عظیم گرفتار خواهند شد و بنی هاشم
باستماع این خواب بغایت مسرور شدند که مصدق خواب عاتکه بود القصه اهل مکه بکار سازی
جنگ مشغول شدند و از روسای قریش که بعضی بر آمدن راضی نبودند ابوجهل بکمال سرزنش و تعییر
ایشان را راضی ساخت و ابولهب بجای خود عاص بن هشام بن مغیره را فرستاد پس هزار کس
از مردان جنگی بعدد کر و فر و غرور و تکبر با ساز و سامان و آلات غنا و ملاهی از مکه بیرون آمدند در آن
اثنا ابوسفیان کاروان را از مقام خطرناک گذرانیده کسی را نزد قریش فرستاد که شما بجهت محافظت
کاروان خود خروج کرده بودید الحال که کاروان خلاص شد باز گردید و متعرض محمد نشوید دیگران
نیز مانع شدند اما همین ابوجهل لعین خون گرفته بر رفتن مصر شده گفت که بخدا سوگند هرگز باز نگردم
و ببدر رفته سه روز آنجا مانده شتران را گشته جشن کنیم و شراب خوریم و سرود بشنویم تا آوازهٔ
عظمت و شوکت ما باطراف قبایل عرب منتشر گردد و بعد ازین همیشه از ما ترسند و بار دیگر چنین
قصد نکنند پس جبرئیل ع آمده خبر خروج قریش بآنسرور رسانید آنجناب بروی مشاورت
با صحاب آورد ایشان عرض کردند که کاروان رفت و قریش که متوجه باینطرف شده اند
برای قتال ایشان آماده نشده ایم و بی ساز و سامان بر آمدیم حالا مصلحت همین است که باز گردیم
آنحضرت در غضب آمد پس اولا ابوبکر صدیق و عمر فاروق رض از طرف مهاجرین بر خاسته کلامی کردند که آنجناب را
خوش آمد بعد از ان سعد بن عباده بر خاسته گفت که یا رسول الله قسم بخدا ما از جان و مال حاضر
و تابع و فرمان بردار تو هستیم اگر سیر کنی تا عدن تخلف نکند از تو مردی از جماعت انصار و معتاد

بن عمرو عرض کرد که ما با تو هستیم هر جا که روی و نمی گوئیم چنانکه بنی اسرائیل با موسی ع گفتند
اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بلکه میگوئیم نحن المقاتلون وقسم بخدائیکه ترا بالصدق
وراستی فرستاده ما هرگز از تو جدا نشویم تا که جان در تن ماست و سعد بن معاذ که از اکابر انصار
بوده گفت یا رسول الله ما ایمان بتو آوردیم و تصدیق تو کردیم ببر ما را هر جا که خواهی اگر ما را در
دریا ببری با تو در آئیم و بد نمی آید ما را التقای دشمن ما از صابران و صادقانیم پس آنسرور
متبسم شده بهر یکی دعای خیر کرد و فرمود سیر کنید بر برکت خدا و بشارت باد که فتح و نصرت شما راست
وبخدا سوگند که می بینم جای هلاک و مقتل قریش و انس بن مالک رض گوید که در بدر هر جا که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشت نهاد که مقتل فلان و این جای کشته شدن فلان است
آنها همانجا کشته یافتیم القصه ابوسفیان کاروان را بمکه رسانیده فی الفور از انجا باز گشته خود را
بسپاه قریش رسانید پس آنسرور با لشکر اسلام بکناره وادی بدر که جانب مدینه طیبه بود نزول
اجلال فرمود و فوج کفار بکنار دیگر سمت مکه فرود آمدند و آب را گرد آوردند و برای مسلمانان نگذاشتند
و جای نزول لشکر اسلام ریگستانی بود که پایهای مردمان و سمهای ستوران تا بزانو فرو میرفت
و از تشنگی بجان آمدند پس شیطان در دلهای شان وسوسه انداخت که شما گمان میبرید که پیغمبر
خدا با ماست و ما دوستان خدائیم اینک قریش بر آب غالب آمده انتظار دارند که چون تشنگی
بر شما غلبه کند و قوتی در شما نماند حکم کنند در شما بهر نوعیکه خواهند درین اثنا حق سبحانه بارانی فرستاد
که سائل شد تا آن وادی پس سیراب شدند و طهارت کردند و شتران را آب دادند و مشکها
پر ساختند و ریگستان سخت و محکم شد و زمین منازل کفار که سخت بود گل ولا گردید چنانچه
حق جل شانه بان خبر میدهد وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان
و سعد بن معاذ رض برای رسول خدا بعد حصول اجازت عریشی از چوب و برگ خرما راست کرده
جمعی از انصار را بیرون عریش برای محافظت و حراست آنسرور معین ساخته عرض کرد که یا
رسول الله تو در عریش باشی و راحله تو آنجا مهیا دارند و ما بجنگ مشغول شویم و جان نثاری کنیم
اگر حق سبحانه تعالی نصرت داد فبها والا تو سوار شده بیاران ما که در مدینه اند ملحق شوی که ایشان در دوستی
تو از ما کم نیستند اگر میدانستند که قضیه بجنگ خواهد انجامید هرگز از تو جدا نمی شدند پس چونکه

لشکر اسلام آماده جنگ شد آنسرور صلی الله علیه وسلم تسویه صفوف پرداخته لوای مهاجرین
بمصعب بن عمیر و رایه خزرج بحباب بن المنذر و علم اوس بسعد بن معاذ داده فرمود که تا من نگویم
بر اعدا حمله نکنید و اگر بشما مقارن شوند تیر باران نمائید لکن بعرقه نیندازید تا ترکشها خالی نشوند
پس اول از لشکر کفار عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه و ولید بن عتبه بر آمده مبارز طلبیدند از
لشکر اسلام عوف و معاذ پسران حارث و عبدالله بن رواحه از جماعت انصار بر آمدند کفار
گفتند که ما را با شما کاری نیست ما ابنای اعمام خود را میخواهیم آنجناب بعبیده بن حارث
و حمزه و علی فرمود که با ایشان مبارزت نمائید پس هر سه بر آمده چون شیر غران بمیدان
در آمدند و عبیده بعتبه و حمزه بشیبه و علی بولید مقابل شدند و حمزه و علی مبارزان خود را
بیک حمله کشتند و ضرب قوی عتبه بر زانوی عبیده رسیده علی و حمزه اعانتش کرده مبارز او را
بجهنم فرستادند و او را که زخم کاری رسیده بود حین مراجعت از بدر در وادی صفرا ملحق بشهدا
گردیده همانجا مدفون گردید پس چونکه رسول اکرم کثرت کفار و قلت اصحاب خود در میدان
حرب مشاهده فرمود در عریش در آمده دست بدعا بر داشت و گفت پروردگارا اینک قوم قریش
با کمال تجبر و تکبر و رعونت و نخوت رسیدند و میخواهند که با تو جنگ کنند و رسول ترا تکذیب نمایند
اگر هلاک کنی این عصابه مسلمین را عبادت کرده نشود ترا در روی زمین راست گردان وعده
نصرت را که بمن کرده و چندان در دعا مبالغه فرمود که ردا از دوش مبارکش افتاد ابوبکر رض ردا
را بر داشته بر دوش آنسرور نهاده گفت یا رسول الله بس است آنچه از پروردگار خود طلب
کردی و قریب است که وعده خود را با تو راست گرداند و لجد الحاح و مبالغه در دعا یکدگاه
کیر با بخواب رفته چون بیدار شد از ابوبکر رض فرمود بشارت باد ترا که جبرئیل ع با هزار نفر از ملائکه زره پوش
بر اسپان ابلق سوار بزمین آمده در مقدمه لشکر اسلام صف کشید و اسرافیل با هزاران
سوار دیگر از مقدمه عساکر ملکی رسیده در میمنه و میکائیل ع با هزاران نفر از شهسواران
محافل فلکی نزول کرده بمیسره جا گرفتند چنانچه آیه کریمه ان لن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من
الملائکة منزلین ازان خبر میدهد و در مواهب لدنیه گفته که ملائکه در غیر غزوه بدر قتال نکردند و در حنین و احد
نزول ملائکه فقط برای اعانت و امداد و تثبیت قلوب اهل اسلام بوده و امام نووی قائل تخصیص

نیست و حدیث مسلم را که مروی است از سعد بن ابی وقاص رض درین شهادت آرد که گفت روز احد
دیدم جبرئیل و میکائیل را در یمین و یسار آنسرور با جامهای سفید که قتال میکردند با کفره اشد قتال پس
چون فریقین بایکدیگر حمله آوردند و نایرهٔ قتال اشتعال یافت آنجناب از عریش عرش فرسا برآمده
آیهٔ کریمه سیهزم الجمع و یولون الدبر بر زبان مبارک راند و مشتی از خاک بر گرفته شاهت الوجوه گویان
بجانب فوج اعدا انداخت پس تزلزل افتاد در لشکر کفره و خوف و هراس بر ایشان غالب شد
بمشاهدهٔ اینحال ابوجهل بر شتر سوار شده درمیان رسیده گفت که از قتل عتبه و شیبه و ولید اندیشه
بخاطر نیارند که ایشان از عقل بعید بودند و در جنگ تعجیل کردند بخدا سوگند ازینجا باز نگردم تا اصحاب
محمد را در ریسمان نکشم باید که هیچ یکی مباشر قتل یاران او نشود بلکه زنده بگیرند تا مردمان متنبه شوند
و باز ترک دین آبا ننمایند پس درینحال معوذ و معاذ پسران عفرا او قریب وی رسیده مانند چراغ از جلی خود
برجسته معاذ از ضرب شمشیر ساق وی جدا کرد و معوذ زخمی دیگر رسانیده او را بر خاک مذلت انداخت
و عکرمه پسرش بر معاذ ضربتی رسانید که دستش به پهلوی او آویخت و معوذ درجهٔ شهادت یافت
پس رمقی از جان ابوجهل مانده بود که عبدالله بن مسعود آمده بر سینهٔ پلیدش نشسته ریش او گرفته
گفت یا عدو الله توئی ابوجهل او گفت زیاده برین نیست که مردی را قوم او کشته‌اند ای شبانک
بر جای بلندی آمدی که بر سینهٔ سرداری نشسته وی سرش بریده بریسمان کشیده بحضور گذرانید
آنجناب فرمود الحمد لله الذی نصر عبده و اعز دینه و اگرچه این ملعون را فرعون این امت گفته‌اند
اما بدتر است از فرعون که در حین غرق دانست که بد کردم و انصاف داد و این بدبخت تا دم آخر
تکبر ورزید و بعد وی عاصم بن عوف سهمی از صف اعدا برآمده با کمال طمطراق مبارز طلبید ابودجانه
انصاری بروی حمله آورده بیک ضربت تیغ آبدار او را بدوزخ فرستاد و چون برای تصرف سامان
وی فرود آمد معبد بن وهب پیش آمده ضربتی بر زانوی وی رسانید او برخاسته بر معبد چند
ضرب زده یکی از آنها کارگر نشده او گریخته خود را در مغاکی افگند ابودجانه بالای او افتاده همانجا
کار او را باتمام رسانید و نوفل بن خویلد که از اشد کفره بود در دست یک انصاری اسیر شد
امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که بد دعای آنسرور در حق وی شنیده بود در تعقبش رسیده مقتول
ساخت آنحضرت خبر قتل وی شنیده فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی و در آن روز حیدر کرار

بیست و چهار کافر را بدار البوار فرستاد و امیه بن خلف و پسرش را عبدالرحمن بن عوف اسیر کرد
چون بلال رض از دست وی بسیار اذیت کشیده بود فریاد برآورد که یا انصار الله و انصار رسوله
اینست امیه رئیس مشرکان باستماع اینخبر یکی از انصار تعاقبش کرده او را با پسرش بقتل رسانید
و امیرالمؤمنین عمر رض با حال خود عاصم بن هشام مبارزت کرده از پایش درآورد و مروی است از سلمه
بن اسلم که گفت درانروز شمشیر من شکست رسول خدا صلی الله علیه وسلم چوبی بدست من داد
آن چوب سیف قاطع گردید پس جنگ کردم بادی و تا حال نزد من موجود است و همچنین عکاشه را
نیز چوبی عنایت فرمود که در دستش شمشیر شد و آنحضرت باصحاب وقت تلاقی صفین وصیت فرمود
که جمعی از بنی هاشم را میدانم که باکراه از مکه برآمده اند هرکسیکه بر ایشان خصوصاً بعباس دست یابد
ایشانرا نکشد و دستگیر نماید و همچنین از قتل ابوالبختری که با آنجناب و یاران او هرگز مکروهی
نرسانیده بود و مشرکانرا از اذیت رسانی باز میداشت منع فرمود پس کعب بن عمرو انصاری
عباس را اسیر نمود چون آنسرور از وی پرسید که تو با وجود ضعف جثه بنسبت عباس او را چگونه
اسیر کردی او گفت که مردی مهیب اعانت من کرد که او را گاهی ندیده بودم آنحضرت فرمود آن
فرشته بود که ترا اعانت کرد آخر ملائک بسیار کسانرا اسیر و مقتول ساختند و همه کسان از کفره
و مسلمین ایشانرا امید بدند و چونکه ابوالبختری دست برای بند نداد ابوداود مازنی از تیزی او را
هلاک ساخت و اهل اسلام که اسیران را بر سینها مستحکم بستند عباس از الم بستگی می نالید آنجناب را
از ناله اش خواب نیامد یکی از اصحاب این را دریافته بند او را سست کرد عباس بخواب رفت آنحضرت
فرمود چه شد عباس را ناله اش نمی شنوم آن صحابی عرض کرد که بند وی سبک گردانیدم پس فرمود
که بند تمام اسیران را سبک سازید القصه فوج کفار بقبیح ترین وجهیکه فوق آن متصور نیست انهزام
یافت و هفتاد کس از اعیان قریش کشته شدند و هفتاد نفر که منجمله آن عباس و عقیل بن ابیطالب
و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بودند در بند و اسر درآمدند و ابوسفیان زخمها خورده با اکثری از
اهل کفر و طغیان از میدان گریخته خود را بمکه رسانید و حین انهزام میگفت که من هرگز خوفناک تر
مقامی ازین مقام ندیده ام و چهارده مرد از اهل اسلام شش از مهاجرین و هشت از انصار بدرجهٔ
شهادت رسیدند و بعد انقضای جنگ چون حکم والا شرف نفاذ یافت که جیفهٔ اجساد اهل کفر

و فساد را در چاهی از چاههای بدر انداز غدا لاشهای بیست و چهار نفر از صنادید قریش در چاهی
انداختند و وقت کشیدن لاش عتبه در میان خس و خاشاک چون نظر ابوحذیفه پسرش
بران افتاد تغییر تمام در بشره اش پدید آمد آنسرور روی او دیده فرمود که ای ابوحذیفه از غم و
دغدغه بخاطر تو راه یافته او گفت بخدا سوگند هیچ شکی در حقیت اسلام ندارم اما پدرم متخلق باخلاق
حسنه بود مترصد بودم که ببرکت آن بدولت اسلام مشرف گردد اکنون خلاف آن دیده پریشان
خاطرم آنحضرت در حق وی دعای خیر کرد و بعد سه روز که آنجناب با لشکر ظفر پیکر از بدر کوچ نمود بر سر
آن چاه که ابدان کفار ان دران انداخته بودند آمده استاده فرمود یا اباجهل و یا عتبه و یا شیبه یافتید
آنچه که پروردگار شما بشما وعده کرده و من یافتم آنچه که بمن وعده فرمود شما بد قومی اند که تکذیب کردید
رسول خود را و دیگران تصدیق نمودند و بیرون کردید او را از وطن و دیگران پناه دادند پس عمر رض
عرض کرد که یا رسول الله با اجساد بی ارواح خطاب میکنی آنحضرت فرمود بخدا ایکه نفس من در ید
قدرت اوست نیستید شما شنواتر از ایشان بعد ازان اسیران را حاضر آوردند آنسرور از ابوبکر
پرسید که از ایشان فدیه باید گرفت یا ایشان را باید کشت او گفت یا رسول الله مکش ایشان را
شاید توفیق اسلام یابند و بگیر فدیه تا بآن تقویت حاصل شود پس بعمر خطاب کرده فرمود که رای
تو درین باب چیست او گفت که بکش ایشان را که ایمه کفر اند و حق سبحانه از گرفتن مال ترا
بی نیاز ساخته پس آنحضرت بقول ابوبکر میل کرده فرمود که مثل ابی بکر در صحابه مثل ابراهیم ع م
است در انبیا که گفت فمن تبعنی فهو منی و من عصانی فانک غفور رحیم و مثل عمر مثل نوح ع م است
که گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا پس میل بفدا گرفتن خلاف مرضی الهی افتاد
و وحی آمد که اصحاب خود را در قتل و فدا مخیر گردان اما فدا بشرطیکه از ایشان سال آینده هفتاد کس
بعدد اسیران بدر کشته شوند و صحابه بپاس قرابت اسیران و حرص در اسلام ایشان که شاید مسلمان شوند
و بجهة رغبت در نیل درجهٔ شهادت خودها فدا اختیار کردند و بعد انکه رای ایشان بر فدیه قرار گرفت
جمعی را که مفلس بودند و هیچ نقدی از ایشان نبود آزاد فرمود بشرطیکه باز بر اهل اسلام کمر نبندند و جمعیکه
صنعت کتابت میدانستند مقرر کرد که هر یکی از ایشان ده کودک را از انصار کتابت آموزد
و آنها که چیزی داشتند از هر یکی بقدر مقدور وی زر گرفتند و عاصم بن ثابت موذی و عقبه بن ابی معیط

شتری را که شکمبهٔ شتر بر دوش مبارک آنسرور در عین نماز انداخته بود حکم بقتل فرمود و چون عباس
گفت که چیزی ندارم که در فدا دهم آنجناب گفت که وقت برآمدن از مکه چند اوقیه طلا که بام الفضل
سپردی چه شد عباس عرض کرد که بجز خدا بران هیچکس را اطلاعی نیست من گواهی میدهم که
رسول خدائی و کلمهٔ شهادت بر زبان راند و رخصت انصراف بسوی مکه یافت بعد ازان زید بن حارثه را
بمدینه برای رسانیدن بشارت فتح روانه فرموده خود در وادی صفرا رسیده قسمت غنایم نمود و شمشیر ذوالفقار را
که بر پشتش فقرات مثل فقرهای پشت انسان بود برای خود اختیار کرد و در غزوهٔ خندق آنرا
بعلی مرتضی رض بخشید و فضایل اصحاب بدر بسیار اند منجمله آن این حدیث است که فرمود ان الله تعالی
قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و جبرئیل ع م در حضور آنسرور عرض کرد که
که یا رسول الله اصحاب بدر چه مرتبه دارند آنجناب فرمود که فاضلترین امت اند جبرئیل ع م
گفت که ما نیز جماعة ملایکه را که در بدر نازل شده از جمیع ملایک افضل میدانیم احد نام کوهی است
مشهور مقابل مدینهٔ طیبه در جانب شمال بر مسافت دو میل ازان و اشتقاقش از توحد است
بجهة تفرد و انقطاع آن از جبال دیگر و در فضل وی وارد است احد جبل یحبنا و نحبه و از ینجا
معلوم میشود که محبت و سعادت و بغض و شقاوت در جمادات نیز پیداست و محبت کنایه است
از مسرتیکه آنسرور را در حالت قدوم از سفر بمشاهدهٔ این جبل که اعظم و ارفع آثار و علامات این
بلدهٔ طیبه است دست میداد و آن بلسان حال از قرب مدینه و اهل او خبر و بشارت میرسانید فائده
و قصهٔ غزوهٔ احد بالاجمال این است که چون مشرکان قریش از بدر بمکه مراجعت کردند صفوان بن
امیه و عکرمه بن ابی جهل و غیر ایشان که اهل قرابت آنها دران غزوه کشته شده بودند بابی سفیان
گفتند از مردم بگو که باموال خود ما را اعانت کنند تا تجهیز جیش نموده از محمد انتقام مقتولان خود نمائیم
و مجموع اموال کاروان با ربح که ابوسفیان آنرا در دار الندوه نهاده بود صد هزار مثقال طلا بود
ازان راس المال اصحاب آن اموال داده ربح را که مساوی آن بوده در تجهیز جیش صرف کردند
بعد ازان جماعتی را از چرب زبانان عرب که عمرو بن العاص یکی از آنها بود بقبایل عرب روانه کردند
تا ایشان را بنصرت و اعانت خوانند پس لشکر فراوان جمع آوردند و جمعی را از زنان برای
نوحه بر کشتگان بدر همراه گرفتند تا داعیهٔ انتقام و باعث قتال تازه گردد و بعد عرض لشکر سه هزار مرد

جنگی که هفتصد از آن زره پوش بودند و دو صد اسب و سه هزار اشتر و پانزده هودج زنان در شمار آمد
و عباس عم که بمکه بود در حضور اقدس نبوی مکتوبی مشعر کیفیت و کمیت لشکر کفار نوشته روانه کرد
و آن لشکر بتاریخ یازدهم شوال سال سوم از هجرت بطرف مدینه روان شد چون بذی الحلیفه که
پنج شش میل از مدینه است رسیده مقام کردند آنجناب حباب بن المنذر را برای دریافت کمیت
شان فرستاد او موافق نوشته عباس خبر آورد آنسرور فرمود حسبنا الله و نعم الوکیل اللهم بک احول
و بک اصول پس لشکر کفار از آنجا کوچ کرده ببطن وادی از جانب احد مقابل مدینه نزول کردند سعد
بن معاذ و سعد بن عباده و اسید بن حضیر با جماعتی از دلاوران مسلح شده بحراست آن حضرت
قیام نمودند پس آنجناب در خواب دید که در شمشیر خود رخنه افتاده و گاوان را می کشند تعبیر فرمود
که درین جنگ مصیبتی باهل اسلام خواهد رسید و چونکه بعضی انصار در مشهد بدر حاضر نبودند تاسف
و تحسر مینمودند و میخواستند که قضیه واقع شود که تلافی تقصیر و جبر مافات کنند مستعد بجنگ شدند و رای
بعضی برین قرار گرفت که از مدینه بیرون نباید رفت و زنان و کودکان را بحصار باید فرستاد
و گویند که رای شریف هم همین بود اما حمزه بن عبد المطلب رض و جمعی از مهاجرین و قومی از انصار
گفتند که اگر ما در مدینه متحصن شویم اعدا حمل بر ضعف ما کنند و سبب جرأت و قوت ایشان گردد
الله تعالی ما را در روز بدر با وجودیکه جماعت قلیل بودیم نصرت کرامت فرموده امروز بفضله لشکر ما قوی
و عدت ما بسیار است و مالک بن سنان گفت که یا رسول الله ما را ظفر است یا شهادت و هر دو
مرغوب و محبوب ماست پس چونکه مبالغه و الحاح صحابه از حد گذشت آنجناب میل به برآمدن فرمود
و آن روز که روز جمعه بود در خطبه مردم را وعظ و نصایح کرده گفت که اگر صبر خواهند نمود و ثبات خواهند
ورزید فتح و نصرت شما راست و حکم بکار سازی لشکر داد پس جماعتیکه بر آمدن حریص و راغب بودند
خوشحال شدند و آنسرور بعد ادای نماز عصر بحجره شریف تشریف ارزانی فرموده عمامه بر سر بسته
زره پوشیده مسلح برآمد خلقی کثیر که بر در حجره صف کشیده بودند چون آنجناب را بدین هیئت دیدند
عرض کردند که یا رسول الله ما را نمیرسد که خلاف رای تو کنیم و اکراه نمائیم ما خطا کردیم که درین باب
جد نمودیم فرمود که اول نشنیدید و مبالغه و الحاح کردید الحال سزاوار نیست که چون پیغمبر خدا اسلاح
پوشید آنرا باز نهد تا زمانیکه حق سبحانه میان او و اعدای دین حکمی کند پس سه لوا البته رایه مهاجرین

بعلی مرتضی داد و لوای اوس بسعد بن عباده و علم خزرج بحباب بن المنذر داد و عبد الله بن ام مکتوم را در
مدینه بخلافت نصب فرموده با هزار مرد مبارز که صد نفر از آن زره پوش بودند متوجه احد گردید و شب
در منازل بنی النجار فرود آمده محمد بن مسلمه را با پنجاه کس برای حراست متعین ساخته قریب بسحر
سوار شده باحد نزول اجلال فرمود و بعد ادای نماز صبح زرهی بالای زره پوشیده خود بر فرق مبارک
نهاد و صفوف مبارزین را آنچنان راست کرده که احد بر قفا و مدینه مقابل رو آمد و ابو عبیده بن
جراح و سعد بن وقاص را بر مقدمه و عکاشه اسدی را بر میمنه و ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی را بر میسره
و مقداد بن عمرو را بر ساقه داشت و در آنجا کوهی بود موسوم بعینین که شگافش محل خطر و کمینگاه
دشمنان بوده در انمقام عبد الله بن جبیر را با پنجاه تیر انداز متعین فرمود تا آن راه را نگاه دارند
و نگذارند که کفار از آن راه در آمده بر لشکر اسلام ریزند و بمبالغه بالغه وصیت فرمود که بهیچ حال از
جای خود نجنبند خواه مسلمانان غالب شوند یا مغلوب و مشرکان نیز صفوف آراستند خالد بن
ولید را در میمنه و عکرمه بن ابی جهل را در میسره و ابو سفیان را در قلب تعیین ساختند و صفوان بن
امیه را با اتباع او برابر شگاف کوه داشتند و عبد الله بن ربیعه را بر تیر اندازان امیر کردند و لوا را بطلحه
بن ابی طلحه دادند پس جنگ از جانبین در گرفت و ابو عامر با پنجاه نفر از قوم خود بر آمده بر لشکر اسلام
تیر باران کرد اهل اسلام بمقابله اش در آمده آن کافر را با اتباع او از تیر و سنگ مجروح ساخته
گریزانیدند و طلحه صاحب لوای قریش آمده مبارز خواست زبیر میدان وغا علی مرتضی مبادرت
نموده تیغی بر سرش زد که تا مغزش شگافته شد بعد از آن امیر حمزه عثمان بن ابی طلحه را که بعد او
علم برداشته بجهنم فرستاد همچنین زیاده از ده کس علم مشرکان برداشتند و از دست مبارزان اسلام
بقتل رسیدند تا آنکه نوبت علم برداری بعمره دختر علقمه رسید پس هر که از لشکر کفار سر بر آورده مبارز
خواست سرنگون افتاد و خالد با جماعت خود چند بار متوجه شگاف کوه شدند تا از آن راه بر لشکر اسلام
ریزد تیر اندازان متعینه آن آنها را تیرباران کرده از آنجا باز گردانیدند و مؤمنان بر صفوف اعدا
بیکبار حمله آورده جماعت ایشان را متفرق ساخته هزیمت فاحش دادند و مغنیات که سرود میگفتند
بجای آن نوحه و فریاد و واویلا آغاز کردند و دفها از دست انداخته جانب کوه گریختند پس چون
جماعت تیرباران متعینه شگاف دیدند که لشکر مشرکان هزیمت خورده و مسلمانان بنهب و غارت مشغول

بی صبری کرده از جای خود جنبیدند عبد الله بن جبیر که امیر ایشان بود هر چند که نصیحت کرد و وصیت آنسرور
یاد دهانید سودی نبخشید و اکثر از ایشان رفته بنهیب و غارت اشتغال ورزیدند عبد الله با جماعت
قلیل که زیاده از ده نفر نبودند ثبات قدم ورزیدنا گاه خالد که در کمین بود و انتظار فرصت میکشید با جمعی
از مشرکان بر سر عبد الله تاخت آورده او را با یاران او شهید ساخته از شکاف در آمده شمشیرها
کشیده بقتل و جرح اهل اسلام بازو کشاد تا آنکه تفرقهٔ عظیم در لشکر مسلمانان و غایت شوریدگی
حال که بایشان راه یافته تمیز خویش و بیگانه برخاست و در قتل یکدیگر افتادند چنانچه اسید بن حضیر
و ابو برده را دو زخم از مسلمانان رسید و یمان پدر حذیفه بدست اهل اسلام مقتول شد القصه کفار القدر
غلبه کردند که قضیه منعکس گشت و بجهة شومی نافرمانی رسول خدا که از ان جماعت صادر شد و طمع حطام
دنیوی در خاطر شان راه یافت شکست بر لشکر اسلام افتاد و اکثری فراری شدند لکن عنایت الهی
هنوز از ایشان منقطع نگردیده که همه را عفو فرمود چنانچه آیه کریمه ان الذین تولوا منکم یوم التقی
الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم ازان خبر میدهد
پس اصحاب چهار فرقه شدند جمعی بجنگ در پیوستند و شرف شهادت یافتند و گروهی گریخته در شعاب
جبل مختفی گشتند و بعضی بشهر رسیده قرار گرفتند و جماعتی ثبات قدم نموده بر مرکز قیام نمودند و داد
مردی و مردانگی دادند سبحان الله این خالد همان است که در اسلام قتلها کرد و بجای رسید که خالد
سیف من سیوف الله در شان او وارد گردید و چون سباع بن عبد العزی در میدان رسیده
مبارز خواسته تیر بیشه هیجا امیر حمزه بروی حمله کرده کار او را باخر رسانید چونکه وحشی زیر سنگی در کمین بود
بر حمزه حربه انداخت پس بناف رسیده از میان دو ران برآمد و بشهادت عظمی رسید وحشی سنگدل
پیش آمده شکم مبارکش شگافته جگر برآورده بهنده داد او خائیده از دهن گنده انداخته زیور
و لباس خود را بوی بخشید و بر مقتلش رسیده اعضای او بریده بجای زیور پوشید علی کرم الله
وجهه متفحص لاش حمزه گردیده چون بمقتل رسیده او را بدینحال دید در گریه شده صورت واقعه بآنسرور
رسانید آنحضرت همراه علی آمده بر سرش ایستاده بسیار رقت فرمود گفت که اگر بر قریش دست یابم
هفتاد کس را از ایشان مثله کنم درین اثنا جبرئیل آمده این آیه رسانید ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
به و لئن صبرتم فهو خیر الصابرین آنجناب فرمود خداوندا صبر کردم و ازین داعیه در گذشتم و بعوض آن

هفتاد بار برای آن سید الشهدا استغفار نمود هر چند که درین روز ازین داعیه ممنوع شد لکن روز فتح
مکه اینقدر مردم از قریش بدست خالد و یاران او مقتول شدند و قصه اش آنکه خالد روز فتح
با جماعتی آویخت آنجناب مردی را پیش وی فرستاده از قتال ممانعت فرموده آنمرد آمده حکم
قتال رسانید خالد بازو کشاده هفتاد نفر را کشت چون بحضور رسید آنجناب بر سر عتاب آمده
گفت که باوجود منع چرا اینقدر مبادرت کردی او مردی را که حکم بقتال رسانیده بود حاضر کرد
وی حین استفسار ظاهر ساخت که چون خواستم که بخالد حکم منع رسانم مردی مهیب که سرش بآسمان
بوده پیش آمده گفت که اگر حکم قتال نرسانی ترا می کشم ناچار حکم قتال رسانیدم آنحضرت فرمود که
روز احد گفته بودم که اگر قدرت یابم در عوض حمزه هفتاد تن را از قریش کشم آنرو حق جلت قدرته
مرا از ان منع فرمود لکن امروز خواست که آنچه بر زبان پیغمبر گذشته آنرا راست گرداند و مرویست
از علی کرم الله وجهه که چون مسلمانان رو بهزیمت آوردند آنحضرت بغضب آمد و از من که به پهلوایستاده
بودم فرمود که تو چرا بیاران خود ملحق نگشتی عرض کردم که مرا بتو اقتدا است یاران در پی غنیمت افتند
و بهزیمت خوردند من بایشان چه کار دارم درینحال جمعی از کافران متوجه آنجناب شدند علی بر ایشان
حمله آورده متفرق ساخت و بعضی بدوزخ فرستاد جبرئیل و میکائیل که بر یمین و یسار آنحضرت
با کفار محاربه میکردند و محافظت آنسرور مینمودند چون علی را دیدند که مثل شیر غران هر چهار طرف
می دود و کفره را مثل رمه گوسفندان میراند گفتند که این کمال مواساة و جوانمردی است که علی
با تو میکند آنجناب فرمود انه منی و انا منه جبرئیل گفت انا منکما بعده آنحضرت فرمود ای علی میشنوی
از رضوان که بر آسمان میگوید لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار کذا فی روضة الاحباب و شیخ
دهلوی در مدارج گفته که ورود نادعلیا مظهر العجایب نیز درهمین معرکه نقل کرده اند اما در کتب حدیث
ذکر آن نیست و طلحه نیز درین روز دلاوریها کرد و دست خود را سپر آنحضرت ساخت و شمشیر ابن
قمیه را از وی رد کرد چنانچه دستش از ان زخمی شده شل گردید و باوجودیکه هشتاد زخم دران روز
خورد جنگ با کافران میکرد و صیانت آنسرور می نمود انس عم انس بن مالک چون شنید
که کافران آنحضرت را شهید ساختند پس باصحاب گفت روا باشد که ما زنده باشیم و پیغمبر خدا را کشتند
و شمشیر از نیام کشیده بر قلب لشکر کفار رسیده محاربهٔ عظیم نموده هشتاد و چند زخم خورده شهادت

یافت و سعد بن وقاص که به تیراندازی مامور بود مالک بن زهیر را که چندین اهل اسلام را مقتول
و مجروح ساخته بود از تیر جگردوز هلاک ساخت آنجناب در حق او فرمود اجاب الله دعوتک و سدد
رمیتک وی ببرکت این دعا مستجاب الدعوة شد و هر بار که تیر می انداخت آنحضرت میگفت ارم
یا سعد فداک ابی و امی و ابوطلحهٔ انصاری که پیش آمده خود را اسیر آنسرور ساخته بود هر تیر که
بجانب اسلامی انداخت خطا نمیکرد چون ترکش او خالی شد آنجناب چوبی بوی میداد چون آن را در
خانهٔ کمان می نهاد تیر میگردید و همچنین چون شمشیر عبدالله بن جحش شکست آنحضرت شاخ خرما بدست
وی داد که شمشیر بران گردید و حنظله در مدینه همین شب کتخدا شده تهیهٔ غسل کرده بود که ناگاه
غلبهٔ کفار شنید بیطاقت شده مسلح در معرکه رسیده بقتال اشتغال ورزیده بسیاری را از کفار
مقتول و مجروح ساخته بدرجهٔ شهادت رسید آنحضرت دید که او را ملائکه غسل میدهند چون تفتیش
فرمود معلوم شد که جنب بوده ابوسعید ساعدی گفته که چون بر لاشش وی رفته دیدم آب از سرش
متقاطر بود و عمرو بن جموح انصاری که لنگ بود چون شنید که حال بر اصحاب تنگ است ارادهٔ
رفتن کرد زوجه اش مانع آمده گفت که پیغمبر خدا ترا بجهت معذوری گذاشته رفت من نمیدانم که
گریخته خواهی آمد او سلاح برداشته گفت اللهم لاتردنی الی اهلی و بحضور رسیده عرض کرد که یا
رسول الله من امیدوارم که بپای لنگ خود در بهشت درآیم و بعد اصرار اجازت یافته در معرکه میخرامید
و جنگ با کفار میکرد تا اینکه بمرتبهٔ شهادت رسید و چون زوجه اش آمده لاش او را بر شتر بار کرده برای
دفن قصد مدینه کرد شتر از پا درآمده هرگز برنخاست و بعد تفتیش معلوم شد که دعا کرده بود خداوندا
مرا بسوی اهل من باز مگردان پس فرود آمده همانجا دفن کردند و مصعب بن عمیر که علم مهاجرین
بدستش بوده ابن قمیه ملعون متوجه او شده بضرب شمشیر دست راست او را بینداخت او علم
بدست چپ گرفته میگفت و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل باز آن ملعون بضرب دیگر
دست چپش انداخته او بهر دو بازو لوا را بسینه منضم ساخته بمیدان میخرامید آخر تیری
بسینه اش رسیده از پا درآمد حق سبحانه فرشته بصورت مصعب فرستاد که تا آخر جنگ علم را
نگاه داشت و یکی از هزبران میدان جلادت وهب بن قابوس مزنی بود که سه بار صفوف
مشرکان را شکست و بطرف آنحضرت متوجه شدن نداد و آخر بدرجهٔ شهادت رسید سعد بن

وقاص

وقاص گفته که من آن دلاوری و مردانگی که روز احد از وهب مزنی دیدم در هیچ معرکه از هیچکس ندیدم
و مخیریق یهودی که از احبار بنی اسرائیل بوده و در کتب سابقه اوصاف پیغمبر خاتم النبیین خوانده بود
روزیکه آنسرور بغزوهٔ احد برآمد داعیهٔ اسلام در دلش پیدا شده مسلح گردیده بحضور رسید و کلمهٔ
شهادت بر زبان رانده رو بجنگاه نهاده چندان محاربه کرد که بفوز شهادت فائز گردید و از جملهٔ زنانیکه
همراه بوده آب بغزاة میرسانیدند نسیبه بنت کعب زنی بود هژبر معرکه که بمشاهدهٔ درازدستی ایادی
اعدا در قتل اهل اسلام آب دادن موقوف کرده بقتال اهل ضلال آنقدر اشتغال نمود که بسیاری را
از کفار مقتول و مجروح ساخت و باوجود مجروحیت خود از جنگ نایستاد آنحضرت در حق وی
و شوهر و پسرانش دعا فرمود اللهم اجعلهم رفقائی فی الجنة و چند کس از کفار بایکدیگر معاهدهٔ
قتل آنسرور نموده آنقدر بر آن حضرت سنگ باران کردند که رخسار مبارک مجروح شد و سنگی بر
پیشانی نورانی رسیده مجروح گردید آن رحمة للعالمین خون را از رو پاک میکرد و نمیگذاشت
که بر زمین رسد و میفرمود که اگر قطرهٔ ازین خون بر زمین چکد بلائی از آسمان نازل شود که همه
کفره را هلاک و نابود سازد و میگفت اللهم اهد قومی فانهم لایعلمون و عتبه بن ابی وقاص ناپاک
سنگی بر لب زیرین آنسرور زد که دندان پیشین از جانب شیب شکسته شد و عبدالله
بن شهاب سنگی بر مرفق شریف رسانیده مجروح ساخت و هفتاد ضربهٔ شمشیر بر روی آنحضرت
زدند که از حفظ و حمایت الهی هیچ یکی کارگر نامد و چون ابن قمیه ملعون شمشیر خود حوالهٔ بدن مبارک
کرد آنسرور از صدمهٔ ضرب آن لعین و ثقل دو زره که در برداشت در مغاکی افتاد و از چشم مردم
پنهان گردید آن ملعون آوازه انداخت که محمد را کشتم و شیطان رجیم نیز همزبان او شده این ندا
درداد طلحه آنجا رسیده آنحضرت را در بغل خود گرفت و علی دست گرفته بیرون آورد و ابی بن خلف
در آخر جنگ بر اسپ سوار شده پیدا گردید چون نظرش بر آنجناب افتاد سخنان ناسزا گفتن
آغاز کرد و گفت یا محمد آنی نجات نیابید اگر تو امروز از دست او نجات یابی صحابه قصد او کردند
آنجناب منع فرموده نیزه از دست زبیر گرفته بروی انداخت او از اسپ گردانیده بقوم خود ملحق
شده فریاد میکرد و میگفت که محمد مرا کشت آنها گفتند که این زخم بیش از خراشی نیست چرا
اینقدر جزع و فزع میکنی او گفت بخدا این زخمی که من تنها دارم اگر بر تمام اهل حجاز تقسیم نمایند

همه یکبارگی میرنداخر درحمراء الاسد ان که ازمکه بریکمیل حله هست بدوزخ رسید بعده انحضرت خواست که بر
قله کوه برآید بجهة ضعفیکه داشت برآمدن نتوانست طلحه باوجود جراحتها خودرا بزیر افگند آنسرور
پای مبارک بر پشتش نهاده ببالا برآمده فرمود که طلحه برخود بهشت را واجب گردانید پس مشرکان
درصحن معرکه باطراف وجوانب می شتافتند ورجزها میخواندند وزنان شان مثل هنده اعضاے
شهیدان را بریده در رشته ها کشیده قلاوها و دست بندها ساختند وگفته رفتند که در سال آینده
میان ما وشما درمیدان بدر باز جنگ هست انحضرت فرمود که مشرکان الحال بما ظفر نخواهند یافت
ودرین معرکه هفتاد نفر ازاهل اسلام چهار از مهاجرین وبقیه از انصار بفیض شهادت فایز شدند وسی کس
ازکفار بجهنم رسیدند وابوعزه شاعر که روز بدر اورا بدون اخذ فدیه آزاد کرده بودند امروز باز اسیر شده
بقتل رسید ومعاویه بن مغیره که ازوی باهل اسلام اذیت بسیار رسیده بود نیز گرفتار شده مقتول گردید
وبعد دفن شهدا در آخر روز آنسرور سوار شده بمدینه طیبه مراجعت فرمود مردان وزنان هر قبیله
پیش آمده برسلامتی آنجناب وظایف شکرگذاری بجا آوردند وهرکسیکه مصیبتی رسیده بود
درجنب لقای انحضرت سهل می انگاشت وزنی بود که پدر وپسر وشوهر وخویشان او کشته
شده بودند میپرسید که اگر رسول الله زنده است ازمردان هیچکس باک ندارم ۵ چون تو
داریم بمعنی همه داریم وهمه ۵ وابوسفیان ودیگر اهل کفر وطغیان بعد مراجعت خود در اثنای راه
ازبازگشتن پشیمان شده گفتند که زحمی کشیدیم ولشکری جمع ساختیم وهنوز کار ناتمام گذاشته باز گشتیم
حالا مصلحت این است که برگردیم واهل اسلام را مستاصل نمائیم وچون این خبر بحضرت رسالت رسید
روز یکشنبه که فردای روز جنگ بود بلال را حکم فرمود تا ندا کند که بجهاد مشرکان بشتابید وهیچکس غیر حاضر
احد بیرون نیاید تا کافران بدانند که در اهل اسلام بجهة محاربه وقتالیکه کرده اند وهنی وضعفی طاری نشده
صحابه بمجرد استماع این ندا کمر اطاعت وانقیاد بر میان جان بستند وجبابر بر جراحات لبسته مستعد محاربه
گشتند ودر اثنای راه باآنسرور که مسلح برآمده انتظاری کشید ملحق شدند چنانچه حق سبحانه از حال ایشان

خبر میدهد الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم
پس آنجناب باجماعت اصحاب روانه شده بحمراء الاسد که ازمدینه طیبه بر سه میل است فرود آمده حکم
فرمود که در پانصد جا آتش افروزند تا مشرکان که بشنوند خوف غالب گردد ومعبد خزاعی که هنوز مشرف

باسلام

باسلام نشده بود در آن آوان بمکه میرفت این را دیده بابی سفیان در راه ملاقی شده خبر رسانید
که انحضرت باجمعی کثیر بقصد انتقام ازمدینه برآمده درحمراء الاسد مقام دارد کفار ازاستماع این خبر
وهمی قوی وخوفی تمام بخاطر راه یافت واگرچه بظاهر ابوسفیان جمعی را فرستاده پیغام داد که ما هم
بعزم قتال واستیصال شما متوجهیم لکن بسبب خوفی وهراسی که بر ایشان مستولی شده باز پس شدند
وبسرعت تمام خود را بمکه رسانیدند وآن سید الاجمعین بعد چند مقام ازانجا بمدینه مراجعت فرموده
الفصول بضمتین جمع فصیل بمعنی نوع وموسم الحتف بفتح الحاء المهملة وسکون الیاء والمثناة الفوقانیة
مرگ الادهی بفتح الهمزة وسکون الدال المهملة وفتح الهاء من الداهیة شدت غم الوخم بفتح الواو
والخاء المعجمة وبا کما فی شرح الازهری: **اَلْمُصْدِرِیْ الْبِیْضَ حُمْرًا بَعْدَ مَا وَرَدَتْ: مِنَ**
الْعِدٰی کُلَّ مُسْوَدٍّ مِنَ اللِّمَمِ :: **ترجمه** آن مبارزان کسانی اند که بازگردانیدند شمشیرهای
سفید را برنگ سرخ بعد درآمدن از دشمنان برهر سریکه سیاه است ازموهای فروهشته بر فرق
والحاصل دلیران اهل اسلام شمشیرهای سفید برق آسا آنچنان بر سر مشرکان زده خون آلود
میساختند که ازفرق تا دوش ایشان شگافته میشد **اللغات** المصدری بسقوط النون
بسبب الاضافة اللفظی جمع مصدر من الاصدار بمعنی بازگردانیدن کما فی الصراح البیض
بکسر الباء الموحدة جمع ابیض سفید که کنایه است ازشمشیر الحمر بضم الحاء المهملة وسکون المیم جمع
احمر سرخ وردت بتاء التانیث من الورود درآمدن المسود بضم المیم وسکون السین المهملة
وفتح الواو وتشدید الدال المهملة من الاسوداد سیاه شدن اللمم بکسر اللام وفتح المیم جمع لمه موی
که متجاوز از نرمه گوش باشد کما فی مجمع البحار **وَالْکَاتِبِیْنَ بِسُمْرِ الْخَطِّ مَا تَرَکَتْ: اَقْلَامُهُ**
حَرْفَ جِسْمٍ غَیْرَ مُنْعَجِمِ :: **ترجمه** ونویسندگانند بنیزه های خطیه که نگذاشتند قلمهاے
آن نیزه ها کرا حرف جسم هیچ کافری را بی نقطه **الحاصل** بهادران اهل اسلام هیچ کافرے را
از کافران نگذاشتند که سنانهای خونخوار باطراف جسد او نخلانیده باشند وآنجا بزخون شده
علامتی سیاه نمودار نشده باشد **اللغات** السمر بضم السین وسکون المیم جمع اسمر نیزه گندم
گون الخط بفتح الخاء وتشدید الطاء المهملة قسمی است ازچوب که ازان نیزه میسازند یا نام موضعی است
دریمامه مشهور بخط هجر که انجا از سند چوب نیزه ها آورده است ودرست کرده بمقامات دیگر برده میفروشند

کمافی شرح الازہری الاقلام جمع قلم کہ ازان سنان نیزہ مراد است ودر بعضی نسخ اقلامہم
آمدہ الحرث بفتح الحاء وسکون الراء المہملتین کراءہ المنتجم بکسر الجیم الانعجام نقطہ وارشدن
شاکی السلاح لہم سیما غیزہم ۔ والوجوہ یمتاز بالسیما من السلم ترجمہ صحابۂ رسول اکرم علیہ
کہ مسلح بسلاح تیز اند ایشان را علامتی است کہ تمیز میدہد از اہل کفر ہمچنان کہ درخت گلسرخ
ممتاز است بسبب علامت از درخت کنار صحرائی الحاصل دلاوران لشکر اسلام اگرچہ
بصورت در پوشیدن سلاح مشابہ بکافران بودند لکن ایشان را علامت سعادت وہدایت
کہ آنہا نداراند ہمچنانکہ ورد اگرچہ مانا ست بسلم در خارداری اما آنرا خوشبوئی ومنفعتی ہست کہ در
سلم نیست ودرین کلام ایمائی ہست لطیف بسوی آنکہ ہرکدام از صحابۂ کرام بہ تاثیر صحبت آنحضرت
علیہ الصلوٰۃ والسلام گل رعنای چمن سعادت شدہ وصنادید قریش ہرچند کہ شرف نسبت داشتند
اما چونکہ بشرف ایمان مشرف نشدند واز طیب صحبت آنجناب بمشام جان شان بوی نرسید
ہمین صورت بی سیرت ماندند حسن ز بصرہ بلال از حبش سہیل از روم ز خاک مکہ ابوجہل
اینچہ بوالعجبی است ۔ اللغات الشاکی بسقوط النون بسبب الاضافۃ جمع شاکی مقلوب
شائک کہ واو آن بیا بدل شدہ من الشوک بمعنی حدت وتیزی کمافی الصحاح سیما بکسر السین
المہملہ وسکون الیاء المثناۃ التحتانیۃ نشان وعلامت الورد بفتح الواو وسکون الراء المہملہ
گلسرخ السلم بفتحتین درخت خاردار کہ کنار صحرائی است چنانچہ تحقیق آن بالا گذشت
تہدی الیک ریاح النصر نشرہم ۔ فتحسب الزہر فی الاکمام کل کمی ترجمہ میفرستد
بسوی تو بادہای نصرت الٰہی بوی خوش ایشان پس گمان بری شگوفہ در غلافہا دلیری را
الحاصل دلیران اسلام کہ از بسیاری سلاح وپوشش زرہ ہا مثل شگوفۂ گل در غلاف بودند
چون دست بر کافران دراز کردہ ایشان را مقتول ومجروح ساختہ ہزیمت میدادند بوی خوش
اعلاء دین را کہ ثمرۂ شجاعت ومہابت ایشان است بادہای فتح ونصرت الٰہی بمشام جان اہل
ایمان میرسانید ودر لفظ ریاح النصر اشارہ است بحدیث نصرت بالصبا وقصہ اش اینکہ چون در
سال پنجم از ہجرت دہ ہزار نفر از کافران قریش ویہود ودیگر قبایل عرب بر استیصال اہل اسلام
اتفاق کردہ باہم عہد وپیمان بستہ متوجہ مدینۂ طیبہ شدند ودر قریب جبل سلع در مجمع سیول نزول کردند

آنجناب باسہ ہزار کس از مجاہدین اصحاب بمقابلہ پیش آمدہ بحفر خندق مابین عسکرین پرداخت
تا بیست وچہار روز بمحاربہ اشتغال فرمود آخر بسبب کثرت وہجوم اشرار حال بر صحابہ تنگ گردید
کہ ناگاہ شبی حق جل مجدہ باد صبا را با جماعت ملایکہ متعین ساخت تا بکمال شدت بر سر کافران وزیدہ
میخہای خیمہ آنہا را برکندہ بر رویہای ایشان انداخت ودیگبارا سرنگون ساختہ خس وخاشاک
بر سرہای آن فجار ناپاک ریخت وآنقدر ہولی وخوفی در دلہای شان از غلغلۂ تکبیرات ملایکہ
وشدت ہوا افتادہ کہ تمام مال ومتاع را گذاشتہ شبا شب فراری شدند وطرفہ اینکہ در لشکر
کفار اینہمہ آفت برپا بود ودر عسکر مؤمنین باد خوش عنبر بیز می وزید چنانچہ حق سبحانہ از ین
واقعہ بر سبیل امتنان خبر میدہد یا ایہا الذین آمنوا اذکروا نعمۃ اللہ علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا
علیہم ریحا وجنودا لم تروہا اللغات النشر بفتح النون وسکون الشین المعجمہ بوی خوش الزہر
بفتح الزاء المعجمہ وسکون الہاء شگوفہ الاکمام بفتح الہمزہ جمع کم بکسر الکاف غلاف شگوفہ الکمی بفتح الکاف
وکسر المیم وتخفیف الیاء المثناۃ التحتانیۃ المشددۃ لضرورۃ الشعر مرد دلیر کانہم فی ظہور الخیل
نبت ربا ۔ من شدۃ الحزم لا من شدۃ الحزم ۔ ترجمہ گویا کہ مبارزان اہل اسلام
بر پشت ہای اسپان گیاہ اند کہ بر زمین بلند رستہ از جہت کمال ہوشیاری وآگاہی در کار
بسبب محکم بستن تنگہای اسپان الحاصل ناظم علیہ الرحمۃ در وصف سواران اہل جہاد میفرماید
کہ اسپان شان بمثابۂ زمین بلند اند کہ بجہۃ عدم قرار آب بنسبت زمین نشیب سخت تر می باشد
وایشان در تمکن ووثوق بر پشتہای آنہا مشابہ اند بگیاہہا کہ بران ہی روید وبسبب فرو رفتن ریشہای
آن اندرون زمین از باد شند برکندہ نمی شود وآن تمکن استقرار شان از جہۃ حزم واحتیاط است
کہ ہیچ صدمہ ایشان را از پشت اسپ جدا کردن نمی توانند نہ بسبب اینکہ تنگہای اسپان را
سخت وتنگ بستہ اند از انکہ ثبات واستقرار کسی بر سخت بستن زین برین موقوف ہست کہ
در سوار شدن مہارت تمام بہم نرسانیدہ باشد وایشان کہ شہسواران عرصۂ شہامت بودند استقرار
شان بجہۃ آن نیست اللغات الظہور بضم الظاء المعجمہ والہاء جمع ظہر بمعنی پشت الخیل بفتح الخاء
المعجمہ وسکون الیاء المثناۃ التحتانیہ اسم جمع اسپان کمافی المغرب نبت بفتح النون وسکون الباء
الموحدہ گیاہ ربی بضم الراء المہملہ وفتح الباء الموحدہ جمع ربوۃ زمین بلند الشدۃ بکسر الشین المعجمۃ

وفتح الدال المهملة المشددة سختی الحزم بفتح الحاء المهملة وسکون الزاء المعجمة ہوشیاری وآگاہی
درکار الحزم بضم الحاء المهملة والزاء المعجمة جمع حزام تنگ ستوران واسپان کما فی الصراح
طَارَتْ قُلُوبُ الْعِدیٰ مِنْ بَأْسِهِمْ فَرَقًا ❊ فَمَا تُفَرِّقُ بَيْنَ الْبَهْمِ وَالْبُهَمِ ❊

ترجمہ پریدند وباضطراب آمدند دلہاء دشمنان از سختی محاربۂ شان از روی ترس پس
امتیاز نکردند در بچہ ہای گوسفند وسواران دلاور **الحاصل** آنقدر ترس وہول بر قلوب کفار
از شدت محاربۂ دلیران اہل اسلام مستولی شده که اگر بچه ہای گوسپند را می دیدند آنہا را
حریف خود دانسته از غایت سراسیمگی واضطراب بی اختیار بگریختند چنانچه ہوازن
درجنگ حنین وابوسفیان ودیگر اہل کفر وطغیان در غزوهٔ بدر ہمین حال داشتند **اللغات**
طارت تبار التانیث من الطیران پریدن واضطراب کردن کما فی شرح الازہری الباس بفتح الباء
الموحده وسکون الہمزه عذاب وسختی درجنگ کما فی الصحاح الفرق بفتح الفاء والراء المهملة ترسیدن
التفرق من التفریق جدا کردن البہم بفتح الباء الموحده وسکون الہاء جمع بہمة بالفتح بچه گوسفند
البہم بضم الباء الموحده وفتح الہاء جمع بہمة بالضم سوار دلیر وَمَنْ تَكُنْ بِرَسُولِ اللّٰهِ نُصْرَتُهُ
❊ إِنْ تَلْقَهُ الْأُسْدُ فِي آجَامِهَا تَجِمِ ❊ **ترجمہ** ہر کسیکه بحمایت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم ظفر ونصرت او بود اگر ببیند او را شیران در بیشه ہای خود ساکت شوند **الحاصل**
صحابهٔ کرام رسول اکرم که مقربان بارگاه والا قباب ومستظلان ظل حمایت آنجناب اند اگر بشاہدهٔ
مہابت وشجاعت شان خوفی ورعبی بر دلہائی کافران استیلا کند وزمین وآسمان در چشمہای آنہا
تیره وتار سازد جای شگفت نیست از انکه آنجماعت سراپا شہامت کسانی اند که اگر شیر که حیوان
مغترس غیر عاقل ست ایشان را در بیشهٔ خود که جای جرأت وصولت اوست معاینه نماید از کمال
خوف وخشیت سکوت ورزد وقہر خود را بر جان خود مصروف گرداند چنانچه امام نووی رح در
شرح السنة آورده که سفینه مولی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جہاد روم از لشکر اسلام دور
افتاده در دست کافران اسیر شده از قید خانه گریخت ناگاه شیرے در اثنای راه حایل آمد وگفت
یا ابا الحارث من مولی رسول خدا ام که از لشکر اسلام دور افتادم آن شیر بادی راه شده بلشکر رسانید
وہمچنین عبد الله بن عمر رض در حالت سفر جای ازدحام مردم دیده از سبب آن استفسار کرد آنہا گفتند که درینجا

شیری ہست که بر طلایق راه مسدود ساخته وبسیاری را ہلاک نموده او از مرکب فرود آمده پیش
شیر رفته گوش آن مالیده گفت ترا نمی رسد که کسی را آزاری رسانی باید که درین بیشه باشی وبرکسی
حمله نکنی آن شیر سر پیش انداخته در بیشه خزید **اللغات** النصرة یاری دادن تلق
بفتح القاف من اللقاء دیدن الاسد بضم الہمزه وسکون السین المهملة جمع اسد شیر الآجام
بفتح الہمزة الممدودة جمع اجمة بیشهٔ شیر که درختان انبوه دارد تجم بفتح التاء المثناة الفوقانية
وکسر الجیم من الوجوم ساکت شدن از اندوه وخشم کما فی الصحاح وَلَنْ تَرَىٰ مِنْ وَلِيٍّ غَيْرِ
مُنْتَصِرٍ ❊ بِهِ وَلَا مِنْ عَدُوٍّ غَيْرَ مُنْقَصِمِ ❊ أَحَلَّ أُمَّتَهُ فِي حِرْزِ مِلَّتِهِ ❊
كَاللَّيْثِ حَلَّ مَعَ الْأَشْبَالِ فِي أَجَمِ ❊ كَمْ جَدَّلَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ مِنْ جَدِلٍ ❊
فِيهِ وَكَمْ خَصَمَ الْبُرْهَانُ مِنْ خَصِمِ ❊ **ترجمہ** ہرگز نبینی ہیچ دوستی را غیر نصرت یابنده بوی
صلی الله علیه وسلم ونه ہیچ دشمنی را که شکست یابنده نباشد فرود آورد آنسرور امت اجابت
خود را در حصار استوار دین خود ہمچو شیر یکه فرود آمد با بچگان خود در بیشه ہا بسا که بر زمین مذلت
انداخت قرآن مجید کسی را که بدشمنی پیش آمد با آنحضرت وبسا که غالب شد برہان اثبات نبوت او
بر مرد شدید العداوة **الحاصل** چونکه ناظم عارف رح در بیت اول دعوی کرد که اولیای آنجناب
ہمیشه مظفر ومنصور واعدای دین او دایم مغلوب ومقہور اند بر ہر دو مقدمه دلیلی می گذراند دلیل
مقدمه اولی انیکه آنسرور اتباع خود را در حصن حصین حفظ وحمایت خود در آورده که در دنیا از دست برد
شیطان وغلبهٔ کافران ودر آخرت از عذاب نیران مصئون ومحفوظ اند پس صحابه که مخصوصان
درگاه ومقربان بارگاه اند چسان در سایهٔ حمایت وکنف عنایت او از کید دشمنان مامون
نباشند ودلیل مقدمهٔ ثانیه انیکه مغلوبیت خصوم بابلسان ہست پس جمعیکه متصدی محاربه
بعلم ودانش وفصاحت وبلاغت شدند مستاصل ایشان قرآن مجید وفرقان حمید است
که بسبب اشتمال خود بر طرف اعلی از بلاغت مصاقع بلغا را بر خاک مذلت انداخت واز
اتیان بمثل عاجز وزبون ساخت وفرقه که طالب خرق عادت گردیدند آنہا را ظہور معجزات
باہره وخوارق ظاہره که از ہیچ نبی اینقدر ظاہر نشده ملزم وساکت گردانید وقومیکه بمقابله بشمشیر
دست بسیف وسنان کشادند آنہا را مقاومت با یکی از بہادران اسلام دشوار افتاد وغیر از رسوائی وخفت

وسواهی فرار که سراسر عارست چارهٔ کار ندیدند وآخر بقیة السیف در فتح مکه سر در ربقهٔ اطاعت کشیدند
وبحکم الاسلام یعلو ولا یعلی تا قیام قیامت هم همین حال است که بر متشرعان این دین متین
وراسخان راه یقین که در ظل حمایت سید المرسلین اند هیچ یکی طاقت دست بردی ندارد
واین آفتیکه بر بعض بلاد مسلمین از غلبهٔ کفرهٔ ملاعین رسیده محض بسبب شامت اختیار
فسق وفجور حکام اسلام واذیت رسانی انام ست **اللغات** الولی من الولایة دوست
داشتن ودوست آنسرور کسی ست که مخالفت فرمان او نکند وحتی الوسع در اجرای احکام
شرع کوشد المنقصم بضم المیم وسکون النون وفتح القاف وکسر الصاد المهملة من الانفصام
چیزی بر اشکسته از هم جدا کردن کما فی الصحاح احل بتشدید اللام من الاحلال فرود آوردن والحلول
فرود آمدن کما فی القاموس الحرز بکسر الحاء وسکون الراء المهملتین جای محفوظ المله بکسر المیم
وفتح اللام المشددة کیش وشریعت اللبث بفتح اللام وسکون الیاء المثناة التحتانیة شیر الاشبال
بفتح الهمزة وسکون الشین المعجمة وفتح الباء الموحدة جمع شبل بچهٔ شیر الآجام بفتح الهمزة والجیم
جمع اجمة بیشهٔ شیر جدلت بتاء التانیث من التجدیل بر زمین افگندن کما فی القاموس الجدل
بفتح الجیم وکسر الدال المهملة مرد شدید الخصومة خصم بفتحتین من الخصومة غلبه کردن البرهان
بضم الباء الموحدة حجت الخصم بفتح الخاء المعجمة وکسر الصاد المهملة دشمن قوی کفاک بالعلم
فی الامی معجزة * فی الجاهلیة والتادیب فی الیتم * **ترجمه** بسنده است
مرا علمی که ثابت است در مرد امی از روی معجزه بزمان جاهلیت وادبیکه حاصل است اورا
درحالت بی پدری **الحاصل** اگر کسی از دیگر دلایل وبراهین قطع نظر کرده بعین انصاف
ملاحظه کند که آنسرور در زمان شیوع جاهلیت درعرب که اهالی ان اصلا خبری از شرایع واحکام
نداشتند با وجودیکه امی وبی پدر بوده واز قوم خود بیرون نرفته واز کسی تعلیم نگرفته واز هیچ
ادیبی کسب آداب واخلاق نموده بچندین فضائل حمیده وخصایل پسندیده که مزیدی بر ان
متصور نیست آراسته وپیراسته شده از علوم اولین وآخرین خبر داده وبانواع محاسن ادب
ومواعظ وحکم پرداخت بالقطع والیقین داند که این علم علم لدنی واین اخلاق وآداب محض
بتعلیم علام الغیوب اند واین دلیلی است قاطع وبرهانی است ساطع بر اثبات نبوت آنحضرت

فتوت

ع۵ اینقدر از معجزه کافی که پیش از وحی او * امی اینعلم را بر گاه آید رحمتم *

فتوت که دران هیچ عاقلی را گنجایش شک بار یب نیست ع۵ امی دانا که بعلم قرون * راند قلم بر
ورق کاف ونون * بی قلم وکاغذ واب سیاه * معجزه آورد زوحی اله * بی خط وقرطاس زعلم
ازل * مشکل لوح وقلمش گشت حل * **اللغات** الکفایة بسنده بودن الامی بضم الهمزه
وکسر المیم المشددة ویاء النسبة از اسمای آنسرور ست صلی الله علیه وسلم که سه معنی دارد اول
ساکن ام القری که نام مکه معظمه است دوم معصوم سوم شخصیکه نوشتن وخواندن نداند واینجا
معنی اخیر اراده کرده الجاهلیة زمانیکه دران اسمی ورسمی از علم وشریعت نباشد التادیب من الادب
حد هر چیز نگاه داشتن الیتم بضم الیاء المثناة التحتانیة وفتح التاء المثناة الفوقانیة بی پدر بودن
کودک خدمته بمدیح استقیل به * ذنوب عمر مضی فی الشعر والخدم * اذ قلدانی ما تخشی
عواقبه * کانني بهما هدی من النعم * **ترجمه** خدمت کردم آنحضرت را بمدح کردن که طلب آمرزش
میکنم بان گناهان عمری را که ضائع شد در ثنای اهل دنیا وچاکری آنها از آنکه انداخت این مدح
وچاکری آنها در گردن من قلاده که ترسیده میشود از مآل کار آن گویا من بسبب این دوام مثل شتر
قربانی ام که بقربان گاه برند **الحاصل** در مدح وثنای اهل دنیا خدمتگاری آنها که سراسر
معصیت وموجب عقاب است چنانچه در حدیث آمده که قیامت قائم نشود تاکه بیرون نیایند
قومیکه مدح ظلمه بزور وبهتان کرده زبان خود را وسیلهٔ رزق نسازند عمر عزیز خود را ضائع کردم واز معاصی
برگردن خود قلاده بستم که بسبب آن مستحق قتل وعقوبت ام الحال تلافی آن بجز این نیست که مدح
آنسرور کاینات را که ناشی از کمال ایمان ومحبت وماحی ذنوب ومزیل عیوب است ذریعهٔ نجات ساخته
از حق جل مجده طلب آمرزش کنم تا عقوبت بمبدل برحمت گردد **اللغات** المدیح مدح گفتن
یا چیزیکه بدان مدح کرده شود الاستقالة طلب آمرزش کردن الشعر بکسر الشین المعجمة وسکون
العین المهملة کلام موزون الخدم بکسر الخاء المعجمة وفتح الدال المهملة جمع خدمت چاکری کردن کما فی الصراح
قلدانی بفتح القاف واللام المشددة والدال المهملة وکسر نون الوقایة وفتح یاء المتکلم لاستقامة
الوزن من التقلید قلاده در گردن بستن تخشی بضم التاء المثناة الفوقانیة وسکون الخاء وفتح الشین
المعجمتین من الخشیة ترسیدن العواقب جمع عاقبت انجام کار الهدی بفتح الهاء وسکون الدال
المهملة شتر یکه بجهت قربانی بحرم فرستند النعم بفتحتین چارپایه که اکثر استعمال آن در شتر است کما فی مجمع البحار

ع۵ خدمتش کردم بمدح تا بخشاید گناه * زانکه عمرم صرف شد در گفتن شعر و خدم * کرده اند در گردن من آنچه میترسم از آن * گوئیا با غزو خدمت مثل هدیم از نعم *

اطعت عمی الصبا فی الحالتین وما * حصلت الا علی الاثام والندم * ترجمه انقیاد
ورزیدم گمراهی کودکی یا جهالت ایام شباب را در حالت مدح اهل دنیا و چاکری آنها و کسب
نکردم مگر چیزیکه مشتملست بر گناهان و حسرت و ندامت است الحاصل از شامت نفس گمراه
که در ایام کودکی و آوان شباب بیشتر میل بدنیا و صحبت اهل آن دارد بطمع حطام دنیوی مدایح
آنها بزور و بهتان کرده گرفتار ضلالت شدم الحال که نظر بر قبایح آن افتاد دانستم که سوای
گناهان نه اندوختم و بجز حسرت فردا چیزی حاصل نکردم اللغات طعت بتاء المتکلم من الاطاعت فرمانبرداری
کردن الغی بفتح الغین المعجمة و الیاء المثناة التحتانیة المشددة گمراهی الصبا بکسر الصاد المهملة
کودکی یا ماخوذ است از صبوة بمعنی میل بجهالت که در اوایل شباب می باشد کما فی شرح
الاسفرائی الحالتین مدح اهل دنیا و چاکری آنها الاثام بفتح الهمزة الممدودة جمع اثم گناه
الندم بفتحتین پشیمانی و حسرت کما فی شرح الازهری فیا خسارة نفس فی تجارتها *
لم تشتر الدین بالدنیا و لم تسم * ترجمه ای وای زیانکاری نفس اماره در بازرگانی او که نخرید
دین را بعوض دنیا و اراده خریداری هم نکرد الحاصل نفس زیانکار سزاوار بود که دین باقی را
اختیار کردی و بدنیای فانی و اهل آن نپرداختی لکن از گمراهی جبلی خود میل بدنیای دون
کرده آخرت را تباه ساخت و در وعید اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم
در آمد اللغات الخسارة بفتح الخاء المعجمة زیانکاری التجارة بکسر التاء المثناة الفوقانیة
بازرگانی لم تسم بفتح التاء المثناة الفوقانیة و ضم السین المهملة من السوم نمودن کالا و ذکر بها کردن
کما فی المغرب ومن یبع آجلا منه بعاجله * یبن له الغبن فی بیع و فی سلم *
ترجمه و کسیکه فروشد آخرت خود را بدنیای خود ظاهر میشود او را نقصان در بیعیکه ثمن و مبیع
موجود بود و در بیعیکه ثمن موجود و مبیع موعود باشد الحاصل در فروختن لذائذ کثیرهٔ آخرت بعوض
متاع قلیل دنیا بجز خسران و حرمان حاصلی نیست و عاقل ترین مردم کسی است که دنیا را مزرعهٔ
آخرت گرداند اینجا همه خیر و طاعت کارد و آنجا کاشتهٔ خود ستاند اللغات الآجل بالهمزة
الممدودة و کسر الجیم آخرت العاجل دنیا یبن بفتح الیاء المثناة التحتانیة و کسر الباء الموحدة من البیان
هویدا شدن کما فی المهذب الغبن بفتح الغین المعجمة و سکون الباء الموحدة نقصان آوردن در بیع

کما فی الصراح السلم بفتح السین المهملة و اللام بیعیکه دران مبیع موجل و ثمن معجل بوده
ان آت ذنبا فما عهدی بمنتقض * من النبی ولا حبلی بمنصرم * فان لی ذمة منه
بتسمیتی * محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم * ترجمه اگر گناهی کردم پس عهد ایمان من
شکننده از جانب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نه رسن امید من منقطع شونده از آنکه
تحقیق مرا عهد و پیمانی است از آنسرور بسبب تسمیهٔ من بمحمد و حال آنکه آنحضرت وفا کننده ترین
مردم است به پیمانها الحاصل بسبب گناهی که بخداع نفس اماره از من صدور یافته نا امید نیستم
و اعتقاد واثق دارم که بارتکاب معصیت عهد و پیمان اسلام که با پیغمبر خدا البته ام شکسته نمی شود
و امید شفاعت که روز قیامت مرا از ان سرور است منقطع نیست بلکه بجهت اینکه پدر نام من محمد
نهاده مرا استحقاق مرحمت و کرامت از دیگر مومنین بیشتر است چه بالیقین میدانم که آنجناب بپاس
همنامی در حق من شفاعت خاص خواهد فرمود و درین بیت اشاره است بحدیثی که مروی
از انس بن مالک رض که فرمود آنسرور صلی الله علیه وسلم که همنامان مرا روز قیامت حکم بدخول
جنت خواهد شد آنها عرض خواهند کرد که پروردگارا ما کاری نکردیم که سزاوار دخول جنت باشیم
پس حق سبحانه خواهد فرمود که من عهد کرده ام که نه درآرم در دوزخ کسی را که نامش محمد یا احمد بود
و ابونعیم از نبیط بن شریط آورده که آنحضرت فرموده حق سبحانه میگوید قسم بعزت و جلال من که
عذاب نکنم مردی را که همنام تو باشد و در بیت اول ایمای است باینکه در مذهب اهل سنت اصل
ایمان که عبارت از تصدیق قلبی است بارتکاب کبیره زایل نمیشود و عمل جوارح جزو مطلق
ایمان نیست اما کمال ایمان البته بران موقوف است اللغات المنتقض بکسر القاف
من الانتقاض شکسته شدن المنصرم بکسر الراء المهملة من الانصرام بریده شدن الذمة بکسر
الذال المعجمة و فتح المیم المشددة عهد و پیمان و الذمم بکسر الذال المعجمة و فتح المیم جمع آن ان لم
یکن فی معادی آخذا بیدی * فضلا والا فقل یا زلة القدم * ترجمه اگر نباشد آن
رسول کریم روز قیامت دستگیر من از روی تفضل و احسان و اگر نباشد دستگیر من از روی
عهد و پیمان پس بگوی افسوس بر لغزش قدم من الحاصل اگر بشامت نفس من
حرمان و طرد بوجود آید و آنسرور روز قیامت بحال من نپردازد خیلی ذلت ... انصیبی طرفه

بکیسی و غریبی هست ع ببین خوش است جانم که سگ در تو باشم * چه کنم چه چاره
سازم اگر از درم برانی * اللغات المعاد جای بازگشت که روز قیامت است و در
لفظ الا توجیهات بسیار اند مولانا عصام الدین اسفراینی گفته که ان لم یکن فی معادی شرط است
که جزای آن در بیت مقدم واقع شده و الا بمعنی اینکه اگر هیچ یکی از عهد و ذمه بکار نیاید پس
بگوی افسوس بر لغزش قدم و شارح خلیل الا را بمعنی ان لم یکن لی ذمة منه گرفته بر شرط
اول معطوف ساخته و لفظ فقل بازلة القدم را جزای هر دو شرط گردانید و بعضی زاید
پنداشته اند چنانچه صاحب قاموس میگوید که گاهی لفظ الا در استعمالات عرب زاید می آید
لقوله حراجیج ما تنفک الا مناخة یعنی ماده شتران فربه بر نمیخیزند از جا و در بعضی حواشی گشته
آمده که الا با واو باشد یا بغیر واو گاهی در کلام منظوم زائد می آید و بعضی الا به تنوین خوانده بمعنی
عهد و پیمان گرفته اند قال فی القاموس الال بالکسر العهد و الحلف الزلة بفتح الزاء المعجمة و تشدید
اللام المفتوحة لغزیدن حَاشَاهُ اَنْ یُحْرَمَ الرَّاجِی مَکَارِمَهُ اَوْ یَرْجِعَ الْجَارُ عَنْهُ
غَیْرَ مُحْتَرَمِ * ترجمه منزه ساخته است حق سبحانه آنسرور را از اینکه نا امید کرده شود
امیدوار شفاعت های او یا باز گردد همسایه از وی در حالیکه توقیر داده نشود الحاصل
توهم عدم دستگیری از انجناب و خیال بی نصیبی خود از ان بارگاه والا قباب دور از شعار رجاست
از انکه حق جل مجده آن برگزیده خلایق را ازین منزه ساخته که امیدوار مکارم اخلاق او محروم
شود یا کسیکه بسایهٔ عنایت و جوار حمایت اوست ذلیل و خوار بازگردد و آنسرور بحال او التفات
ننماید ع هر کرا چون تو پیشوا باشد * نا امید از خدا چرا باشد * چون نشان شفاعت کبری *
یافت بر نام نامیت طغرا * آستان با گناهکار بیا * بتو دارند امیدوار بیا * اللغات یحرم
بضم الیاء المثناة التحتانیة و سکون الحاء و فتح الراء المهملتین من الحرمان نا امید کردن المکارم
جمع مکرمه که از ان شفاعت مراد است یرجع بکسر الجیم من الرجع بازگشتن الجار همسایه المحترم بفتح الراء
المهملة من الاحترام عزت دادن وَمُنْذُ اَلْزَمْتُ اَفْکَارِی مَدَائِحَهُ وَجَدْتُهُ لِخَلَاصِی خَیْرَ
مُلْتَزَمِ * ترجمه از ان زمان که وابسته ساختم فکرهای خود را بستایش های آنحضرت یافتم
او را برای رهائی خود بهترین لازم گیرنده الحاصل شخصیکه مدح و ثنای ملوک و امرا بزر دنیا

میکند از نوایب دهر مصئون نمیباشد و از عطای ایشان محروم نمی شود و منکه مداح پادشاه ملک
رسالت ام که خزاین سموات و ارض در دست تصرف اوست و مدح من مقرون بصدق
و اخلاص و ناشی از کمال محبت و ایمان است البته محروم نخواهم شد و از آفات دنیا
و آخرت نجات خواهم یافت اللغات منذ بضم المیم و سکون النون و الذال المعجمة
المضمومة ظرف زمان المدائح جمع مدیحه ستایش الخلاص بفتح الخاء المعجمة رهائی الملتزم
بکسر الزاء المعجمة من الالتزام لازم گرفتن وَلَنْ یَفُوتَ الْغِنٰی مِنْهُ یَدًا تَرِبَتْ *
اِنَّ الْحَیَا یُنْبِتُ الْاَزْهَارَ فِی الْاَکَمِ * وَلَمْ اُرِدْ زَهْرَةَ الدُّنْیَا الَّتِی اقْتَطَفَتْ *
یَدَا زُهَیْرٍ بِمَا اَثْنٰی عَلٰی هَرِمِ * ترجمه هرگز نخواهد گذاشت توانگری که حاصل است
از آنسرور دستی را که بگرد فقر آلوده است بدرستیکه باران میرویاند شگوفه را بر زمین های بلند کم آب
و نخواستم تازگی و خوبی دنیا را که حاصل کرد آنرا دو دست زهیر بن سلمی بسبب مدح کردن او هرم
بن سنان الحاصل چنانچه فیض باران عام است که هر زمین بقدر صلاحیت خود بهره از ان
بر میدارد و نبت گلهای گوناگون میگرداند همچنین جود و عطای آنحضرت عام است که هیچکس از ان
محروم و بی نصیب نیست غایة الامر اینکه هر کدام بمقدار حوصله و استعداد خود احراز می نماید
ع نقصان ز قابل است و گرنه علی الدوام * فیض عمیم تو همه کس را برابر است * و کسی ازین
توهم نکند که مطلوب من از ان سحاب کرامت غنای دنیای فانی است چنانچه زهیر بمدح و ثنای
هرم حاصل کرده بلکه من از عنایت آن بحر کرم عالی همم نعیم آخرت و قرب منزلت میخواهم
ع ای کار همه ز تو فراهم * چون مرهم جمله مراهم * اللغات الفوت در گذشتن الغنی
بکسر الغین المعجمة توانگری تربت بکسر الراء المهملة و تاء التانیث من الترب خاک آلود شدن که
کنایه از فقر و احتیاج است الحیا بفتح الحاء المهملة باران کما فی الصراح تنبت من الانبات
رویانیدن الازهار جمع زهر بالضم شگوفه الاکم بفتحتین جمع اکمه پشته زمین کما فی الصحاح الزهرة
بفتح الزاء المعجمة تازگی و خوبی الاقتطاف من القطف میوه چیدن زهیر بضم الزاء المعجمة
و فتح الهاء ابو بجیر بن سلمی مزنی که از شعرای سبعه ایام جاهلیت است هرم بفتح الهاء و کسر الراء
المهملة بن سنان که از اسخیاء ملوک بنی غطفان بوده و زهیر در صلات مدح خود مال و متاع بسیار داده

يَا أَكْرَمَ الْخَلْقِ مَا لِي مَنْ أَلُوذُ بِهِ * سِوَاكَ عِنْدَ حُلُولِ الْحَادِثِ الْعَمِمِ * ترجمه ای
بزرگترین مخلوقات نیست برای من کسیکه پناه برم بوی غیر تو وقت نازل شدن بلای عام
الحاصل ای گرامی ترین کائنات و ای شریف ترین موجودات سوای ذات پاک تو
هیچکس نیست که مرا پناه دهد و در ذیل شفاعت خود پوشد وقتیکه حادثهٔ عظمی پیش آید
و یکی بحال دیگری نپردازد ؎ چشم ترحم ز تو داریم ما * قبله توئی رو بکه آریم ما * حاجت ما
از تو بر آید تمام * دامنت از کف نگذاریم ما * اللغات الوذ بالذال المعجمة من اللوذ
پناه گرفتن العمم بفتحتین شامل بهر چیز وَلَنْ يَضِيقَ رَسُولَ اللهِ جَاهُكَ بِي * إِذَا الْكَرِيمُ
تَحَلَّى بِاسْمِ مُنْتَقِمِ * فَإِنَّ مِنْ جُودِكَ الدُّنْيَا وَضَرَّتَهَا * وَمِنْ عُلُومِكَ عِلْمَ
اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ * ترجمه و هرگز تنگ نشود ای پیغمبر خدا عرصهٔ قدر و منزلت تو بسبب شفاعت من
وقتیکه خدای کریم جلوه گر شود بصفت انتقام گیرنده از انکه وسعت جاه تو بدین مرتبه رسیده
که بتحقیق از جملهٔ عطای تو دنیا و آخرت و از بعض معلومات تو علم لوح و قلم است الحاصل روز
روز قیامت که حق سبحانه در مقام انتقام عاصیان شود و بپاداش معصیت حکم فرماید اگر من عاصی را
بذیل شفاعت پوشی و از شداید عرصات وارهانی از جود بی نهایت تو بعید نیست از انکه تو آنکسی
که بحکم اول ما خلق الله نوری دنیا و آخرت از وجود با جود تو جلوهٔ ظهور گرفته ؎ تو اصل وجود
آمدی از نخست * دگر هر چه موجود شد فرع تست * و علم تو محیط است بجمیع اشیا انچه بر صفحهٔ لوح محفوظ
از زبان قلم رسیده اللغات الجاه بزرگی و منزلت کما فی الصراح التجلی بالجیم ظاهر شدن
المنتقم بکسر القاف من الانتقام پاداش عصیان دادن الضرة بفتح الضاد المعجمة والراء المهملة
المشددة زنیکه بر زن دیگر نکاح کرده شود و درینجا از ان آخرت مراد است که از رغبت بسوی
یکی نفرت بدیگری لاحق میشود فائده در حدیث شریف آمده که دنیا و آخرت مثل دو منکوحه یکمرد اند که اگر
خوشنود کند یکی را دیگری در غضب آید و مراد از لوح لوح محفوظ است که قلم اعلی بحکم قادر مختار تقدیرات
جمیع مخلوقات را در ان ثبت کرده و مصون است از تغییر و تبدیل و ملک العلماء بحر العلوم مولانا عبد العلی
در رسالهٔ تنزلات نوشته که در صف اخیر ملائکه مهیمیه و ملاء اعلی که در بحر مشاهدهٔ جمال حق جل مجده
مستغرق اند و از خود و دیگری خبر ندارند ملکی است موسوم بعقل کل و قلم اعلی که علم هر چیز کاین

وَائْذَنْ لِسُحْبِ صَلَاةٍ مِنْكَ دَائِمَةٍ عَلَى النَّبِيِّ بِمُنْهَلٍّ وَمُنْسَجِمِ * وَالْآلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِينَ
لَهُمْ * أَهْلِ التُّقَى وَالنُّقَى وَالْحِلْمِ وَالْكَرَمِ * مَا رَنَّحَتْ عَذَبَاتِ الْبَانِ رِيحُ صَبًا * وَأَطْرَبَ الْعِيسَ
حَادِي الْعِيسِ بِالنَّغَمِ * ترجمه دستوری ده ابرهای رحمت کاملهٔ خود را بدوام باریدن باران بر
پیغمبر خود بصفتیکه ریزنده و روان شونده باشد و بر آل و اصحاب و تابعان شان که پرهیزگاران
و پاکیزه اطواران و بردباران و جوانمردانند مادامیکه بجنبانند شاخهای درخت بان را باد صبا
و تا زمانیکه بطرب و نشاط آرد شتران سفید مو را راننده آن بسرودها الحاصل چونکه ختم کلام
بر صلوات آن سرور کائنات موجب حسن خاتمه و باعث قبول دعوات است لهذا ناظم میگوید
که ای پروردگار عالمیان سحاب رحمت کاملهٔ خود را مادامیکه باد صبا شاخهای درختان بان را
می جنباند و شتربان شتران را بنغمه سرائی بطرب و نشاط می آرد بر روح اقدس آنسرور دو جهان و بر
اهل بیت و یاران او و پیروان شان که اصحاب تقوی و طهارت و ارباب حلم و سخاوت اند
نازل گردان تا مدام بر صفت انهلال و انسجام بارد و تا قیام قیامت نبود انقطاع آرد
انک علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر از مباحث این قصیدهٔ علیه است که ابتدایش بصورت
و انتهایش بر طرب و عیش و نعم مجالس عیش و نعم واقع شده و این بشارت است برای
قاریان آن که دایم در دار الامن حمایت مصطفوی بوده از درد و غم ایمن و مصائب دنیا و آخرت مامون
و بعیش و طرب و نعم مشمول و محظوظ باشند فقط

تمت

خاتمة الطبع از رشحهٔ خامهٔ شکیبا ختام طلاقت فیمامه مقبول بارگاه ذو المنن مولانا محمد عزیز حسن صاحب لکهنوی الهندی المعروف ...

حمد بیحد بان ارفع افلاک که وجود اول او را ابتدا است و وجوب آخر او را انتها است و در میان اول و آخر که بین بین
بظهور آورده و بر ایمان عالم غیب و شهادت زیب و زین آمده و صلوات زاکیات و تحیات وافیات بر ان باعث احداث افلاک
و بر روح وجود موجب ایجاد معراج و عروج شاه بارگاه لی مع الله ستعلم و بستان فاعلم انه لا اله الا الله صاحب
مسند کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین صدر نشین ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و بر آل طاهرین و اصحاب
طیبین آن زینت و سادهٔ عرش برین بفحوای صدق انتمای آیهٔ وافی * اما بعد بر ضمیر منیر ارباب تفقیر
و ناقدان حامل ایمه مهتدین و اولیا و اخیار مهدیین بهمان صلوة و رحمت الی الیوم الدین باد اما بعد بر ارباب ادب است

دران مکون هست وتحت آن ملکی دیگر است مسمی بنفس کل ولوح محفوظ که قلم دران افاضه
تفصیل این علوم میکند وهرچه شدنی هست تا دخول اهل جنت در جنت ودخول اهل نار در نار
باثبات قلم در وی ثابت است و احکام آن از تغیر وتبدیل محفوظ اند وما تحت آن اقلام
والواح جزئیه اند که در احکام آن محو واثبات واقع میشود چنانچه کریمه یمحو الله ما یشاء ویثبت
ازان خبر میدهد یا نفس لا تقنطی من زلة عظمت ۞ ان الکبائر فی الغفران کاللمم ۞
لعل رحمة ربی حین یقسمها ۞ تاتی علی حسب العصیان فی القسم ۞ ترجمه ای نفس مرا
نا امید مشو از گناهیکه بزرگ هست بدرستیکه گناهان کبایر در آمرزش مثل معصیت صغیره اند
امید هست که رحمت پروردگار من هنگامیکه قسمت کند پروردگار آنرا رسد بر اندازه گناهان
در قسمتها **الحاصل** ذنوب کبایر در عموم آمرزش رب غفور مثل صغایر ذنوب است
پس نا امیدی از رحمت عمیمش گنجایشی ندارد چه در وعده آن کریم علی الاطلاق که در
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا هست خلف نیست بلکه نزول رحمت
بر اندازه معصیت تواند بود هر کرا معصیت بیشتر هست استحقاق رحمت بیشتر دارد ؎
نصیب ماست بهشت ای خدا شناس برو ۞ که مستحق کرامت گناهگار انند ۞ ودر
حدیث وارد شده که حق سبحانه را صد رحمت است بر خلایق یک ازان بدنیا در دلها انداخته
که بسبب آن مادران وپدران بر اولاد عطوفت دارند ونود ونه رحمت باقی هست که روز قیامت
بر عموم خلایق تقسیم فرماید ؎ از لطف تو هیچ بنده نومید نشد ۞ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ۞
لطفت بکدام ذره پیوست دمی ۞ کان ذره به از هزار خورشید نشد ۞ چون عود نبود چوب بید
آوردم ۞ روی سیه وموی سپید آوردم ۞ گفتی که ز عفو نا امیدی کفر است ۞ فرمان تو بردم و
امید آوردم ۞ **اللغات** لا تقنطی بفتح النون وکسرها من القنوط نا امید شدن کما فی الصراح
الزلة بفتح الزاء المعجمة لغزش وبالضم گناه کما فی المنتخب الکبایر جمع کبیره وآن گناهی است
که حرمت آن بتهدید شدید بالعین حد موکد شده باشد **فائده** وان عبارت است از قتل ناحق وزنا
ولواطت وسرقت وقطع طریق وشرب خمر وقذف محصنه واکل مال یتیم والحاد در حرم وشهادت
زور ویمین غموس وقطع رحم وعقوق والدین وفرار از جهاد وسحر وکتمان شهادت واتلاف حقوق

وذره کاه احقر ترین زمن فریدین زن الحن ناچیز ذی تمیز میرا از نادمن محمد عزیز حسن بخدمت شایقان وطالبان
دادراه وطالبان راه صدق وسداد عرض میدارد که درین چند زمان که شمع اعتقاد از هوای حرص وهوا در گل
گل گردیده وجویندگان راه حق پاک به خاک رسیده **لراقمه** بلبل شیرین زبان اسرار دان ۞ از زبان
گو بید واز بوستان ۞ که بیبند این زمین مرده را ۞ زنده گشته از دم باد صبا ۞ خارها از فیض باران
گل شده ۞ چشمه ها از چشمه هائی گل شده ۞ از مزابل سوی گلشن گر روید ۞ گرچه زاغان نید
طاؤساق شوید ۞ آن غرابان زین سخن ناخوش شوند ۞ طعنه ها بر باغ ودیر بلبل شوند ۞ لهذا
برای بقای نام بندگان درین گلشن کن فکان که گل وخار را آخر کار لازم ولابد است خزان
بجهد وسعی حتی الامکان کمر کوشش بسته بر میان جان یعنی شکننده اعناق کفره فسده ومنافقان
فجره مرده اعنی **قصیده برده** مع شرح که از شوائب تکلفات صافیه ودر حل معنی وافیه المسمی به
شرح رضیه صادقیه تالیف منیف حضرت استادی سباح بحر لاهوت سیاح بیدای ملکوت جامع
علوم عقلی ونقلی مولنا بالفضل اولنا جناب **مولوی سید محمد صادق علی** رزی لکهنوی دام ظله القوی
الحق این قصیده ایست مطرز بفصاحت لاثانی ومشحون ببلاغت معانی که صاحبان نور استاده حق
وباطل او بکمال التعجب انگشت حسرت بدندان وارباب طاقت از شیرینی الفاظش فی نکات زیبایش وقت خواندن از
چسپیدگی لب حیران ازنمکینی معانیش فی البقیه یا یان خرد لقبول ما عرفناک اعتراف کنان وصاحب نغز حسن در شرح
کودن این قصیده عالیه صبح را شام وشام را سحر اوقات جگر رسانیده تا این خریده زیبا وعروس رعنا را
بر منصه شهود جلوه گری داده اگر بگویم بر اشعارش شعری نثار هست می زیبد واگر بنویسم بر نثرش
نثره لعبه جان ودل فدای خود قدا کند می سزد الغرض تعریف وتوصیفش بیرون از حد بیان واحاطه
تحریر است حسب فرمایش صاحب فهم وذکا قدر دان علما وفضلا طالب دین مصطفی مقبول بارگاه
حنان منان **حافظ عبد الستار خان** سلمه الله الرحمن عن حوادث الدوران در مطبع
فیض مجمع معروف بانواع صفات **پنڈت بیجناتھ** صاحب مالک ومهتم مطبع **شمر هند** لکهنو
بصحت تمام وحسن سامان وبار نظر ثانی جناب مولف مد ظله بتاریخ ۱۴ شهر شوال المبارک سنه ۱۲۹۳ هجری مطابق
ماه نومبر سنه ۱۸۷۶ع لباس طبع وپوشاک چاپ زیب قامت خود کرده والسلام ... خود گردانیده بر شستر بان علما روشن پوشیده
که امیر چهره تطلعت زیب طامن ... ومیل خود سازند واز ضیا بخشی او که مثل خورشید عالم افروز است ... الهی تو فیق ...

وکذب وسعی بالفساد وخیانت وآخذ رشوت وربا خوارئ وافساد میان زن وشوهر وعملنبانی
وغمازی وغیبت وسعایت پیش حاکم وقمار بازی ونکاح بامحارم شرعیه وعدم ادای زکوة
وترک صوم وصلوة وجمعه وجماعت عمدا وادای نماز بی طهارت ودخول مساجد در حالت جنابت
وخانه جنگی وبغاوت از امام بحق واهانت صحابه وهدم مسجد واحتکار واحراق جاندار وتکرم کفار
وتشبیه بانها در ملابس وغیرها وبعضی امن از عقاب ویاس از رحمت الهی را در کبایر شمرده اند وبعضی
کفر گفته اند وماورای آن بسیار اند واحاطه دشوار است الغفران بضم الغین المعجمه آمرزیدن
اللهم بفتحتین گناه صغیره ونزد بعضی بمعنی اراده جازمه است بمعصیت که بوقوع نرسد الحسب بفتحتین
اندازه القسم بکسر القاف وفتح السین المهمله جمع قسمت بخش کردن یارب فاجعل رجائی
غیر منعکس لدیک واجعل حسابی غیر منخرم والطف بعبدک فی الدارین
ان له صبرا متی تدعه الاهوال ینهزم ترجمه ای پروردگار من پس
بگردان امید مرا غیر مبدل بنا امیدی از نزد خود وبگردان گمان مرا که برحمت تست غیر منقطع ولطف
فرما بر بنده خود در دنیا وآخرت بدرستی که او را تحملی است ضعیف که وقت ورود سختیها رو بهزیمت
می آرد الحاصل چونکه میزان ایمان مشتمل بر دو پله خوف ورجاست وبمقتضای غلبه عصیان
استیلای خوف موهم انقلاب طرف رجا می شود لهذا بجهت تثبیت واستقامت آن استدعا
کرده میگوید که پروردگارا امید بخشش ونجات که در عرصات از جناب پاک تو دارم امید دارم که
وبالاک منقلب نشود ودستاویز حسن ظن برحمت عمیم تو که نزد من است درید وباره نگردد وبنده
گنه گار تو رجای لطف وعنایت در دنیا وآخرت از تو دارد چه او را صبر وتحمل بر شداید وآفات نیست
اللغات الرب پروردگار ومالک وواسطی گفته که رب آنست که پیدا کننده وپرورنده
وبخشنده باشد واطلاق رب مطلق مضاف بسوی ذوی العقول بر غیر حق سبحانه روا نیست
واز اطلاق مضاف بسوی غیر ذوی العقول مثل رب الدار ورب المال منع وارد نشده
الرجا بفتح الراء المهمله امید الانعکاس واژگون شدن الحساب بالکسر من الحسبان پنداشت
وگمان الانخرام بفتح الخاء المعجمه وکسر الراء المهمله من الانخرام دریدن ورخنه کردن الصبر
بفتح الصاد المهمله وسکون الباء الموحده شکیبائی الاهوال بالفتح جمع هول ترس واضطراب شدید

[illegible]